



سلسله مباحث تفسیری

دوره آموزشی تخصصی تفسیر موضوعی قرآن کریم

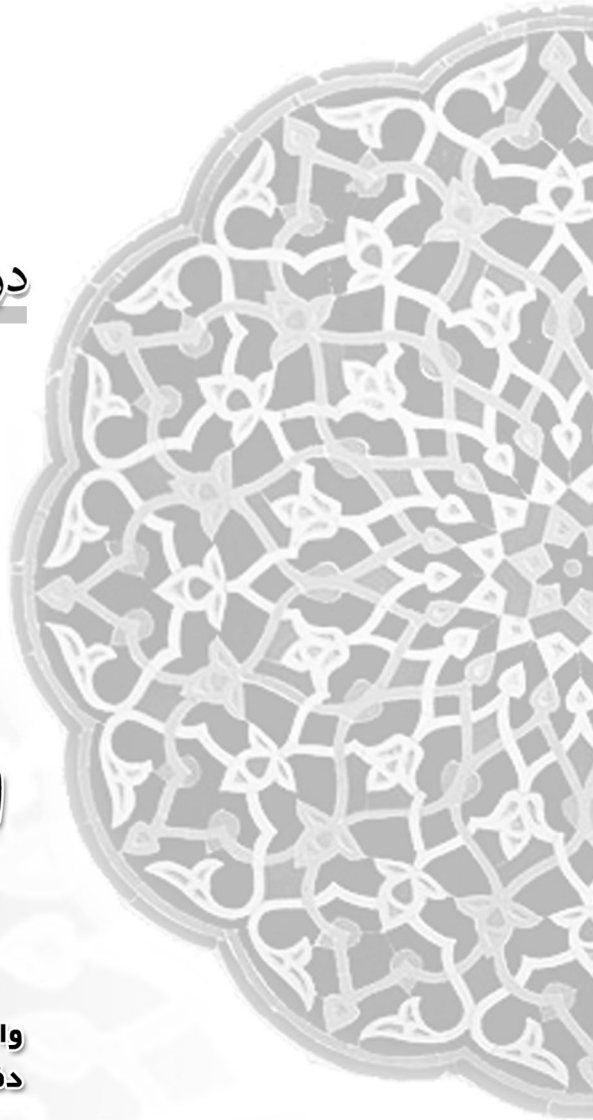
# دوره اول

شامل ۸ جلسه سخنرانی

استاد حاج محمد رضا شایق

واحد تفسیر

دفتر فرهنگی هیات انصار ولایت دارالعباده یزد





استاد محترم دکتر حاج محمد رضا شایق در سال ۱۳۴۱ در یزد به دنیا آمد و تحصیلات دوره ابتدایی و متوسطه را در یزد گذراند وی با حضور در صحنه دفاع مقدس در بهمن ماه ۱۳۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی به اسارت نیروهای دشمن درآمد و پس از ۸ سال در شهر یور سال ۱۳۶۹ به آغوش گرم وطن بازگشت. ایشان در دوران اسارت موفق به حفظ کل قرآن کریم گردید و از همراهان صدیق روحانی بزرگوار مرحوم حجة الاسلام و المسلمین ابوترابی بود. ایشان در کشور مالزی کلام الهی را با خط نسخ عربی از حفظ کتابت نمود. ایشان در سال ۱۳۶۰ تحصیلات حوزوی خود را آغاز نمود و پس از تحصیل موفق در علوم حوزوی پایه دهم را در سال ۱۳۷۹ با رتبه اول پشت سر گذاشت.

وی موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث از دانشگاه تربیت مدرس تهران گردید، استاد یاری فقه و مبانی حقوق اسلامی از واحد خبرگان وزارت علوم، تدریس در دانشگاه آزاد و دولتی و دانشکده های دیگر استان یزد از سال ۱۳۷۱ بصورت حق التدریس و از سال ۱۳۷۹ در دانشگاه آزاد بصورت عضو هیأت علمی و تدریس در حوزه علمیه یزد در دروس فقه و اصول و تفسیر از سوابق دکتر شایق می باشد. ایشان تألیفاتی به صورت کتاب و مقالاتی به زبان فارسی و عربی دارند که هنوز به چاپ نرسیده است. استاد محمدرضا شایق هم اکنون در دانشگاه آزاد مدیر گروه معارف قرآن دانشگاه بوده و به کار تحقیق و پژوهش در علوم قرآنی و معارف نیز مشغول می باشد. تدریس در دوره تخصصی آموزش تفسیر موضوعی قرآن کریم که توسط هیأت انصار ولایت یزد برگزار می گردد و سخنرانی در هیئات مذهبی از جمله فعالیتهای دیگر ایشان می باشد.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست اجمالی:

مقدمه ی استاد

۱.....	جلسه اول (۱۳۸۵/۷/۱۴).....
۲۳.....	جلسه دوم (۱۳۸۵/۷/۲۱).....
۴۶.....	جلسه سوم (۱۳۸۵/۷/۲۸).....
۶۲.....	جلسه چهارم (۱۳۸۵/۸/۵).....
۹۷.....	جلسه پنجم (۱۳۸۵/۸/۱۰).....
۱۳۴.....	جلسه ششم (۱۳۸۵/۸/۱۷).....
۱۶۴.....	جلسه هفتم (۱۳۸۵/۸/۲۴).....
۱۹۷.....	جلسه هشتم (۱۳۸۵/۹/۱).....

## فهرست تفصیلی:

### جلسه اول (۱۳۸۵/۷/۱۴)

- ۱.....مهمترین اقسام ظواهر قرآن
- ۲.....منظور از ظواهر قرآن چیست؟
- ۳.....نص: سخن صریح قطعی که احتمال خلافی در آن نیست
- ۴.....اکثر آیات قرآن ظاهرند و نصوص در قرآن کم است
- ۵.....نگاه طرفداران حجیت ظواهر نسبت به این مسأله یکسان نیست
- ۷.....در مذمت از پیروی ظن و گمان ما ۳ محذور داریم
- ۱۰.....بعضی از ظنون معتبرند به حکم عقل و شرع و می توان به آن عمل کرد
- ۱۱.....مهمترین اقسام ظواهر قرآن، الف: عام و خاص
- ۱۲.....قبل از ورود به تفسیر باید عام و خاص بودن آیات و... را بدانیم و گرنه دچار تفسیر به رای خواهیم شد
- ۱۳.....گاه بعد از عام بلافاصله خاص آن قید می شود که به آن عام و خاص متصل گویند
- ۱۴.....مطلق: حکم فراگیر را گویند که موضوع مفرد خویش را در هر حال و با هر ویژگی شامل می شود
- ۱۵.....مقید: حکمی است که موضوع را در حالت خاصی شامل می شود
- .....ممکن است همانطوری که در خاص و عام، عام در قرآن آمد و خاص در روایات، یک مطلق هم در قرآن ذکر شود ولی مقید آن در روایت ذکر شود

### جلسه دوم (۱۳۸۵/۷/۲۱)

- ۲۳.....محکم: آیه ای است که بر مقصود خود بدون هیچ کاستی دلالت می کند
- ۲۶.....تقسیمات متشابه، ۱: آیاتی که ظاهرشان مورد انکار عقل بدیهی است
- ۲۸.....گروه افراطی: مثل « وهابیها » که همه ظواهر قرآن را حجت می دانند
- ۲۹.....گروه معتدل و میانه رو که ظاهر آیات را حجت می دانند مگر ظواهری که مورد انکار عقل بدیهی است

- اهل بیت<sup>(ع)</sup> خود روش استفاده از ظواهر را به ما آموخته‌اند..... ۳۱
- تسبیح حالی و قالی..... ۳۳
- یکی از مهم‌ترین رموز موفقیت علامه طباطبایی در تفسیر المیزان این است که تمام ظواهر قرآن را به جز آیاتی که ظاهرشان مخالف عقل بدیهی است پذیرفته و حجت میدانند..... ۳۷
- تشخیص خوب و بد در حیوانات طبق ظاهر آیات مربوط به حضرت سلیمان و هدهد در سوره نمل وجود دارد..... ۳۸

### جلسه سوم (۱۳۸۵/۷/۲۸)

- امت اسلام در عمل به ظواهر قرآن چهار دسته‌اند..... ۴۶
- نسخ، یعنی جایگزین شدن آیه ای از آیات قرآن به جای آیه ای دیگر از سوی خداوند..... ۴۷
- گروه تفریطی: گفته‌اند اصلاً در قرآن نسخی وجود ندارد..... ۵۰
- معتدلون قائل به وجود ده تا بیست مورد نسخ در قرآن هستند..... ۵۳
- آیات مجمل آیاتی هستند که ظاهر ندارند..... ۵۴
- آیات متشابه آیاتی هستند که چند ظاهر دارند بعضی از ظواهر قویتر و بعضی ضعیف ترند..... ۵۵
- بعضی از آیات اجمالشان بدوی است و با قرینه‌های آن اجمال روشن می‌شود..... ۵۶

### جلسه چهارم (۱۳۸۵/۸/۵)

- «جری»، یعنی تطبیق کردن یک مفهوم عام و کلی آیه، بر یکی از نمو نه‌ها..... ۶۲
- علی<sup>(ع)</sup> می‌فرمایند: همه آیات کریمه قرآن در شأن ماست..... ۶۷
- آیات قرآن مثل حروف الفبا است که از کنار هم قرار دادن آنها می‌توانیم معانی بیشتری استخراج کنیم..... ۶۸
- مراد از اُنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ در سوره حمد طبق آیه ۶۹ سوره نساء ۴ دسته‌اند..... ۶۹
- بعضی از آیات قرآن آیات دیگر را تفسیر می‌کنند..... ۷۰
- بعضی از آیات همدیگر را تایید و تاکید می‌کنند و به نوعی مکمل هم هستند..... ۷۱
- اگر پدر و مادر خوب باشند، در سرنوشت و سعادت فرزندانشان اثر دارد..... ۷۳
- به خاطر ترک اولی حضرت یعقوب دچار فراق یوسف شد..... ۷۵

سنت الهی است که هرگاه کافران به پیامبران بگویند ما شما را اخراج می کنیم از شهر، دستور هلاکت کافران صادر

می شود ..... ۷۶

مقام رسولان از انبیاء با لاتر است چون رسولان دارای قول فصل هستند یعنی یا قومش اطاعت میکنند و نجات می یابند

یا کافر شده و هلاک می گردند..... ۷۷

سنت خدا این است که اجر محسنین را ضایع نمی کند خواه کافر باشد یا مؤمن..... ۷۹

حبط به معنای باطل شدن عمل نیست بلکه به معنای کم اثر و کم خاصیت شدن عمل است..... ۸۱

حضرت امام با توجه به آیه ۱۰۰ سوره نساء می فرماید کسانی که از بیت نفس خارج شده و به مقام فنا برسند پاداششان

را فقط خود خدا می داند..... ۸۲

اصل مهم در فهم حقایق قرآن طهارت باطنی است..... ۸۴

موانع دریافت حقایق قرآن..... ۸۵

۱: حسد..... ۸۵

۲: تکبر..... ۸۵

۳: عُجب..... ۸۶

۴: بخل..... ۸۷

راه های سرکوب بخل..... ۸۷

۱- تقویت ایمان به پاداش الهی در آخرت، ۲- انفاق واجب و مستحب..... ۸۸

### جلسه پنجم (۱۳۸۵/۸/۱۰)

بدخواهی شخص مؤمن از عوامل بسیار مهم نفهمیدن حقایق قرآن است..... ۹۷

برائت از دشمنان خدا از واجبات مهم دینی است اما مبنای آن عقلانی است..... ۹۹

شناخت بر دونوع است: ۱- شناخت قلبی، ۲- شناخت عقلی..... ۱۰۰

یکی دیگر از نکات مورد توجه در تفسیر بحث سیاق آیات است..... ۱۰۲

این که سیر کلی آیه در یک سوره به کدام سمت و سو است سیاق گفته می شود..... ۱۰۳



علامه طباطبایی معتقدند که آیات قرآن با هم مرتبط و پیوسته هستند و این ارتباط در آیات سوره جمعه به خوبی قابل

- مشاهده است ..... ۱۰۵
- دانستن فضای نزول آیات در تفسیر دقیق آیات، به ما کمک شایانی می کند ..... ۱۰۹
- نمونه هایی از ارتباط بین متن آیه و صفتی که در آخر آیه ذکر شده است ..... ۱۱۳
- التفات در لغت به معنای روی برگرداندن است و در اصطلاح یعنی این که شما با فعل غائب صحبت می کنید یک وقت وجه خطاب را از غائب به مخاطب تبدیل کنید ..... ۱۱۶
- نتیجه التفات زیبایی و بلاغت و رساتر شدن کلام قرآنی است ..... ۱۱۷
- منظور از افعالی که خداوند با ضمیر جمع آورده این است که خدا این افعال را با واسطه انجام داده است ..... ۱۲۱
- علم به سبب نزول آیات قرآن و ورود در فضای نزول در فهم قرآن بسیار مؤثر است ..... ۱۲۲

### جلسه ششم (۱۳۸۵/۸/۱۷)

- برای فهم اغراض یک سوره دانستن مکی یا مدنی بودن سوره ضروری است ..... ۱۳۴
- بر خلاف ادعای عبدالله ابن زبیر که می گفت سوره دهر مکی است از قرائن موجود در این سوره پی به بطلان ادعای عبدالله می بریم ..... ۱۴۰
- آیه وجوب زکات در مکه نازل نشده بلکه در مدینه نازل شده است ..... ۱۴۱
- به صرف بودن چند حدیث غیر معتبر در کتابی مثل بحار الانوار نمی توان حکم به غیر معتبر و غیر مستند بودن احادیث کل کتاب داد ..... ۱۴۵
- احادیثی که توسط محمد بن ابی عمیر روایت شده با اینکه سند ندارد ولی مورد وثوق محدثین شیعه است ..... ۱۴۸
- سوره حمد، اولین سوره کاملی است که بر پیغمبر گرامی<sup>(ص)</sup> نازل شده است ..... ۱۴۹
- الله اسم جامع همه صفات کمال است ..... ۱۵۰
- رحمان صفت عام خدا و آن رحمتی است که شامل همه موجودات و مخلوقات خداوند می شود ..... ۱۵۲
- رحیم صفت خاص و آن رحمتی است که خدا به مؤمنان می دهد ..... ۱۵۴
- اینکه آیا « بسم الله » آیه اول هر سوره به حساب می آید یا نه؟ سه نظریه وجود دارد ..... ۱۵۶

بر طبق بسیاری از روایات « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بهترین آیه قرآن کریم است ..... ۱۵۸

### جلسه هفتم (۱۳۸۵/۸/۲۴)

از فضیلت « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » همین بس که شروع هر کاری و حتی شروع خواندن قرآن هم با این آیه است ..... ۱۶۴  
یکی از تکنیک های شیطان برای گمراهی افراد متقی این است که نیرو و توان آنها را برای انجام کارهای غیر ضروری می گیرد  
و دیگر آنها را برای انجام کارهای واجب و مهم نیرویی ندارند..... ۱۶۶  
اگر ما احکام را آنطوری که هست یاد بگیریم و آنطوریکه خدا خواسته است عمل کنیم دینداری و عمل به احکام ساده خواهد  
شد ..... ۱۷۰  
رمز موفقیتها را باید در این بجوییم که کار را با « بِسْمِ اللَّهِ » شروع کردیم . رمز شکستها را هم باید در این بجوییم که کاری  
را بدون نام خدا شروع کردیم ..... ۱۷۱  
یا این است که اگر دیگران آن را نمی دید من آن را انجام نمی دادم ولی اگر دیگران ببینند یا نبینند، من آن را انجام  
می دادم این و یا نیست ..... ۱۷۳  
یکی از ابعاد دین، آشکارا خدا را عبادت کردن است و توصیه های فراوانی هم شده که واجبات را جلو چشم مردم انجام  
دهید..... ۱۷۵  
عالم همه اسماء الله است و دلیل آن سورههایی از قرآن است که در آنها اشاره شده بت پرستان بتها و آن چیزهایی را که  
به عنوان اله می گرفتند اسماء خدا می داند ..... ۱۷۸  
اسماء خدا مراتب دارند، بعضی از آنها به خدا نزدیکترند ، بعضی از آنها دورترند..... ۱۷۹  
در رأس این اسماء که شریفترین موجودات نیز هستند اهل بیت پیامبر قرار دارند و منظور از اسماء الحسنی اهل بیتند ..... ۱۸۱  
بین مدح و حمد تفاوتی وجود دارد مدح را هم برای عاقل بکار می برند و هم برای غیر عاقل ولی حمد تنها برای ستایش  
عاقل به کار می رود..... ۱۸۴  
نه تنها در خوشبها و راحتیها، بلکه در بلاها هم باید خدا را حمد کرد، این هنرمردان خداست ..... ۱۹۱

## جلسه هشتم (۱۳۸۵/۹/۱)

- در دو مورد قرآن فرموده است که اگر نعمتها را بخواهید بشمارید نمی توانید اما در هیچ جای قرآن نفرموده است که اگر بخواهید شکر نعمتها را بجا آورید نمی توانید ..... ۱۹۷
- این که انسان در حالت رنج و ناراحتی خدا را حمد کند، این ارزش بالاتری دارد از این که انسان در موقع فرح و شادمانی و سرور و موقع نعمت خدا را حمد کند ..... ۱۹۸
- نام نیک را زنده نگه داشتن در سعادت اخروی انسان تاثیر دارد ..... ۲۰۳
- مرحوم نراقی برای شکر ۳ مرتبه قائل شده است ..... ۲۰۶
- به نظر علامه هرجا خداوند از زبان کاملان حرف زده و ستایش خدا کرده حمد ، بدون تسبیح است، ولی هرجا خدا از زبان غیر کاملان گفته است حمد با تسبیح است ..... ۲۰۷
- در ذیل آیه ۱۳ سوره سبأ روایتی آمده است که هیچ صفتی کمیابتر از شکر نیست ..... ۲۱۰
- اگر نعمتی از دست ما رفت و خواستیم نعمت را برگردانیم، راهش حمد خداست ..... ۲۱۶
- خدا به محتوای عمل نگاه می کند نه حجم عمل ..... ۲۲۱
- یاد کردن نعمت ها باعث تقویت روحیه تشکر است و تقویت روحیه تشکر باعث رستگاری است ..... ۲۲۴



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ

قرآن چشمه جوشان حیات و کتاب مهجور خدا در میان ماست کتابی که رسول گرامی (ص) در کنار عترت طاهره بدان وصیت مؤکد فرمود و ما موظفیم که از هر تلاشی که برای مهجوریت زدایی از قرآن میسر باشد دریغ نکنیم.

برای ادای شطری کوچک از این تکلیف عظیم الهی برادرانی مخلص و جهادگر با توکل بر ذات اقدس حق این حرکت ارزشمند قرآنی را آغاز کردند و در این راه با کوشش مجدانه و برنامه‌ای دقیق برنامه تفسیر موضوعی قرآن کریم را پس از جلسات متعدد کارشناسی آغاز کردند و تا امروز همواره عنایات و امدادهای الهی را بصورت محسوس و عیان حامی این عزیزان یافته‌ایم. استقبال مردم مؤمن و علاقه مند به معارف قرآن کریم به این حرکت ، شکوه و عظمتی مقدس بخشید و افق روشن فراراه آینده این حرکت مایه بسی امیدواری است.

از اهداف این حرکت علمی معرفتی آن است که در دارالعباده ، صاحبانظران و مدرسانی توانمند و آموزش دیده ظهور کنند که بتوانند موجی بزرگ را در سطح شهر بلکه استان ایجاد و جمعیت زیادی را پوشش دهند و نیز با پیگیری‌های مداوم برادران بزرگوار برای این موسسه جایگاهی علمی در خور و شایسته در محافل علمی تحصیل شود تا مسیر خدمت این مبلغان رسالت الهی هموارتر شده و ندای توحید از آینه وحی الهی (قرآن کریم ) به بندگان خدا برسد.

امید که این جوشش مبارک قرآنی با اخلاص ، تداوم یافته و با دعای خیر امام عصر (عج) به مبارکترین اهداف در مسیر احیای معارف قرآن دست یابد. و اینجانب نیز بعنوان خدمتگزار کوچک و حقیر با تمام توان در خدمت بندگان شایسته خداوند باشم.

والسلام علی عبادا... الصالحین

محمد رضا شایق

۸۵ / ۱۰ / ۳۰

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه اول (۱۳۸۵/۷/۱۴)

عنوان بحث : روش های علمی تفسیر قرآن مجید

### مبحث اول: ظواهر قرآن

مهمترین اقسام ظواهر قرآن عبارتند از:

الف: عام و خاص

ب: مطلق و مقید

ج: محکم و متشابه

د: ناسخ و منسوخ

- در مقابل ظاهر نص است (یعنی سخن صریح و قطعی)

- ما بین ظاهر و نص، اظهار (ظاهر تر) وجود دارد که از ظاهر واضح تر و از نص، وضوحش کمتر است.

### مبحث دوم: حجیت ظواهر

- آیات، روایات و حکم عقل، ما را از پیروی ظن و گمان منع می کند.

- ظواهر ظنی اند، پس چرا به ظواهر قرآن و روایات عمل می کنیم؟

- اگر عمل به ظن دلیل علمی داشته باشد، از نظر شرع و عقل مجاز به پیروی از آن هستیم.

مهمترین اقسام

ظواهر قرآن

الف: عام و خاص

ب: مطلق و مقید

ج: محکم و متشابه

د: ناسخ و منسوخ

د: ناسخ و منسوخ

## ظواهر قرآن:

منظور از ظواهر قرآن آن چیزی است که از ظاهر آیه فهمیده می شود. ظاهر آیه یک چیزی را نشان می دهد، ممکن است و رای این ظاهر یک چیز دیگری هم باشد. گاهی وقت ها ما در تعبیر اهل بیت<sup>(ع)</sup> بر خلاف آنچه ظاهر آیه بیان می کند مطلبی می ینیم، حالا یا به صورت تفسیر یا به صورت تأویل اما در ترجمان آیه این فهمیده نمی شود. (وقتی ما این آیه را می خوانیم این معنا فهمیده نمی شود)

مثال اول: بسیاری از آیات قرآن را امام صادق<sup>(ع)</sup> می خوانند بعد در تفسیر آن می فرمایند:

«اینا غنی»؛ منظور از این آیه ما (اهل بیت) هستیم.

مثال دوم: «... وَ أُولُوا الْعِلْمِ...»<sup>۱</sup> (دانشمندان) امام می فرمایند: «منظور از دانشمندان ما اهل بیتیم<sup>(ع)</sup>».

ظاهر آیه را می خوانیم یک چیزی می گوید اما بطن آیه نکات دیگری دارد. یا مثلاً می گوید: «يَسْبَحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»؛<sup>۲</sup> هر چه در آسمان و زمین است دارند تسبیح خدا را می گویند. واقعاً تسبیح می گویند. می توان گفت

۱ - کافی، ج ۱، ص ۱۹۰

۲ - آل عمران آیه ۱۸

۳ - جمعه آیه ۱

منظور از ظواهر  
قرآن چیست؟



این تعبیرات شاعرانه است؟ این خلاف ظاهر است. ظاهر این است که دارند تسبیح می گویند.

یا مثلاً فرض کنید که خداوند به شیطان نهیب زد که: «... ما مَنَّكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي...»<sup>۱</sup> چه چیز مانع شد که سجده کنی بر وجودی که با دو دستم آفریدم. (بِإِيْدِي) در اصل یَدَيْنِ بوده، اضافه شده به (ی) متکلم، شده يَدَيَّ. (يَدَيَّ یعنی دودست من)

ظاهر آیه این است که خدا دست دارد این هم یکی نه، دو تا دست دارد عوض یکی! در جواب باید گفت که اگر این ظواهر حجت نباشد، در فهم و تدبر قرآن به کلی بسته می شود. دیگر ما حق تفسیر نداریم فقط باید قرآن را تلاوت کنیم برای حمایل عروس، حرز چشم زخم، در قبرستان و در مجالس تحریم خواندن، جلوی ماشین گذاشتن تا تصادف نکنی از زیرش رد شدن برای مسافرت، کنار طاقچه خانه گذاشتن و تبرک و تیمن و از این کارها، به درد دیگری نخواهد خورد.

به همین دلیل ما مجبوریم ظواهر قرآن را حجت بدانیم چون برای رسیدن به بطن قرآن جز همین ظواهر قرآن نداریم.

نکته بعدی: در مقابل ظاهر، نص است. نص یعنی سخن صریح قطعی. زیاد می شنوید می گویند نص صریح که در مقابل آن ظاهر است. ظاهر سخنی است که احتمال خلاف آن نیز هست. هردو را از قرآن مثال می زنیم. مثلاً در قرآن می فرماید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»<sup>۲</sup> به

۱- ص آیه ۷۵

۲- اخلاص آیه ۱

این می گویند نص. « ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنِ رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ... »<sup>۱</sup>؛ پیامبر اسلام آخرین پیامبران است بگو پیامبری بعد از او نیست. این نص است و ظاهر نیست. این قطعی است اما اینکه می گوید: « حِلٌّ لَّكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ... »<sup>۲</sup>؛ شکار دریا و خوراک دریایی بر شما حلال است، ظاهرش این است که خرچنگ را هم می شود گرفت و خورد چون از دریا به دست می آید. همچنین از ظاهر معلوم است که قورباغه، خرچنگ، مارماهی، نهنگ و کوسه و هر چیزی که در دریا است، حلال است اما می توانیم مطمئن باشیم که استثنایی ندارد؟ این کلام صحیح، قطعی نیست کلام احتمال پذیر است. به این نوع آیات می گویند ظواهر. چون می گوییم ظاهراً می گوید ولی آن آیه که می گوید: «... وَ لَكِنِ رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ »<sup>۳</sup> دیگر می توان گفت آلا فلانی؟ اگر حسنعلی آمد ادعای پیغمبری کرد آن اشکال ندارد؟ این آلا بردار نیست. اصلاً استثنا بردار نیست.

بین نص و ظاهر یک برزخی است. بعضی از جملات و کلمات هستند که از ظاهر قویترند و از نص ضعیف تر. نص صریح نیستند ولی از ظاهر نیرومند ترند به اینها می گویند اظهر یعنی ظاهر تر. این دسته بندی را باید در رابطه با ظاهر قرآن مد نظر قرار داد.

نکته: اکثر آیات قرآن ظاهرند. نصوص قرآن کم اند. نسبت به ظواهر کمتر و در اقلیت اند. اولین چیزی که ما با آن بر می خوریم بحث حجیت ظواهر است. اینجا دعوای بزرگی بین

اکثر آیات قرآن  
ظاهرند و نصوص  
در قرآن کم است

۱- احزاب آیه ۴۰

۲- مائده آیه ۹۶

۳- احزاب آیه ۴۰

مفسران، بین متفکران اسلامی و طوایف و فرقی اسلامی ایجاد شده، که اگر ما نتوانیم موضوع را حل کنیم به مشکلات زیادی در تفسیر برمی خوریم حتی مفسران شیعه هم یک مشرب ندارند مشربشان متفاوت است.

نگاه طرفداران  
حجیت ظواهر  
نسبت به این  
مسئله یکسان  
نیست.

گروهی دامنه حجیت ظواهر را بیش از اندازه گسترش می دهند مثل وهابی های اهل سنت و پیروان ابن تیمیه که می گویند هر چه در ظاهر قرآن آمده حجت است. حتی آن آیه که می گوید خدا دیده می شود اشعری می گوید: روز قیامت خدا می آید وسط آسمان و همه او را می بینند مثل ماه شب چهارده چون در قرآن گفته: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ...»<sup>۱</sup>

در مقابل گروهی هستند که حتی آیات نزدیک به نص را برداشته اند و تفسیر کرده اند که مراد، ظاهر آیه نیست مثل «سیر احمد خان» می گوید: این هدهد که در سوره «نمل» آمده است اسم یک آقایی بوده، پرند ی هدهد نبوده. یا در آن داستان فیل می گوید آن مرغان ابابیل که خدا می گوید، آن یک تعبیر نمادین است. مرض وبا افتاده میان آنها ومرده اند. مرغی نبوده و سنگی زده. یا آنجا که می گوید: «... قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ...»<sup>۲</sup>؛ مورچگان داخل خانه شوید، منظور از (نمل) قوم ضعیف بوده نه اینکه واقعاً مورچه ای باشد قوم ضعیفی را تشبیه کرده به نمل. دسته سوم هم گفته اند: هیچ

۱- عنکبوت آیه ۵

۲- نمل آیه ۱۸

یک از ظواهر قرآن حجت نیست مثل «اخباریه»، فقط شما در دوران غیبت قرآن را ببوسید، بچسبانید به سینه بگویید قربانت بروم، بنشینید تا آقا بیایند و مشکلات حل شود، از غیر مجرای معصوم هیچ کس حق ندارد قرآن را تفسیر کند. هر کس قرآن تفسیر کند لجام آتشین بر دهانش می زنند. حالا با این وضعیت چه کار کنیم؟ یکی افراطی، یکی تفریطی، حد و مرز حجیت ظواهر تا کجاست؟

آیات و روایات ما را از پیروی ظن و گمان منع می کنند. شما چرا دنبال آن چیزی که مطمئن نیستید، می روید؟ چون احتمال می دهید که اینجا گنج باشد، کلنگ را بر می دارید و می کنید؟ عقل شما به شما این اجازه را می دهد. شما می روید مسافرت احتمال ندارد تصادف کنید؟ چرا باز هم می روید؟ در هواپیما می نشینید احتمال ندارد این هواپیما سقوط کند؟ باز هم می نشینید! ظن و گمان نمی تواند مبنای عمل ما باشد، مگر ظن و گمانی که دلیلی داشته باشد.

ظواهر قرآن ظنی اند. شما می دانید آیاتی از قرآن صریحاً مذمت می کند پیروی از ظن و گمان را «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...»<sup>۱</sup>؛ هرگز دنبال چیزی که علم نداری نرو. این نهی قرآن است. خدا اجازه نداده ما به دنبال غیر علم برویم. هر چیزی برای ما صد در صد محرز باشد پیروی می کنیم. هر چیزی ظنی بود خدا اجازه نداده «...إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ

ما تَهْوَى الْأَنْفُسَ...<sup>۱</sup>؛ اینان (مشرکان) پیروی نمی کنند مگر ظن و گمان و هواهای نفس. اینها مذمّت است.

روایات فراوانی در مذمت از پیروی ظن و گمان رسیده است، حکم عقل هم که معلوم است، پس ما سه تا محذور داریم:

۱- نهی روایت

۲- نهی قرآن

۳- نهی عقل

اگر شخصی بیاید در دادگاه بگوید: من گمان می کنم این آقا مال مرا دزدیده است قاضی به او چه می گوید؟ می گوید: تو باید با سند و مدرک اقامه دعوا کنی و بگویی من مطمئنم آن وقت ما رسیدگی می کنیم.

اکثر ظواهر قرآن ظنی و تفسیر بردار هستند من یک جور تفسیر می کنم، آن فرد یک جور تفسیر می کند، آن فرد دیگر یک جور دیگر تفسیر می کند (اکبر گودرزی که رئیس گروه فرقان بود و شهید مطهری را ترور کرد - شاگرد شهید مطهری بوده منتهی یک آدم کج فکر و نفهمی بوده - آمده بود یک خزعبلاتی را به هم بافته بود و برده بود پیش شهید بهشتی و گفته بود: من قرآن را تفسیر کردم ببینید تفسیر من چه جوری است (یک تفسیر خیلی انقلابی) مثلاً در تفسیر آیات «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»<sup>۲</sup> «غیب» را انقلاب

۱- نجم آیه ۲۳

۲- بقره آیه ۳

در مذمّت از

پیروی ظن و

گمان ما ۳ معذور

داریم:

۱- نهی قرآن

۲- نهی اقلیت

۳- نهی عقل

معنی کرده بود، که انقلاب در راه است و چون پیدا نیست می شود غیب. هیچ کس از این آقا نپرسیده بود که وقتی انقلابی شد دیگر از حالت غیب بودن در می آید. دیگر این آیه قرآن منسوخ می شود و موعدهش تمام می شود! بعد ایشان (شهید بهشتی) گفته بودند: نه. او عصبانی شده بود که نه تفسیر من درست است. اینها همه اشتباه کرده اند که غیب را تفسیر کرده اند به ملائکه و برزخ و اینها). از عجائب قرآن آیه ی «وَأَتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ...»<sup>۱</sup> که می گوید: آنها پیروی کردند از سحرهایی که شیطان ها بر فرمانروایی سلیمان تحمیل کردند. در این آیه ۱۴ واژه است که بعضی از واژه ها را چهار جور می شود ترجمه کرد بعضی ها را سه جور و بعضی هایش را دو جور. اگر ما بیاییم هزاران صورت ترجمه درست کنیم و در هر صورتی یکی از این صورت های ترجمه را تغییر بدهیم علامه حساب ریاضی بدست آورده اند که این آیه ۱۲۶۰۰۰۰ صورت ترجمه پیدا می کند. یک آیه دیگر هم در سوره هود است «... وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً...»<sup>۲</sup> که آن هم یک میلیون بیشتر صورت ترجمه دارد.

شما حساب کنید ما با این چنین قرآنی روبرو هستیم. پس چرا به این ظواهر عمل نکنیم؟ اگر ظاهر ظنی است و پیروی از ظن و گمان هم جائز نیست با چه مجوزی قرآن تفسیر می کنیم آیا این تفسیر به رأی نیست؟

---

۱- بقره آیه ۱۰۲

۲- هود آیه ۱۷

جواب: اگر عمل به ظن و گمان دلیل علمی داشته باشد از نظر شرع و عقل مجاز است. یک وقتی هست که ما پیروی ظن و گمان می کنیم اما این ظن و گمان دلیل علمی دارد یعنی خودش ظن است ولی ریشه آن در علم است. در همه جای دنیا وقتی مردم مریض می شوند عادتاً و عموماً می روند پیش پزشک معمولاً هم اگر از تمامشان سؤال کنیم که شما چند درصد احتمال می دهی که با این داروی پزشک خوب شوی؟ نمی گوید یقین دارم می گوید ۹۰٪ یا ۷۰٪ یا ۸۰٪ - خیلی از پزشک ها هستند که اشتباه می کنند درد را اشتباه تشخیص می دهند و باعث می شوند که مریض بدتر شود گاهی وقت ها مریض را می کُشند. با این وجود مردم دکتر رفتنشان را ترک نمی کنند. آیا این پیروی از ظن و گمان نیست؟ هست ولی به چه دلیل؟ آیا عقل شما این ظن و گمان را مردود می داند یا نه؟ اجازه می دهد از آن پیروی کنید؟ اینکه خیلی اشتباه کرده باز هم می گوید برو! شما هم گوش به حرف عقلتان می دهید.

این یک دلیل علمی دارد و آن اینکه ظنی که به علم منتهی شود استثنا است. آن ظن و گمانی که منجر به علم شود عقل استثنائاً اجازه می دهد، شرع هم اجازه می دهد، روایات و قرآن هم اجازه می دهند.

کوری را در نظر بگیرید که کنار خیابان ایستاده و منتظر کسی است که دستش را بگیرد و او را به خانه ببرد. فردی می رسد و میگوید: دستت را بده به من، او هم با شوق و رغبت دستش را می سپارد به او و همراهش می شود. این آقا دو تا جهل دارد ۱- نمی بیند  
 ۲- نمی داند چه کسی دستش را گرفته. دو تا کوری دارد، کوری اول ندیدن است و کوری

دوم اینکه نمی داند این آقا چه کسی است؟ دشمنش است یا دوستش. به طرف مقصد می برد یا دارد از مقصد دورش می کند، هیچ چیز نمی داند. اما اگر آن کور فردی را که قصد کمک دارد شناخت، تنها یک جهل دارد و آن جهل کوری است و در کنار جهل خود علمی دارد (شناخت طرف مقابل) که می داند با کمک آن علم (فرد) می تواند بر جهل خود فائق آمده و به مقصد برسد؟

عقل، به ما می گوید: پیروی از ظنی که پشتوانه و دلیل علمی دارد، اشکال ندارد. به خاطر همین است که قرآن می گوید: گمان بد نباید برد «... اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...»؛ بعضی از گمان ها گناه است.

این آیات قرآن که ظاهرشان ظنی است و شریعت هم که اجازه پیروی از ظن و گمان را نداده به چه دلیل ما داریم این ظاهر ظنی را تفسیر می کنیم و به آن عمل می کنیم؟ این ظن و گمان از کجا حجت شده است؟ ما اجمالاً ثابت کردیم که می شود بعضی از ظنون معتبر باشند. ظن معتبر یا ظن خاص، ظنی است که دلیل علمی داشته باشد.

بعضی از ظنون معتبرند به حکم عقل و شرع می توان به آن عمل کرد با اینکه ما از تبعیت از ظن و گمان نهی شده ایم



## مهمترین اقسام ظواهر قرآن:

### الف- عام و خاص:

مهمترین اقسام  
ظواهر قرآن

عام: یعنی حکم در بر گیرنده تمام افراد موضوع است مثل «... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...»<sup>۱</sup> که «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ» عام است.

خاص: حکم استثناء کننده بعضی از افراد عام، مثل عبارت «إِلَّا وَجْهَهُ» در آیه فوق. عام ظاهر است و خاص اظهر.

الف- عام و خاص

در زبان رسمی و ادبیات عامیانه هم از عام و خاص استفاده می کنیم: همه معلمان این چنین...، همه دانش آموزان آن چنان...، یک حکم کلی صادر می کنیم، به این گونه احکام، حکم عام می گویند و در قرآن از این عمومات زیاد استفاده شده، مثل آیه «أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِلْسِّيَارَةِ...»<sup>۲</sup>؛ صید دریا بر شما حلال شد، که یک حکم عام است یا می فرماید: آن هایی که زنان پاک دامن را تهمت می زند، «فَأَجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً؛ هَشْتَاد شَلَاقَ بِهِ أَنْ هَا بَزْنِيْد، وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا؛ وَشَهَادَتِشَان رَا قَبُول نَكْنِيْد، وَأَوْلِيَك هُمُ الْفَاسِقُونَ»<sup>۳</sup>؛ که این ها فاسق اند. این حکم، عام است، یعنی هر کس به زن پاکدامنی تهمت

۱- قصص آیه ۸۸

۲- مائده ۹۶

۳- نور آیه ۴

فحشا بزند سزایش این سه مورد است، به دنبال آن می گوید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۱</sup> یعنی حکمش آلا بردار است.

خاص، آن حکمی است که بعد از «آلا» می آید و ممکن است با لفظ دیگری مثل «غیر» هم بیاید. از آن حکم عام یک تعداد استثناء می شود. مثلاً در زبان فارسی داریم: هیچ کدام از دانش آموزان نیامدند به جز آقای فلانی و فلانی. که این «به جز آقای فلانی و فلانی» خاص است، حکم اول حکم عام است. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی هیچ معبودی نیست، حکم عام است. «آلا الله» یک حکم خاص است، پس به آن حکم عام و خاص می گویند. مثلاً در آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، که این «إِلَّا وَجْهَهُ» حکم خاص است و «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ» حکم عام است.

### چند نکته در باب عام و خاص:

۱- در قرآن عمومات بسیاری وجود دارد. وقتی می خواهیم تفسیر قرآن کنیم باید عام و خاص را بشناسیم و به تعبیر امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup>: رخص وعزائم ومحکم را بشناسیم، ناسخ را از منسوخ تشخیص دهیم، مجمل را از مبین تشخیص دهیم، باید چهره هر آیه ای را بشناسیم، بدانیم این آیه در شمار چه سنخی است و الا دچار تفسیر به رأی می شویم ولی اگر با اصول پیش رویم می توانیم در قرآن تدبیر کنیم.

۲- مفسرین و فقها عبارتی فنی دارند (حدیث نیست) که می گویند: «ما مِنْ عامٍ إِلَّا وَ قَدْ خُصَّ» می گوید: هیچ عامی نیست مگر اینکه خاصی هم داشته باشد. در قرآن هر عامی که که وجود دارد حتماً خاص آن هم ذکر شده

۳- گاهی خاص همراه عام است، مثل «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» که خاص آن بلافاصله ذکر شده است که به این عام و خاص متصل می گویند.

۴- بعضی مواقع قرآن عام را بیان می کند ولی خاص را در جای دیگر می آورد. مثلاً «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ...»<sup>۱</sup> چه تعریف های بلندی، از هر کسی که همراه پیامبر باشد. همراهان پیامبر بسیار هستند، علی<sup>(ع)</sup> است، ابوبکر، طلحه، زبیر و سلمان و ... منظور کدام است؟ ظاهر آیه همه هستند که به این عام گویند. ما عام را جمله ای می دانیم که استثناء بردار است ولی نص صریح، استثناء بردار نیست. در مورد این آیه اگر بگوییم استثناء بردار نیست باید بگوییم: علی<sup>(ع)</sup> و معاویه در یک ردیف هستند (نعوذ بالله) البته در آخر آیه اشاره ای شده است به اینکه منظور همه این افراد نیستند. «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...»<sup>۲</sup> می گوید: آن هایی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند. یعنی بعضی از آن ها در حد اشعار است و در آیه دیگر تخصیص

۱- فتح آیه ۲۹

۲- مائده آیه ۹

قبل از ورود به تفسیر باید عام و خاص بودن آیات و... را بدانیم و گرنه دچار تفسیر به رای خواهیم شد.

گاه بعد از عام بلافاصله عام خاص آن قید می شود که به آن عام و خاص متصل گویند.

وگاه عام ذکر شده و خاص آن در جای دیگر آمده که به آن عام و خاص منفصل گویند.

می زند. مثلاً « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ...! »؛ ای مؤمنان هر کدام از شما که مرتد شد (یعنی امکان ارتداد وجود دارد)... . آیه قبلی عام منفصل است و خاص آن در جایی دیگر بیان شده است. عموماً در قرآن داریم، مثل آیه «أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ...» خاص آن نه تنها بعد از آن ذکر نشده، بلکه در هیچ یک از آیات قرآن هم خاص آن بیان نشده است. علی الظاهر هیچ چیز وجود ندارد. وقتی به روایات می‌رسیم در روایات از زبان معصوم<sup>(ع)</sup> خاص آن آورده شده است. در روایات مشخص شده است که ماهیان پولک دار، حلال هستند.

۵- هرگاه به یکی از عموماً قرآن یا روایات بر خوردیم باید خاص آن را بیابیم. تا از وجود خاص ناامید نشدیم، وارد بحث عام قرآن نشویم.

### ب- مطلق و مقید:

مطلق: حکم فراگیر را گویند که موضوع مفرد خویش را در هر حال و با هر ویژگی شامل می‌شود، مثل «أَحِلَّ اللَّهُ التَّبِيعَ» که شامل: ۱- حلیت انواع بیع ۲- حلیت بیع با غیر مسلمان ۳- حلیت بیع با هر زبانی ۴- حلیت بیع توسط مالک یا وکیل مالک و... .

مطلق: حکم فراگیر را گویند که موضوع مفرد خویش را در هر حال و با هر ویژگی شامل می‌شود

مقیّد: حکمی است که موضوع را در حالت خاصی شامل می شود، مثل آیه «... وَ قَضَّانَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> که در حالت ایمان آنها و اطاعت از موسی<sup>(ع)</sup>، این فضل، شامل حال آنها شد.

مطلق در لغت به معنی رها شده، مثلاً «دایه مطلقه» حیوان رها شده یا شخص رها شده. اطلاق یعنی حکم رها شده که تمام فرد را با تمام ویژگی هایش در بر می گیرد.

فرق عام با مطلق در این است که عام، افراد آن زیاد است ولی مطلق، افراد آن زیاد نیستند و شامل یک فرد هم می تواند باشد منتها آن فرد ویژگی های متعدد دارد که شامل همه آن ویژگی ها می شود مثل جمله «أَحِلَّ لِلَّهِ الْبَيْعُ» بیع یک فرد است. «بیع» یعنی خرید و فروش. این خرید و فروش حالت های مختلفی دارد، مثلاً ما بیع سلف داریم، بیع معمولی داریم، بیع ربوی، بیع با مسلمان و غیر مسلمان، بیع با زبان عربی یا زبان فارسی. ممکن است مالک بفروشد یا وکیل مالک یا شخص دیگری مال شخص دیگری را بفروشد و ویژگی های مختلفی دارد. وقتی عبارت می گوید: «أَحِلَّ لِلَّهِ الْبَيْعُ» خدا بیع را حلال کرده است یعنی با تمام این حالت های بیع.

«مقید» شبیه خاص است یعنی بعضی از ویژگی ها را استثناء میکند.

رابطه مطلق و مقید مانند رابطه عام و خاص است، مثلاً «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً...»<sup>۲</sup> این آیه می گوید: اگر بیع، ربوی شد و از حالت تساوی بیرون آمد، حرام

مقیّد: حکمی  
است که  
موضوع را در  
حالت خاصی  
شامل میشود

۱- جائیه آیه ۱۶

۲- آل عمران آیه ۱۳۰

است. بیع ربوی دو نوع است: بیع ربوی، بیع متجانس، یعنی گندم بدهی، گندم بگیری، پول بدهی، پول بگیری، به این بیع، ربوی گویند و مانعی هم ندارد مادامی که دو طرف ثمن و مئمن با هم برابر باشد، یعنی گندم درجه سه می دهی و گندم درجه یک می گیری، وزن آنها باید مساوی باشد. به این بیع، بیع ربوی گویند و مانعی هم ندارد. در این آیه ربا حرام شده است بعضی ها فکر می کنند که ربا فقط پول گرفتن و پول دادن است یا فکر می کنند ربا سود گرفتن است. در مضاربه هم سود می گیریم ولی اسلام نگفته ربا است. در خیلی از معاملات و عقود دیگر هم سود وجود دارد که اسلام نگفته ربا است. ربا بیع متجانس است معمولاً بیع متجانس، پول با پول، برنج با برنج و گندم با گندم هم می شود. نباید پولی که می دهی اضافه تر بگیری. این آیه میفرماید: «نبايد ربا بگیری و ربا حرام است». یعنی آن بیعی که مستلزم ربا شود، مقیداً حرام است اما سایر اقسام بیع حرام نیست، به آن می گویند مطلق و به این می گویند مقید.

آیه ای در قرآن است که می فرماید: «یا بنی اسرائیل اذکروا نِعْمَتِي الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ اَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>. یا در جای دیگر می فرماید: «... وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>؛ ما بنی اسرائیل را بر تمام جهانیان برتری دادیم. این آیه ظاهراً مطلق است، نگفته کدام عالمین، عالمین الآن یا عالمین زمان خودشان، ظاهراً آیه مطلق است. ولی در جای دیگر، با آیات

۱- بقره آیه ۱۲۲

۲- جاثیه آیه ۱۶

دیگر مقید شده است. می فرماید: «... وَصَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ...»؛<sup>۱</sup> بر اینها مهر ذلت و فقیری زده شده است. به دلیل اینکه گناه می کردند، غضب خدا را بر خود هموار کردند، انبیاء را می کشتند و... معلوم می شود که نمی توان از این آیه با اطلاقش استفاده کرد باید به دنبال قید آن بگردیم. آیات بسیاری است که قید این آیه را بیان کرده است. هیچ کدام از یهودی ها هم از این آیه استفاده نکردند که بگویند ما برتر هستیم، چون میدانند که این آیه قید دارد. حتی گلد زیهر یهودی که از محققان علوم قرآن است چنین حرفی را نزنده است. یک مورد دیگر می فرماید: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ...»<sup>۲</sup> ظاهر آیه مطلق است. می فرماید: هنگامی که فرشتگان به مریم گفتند: خدا تو را برگزید... «اصْطَفَاكِ» به معنای برگزیدن از میان همه. برگزیدنی که برای نشان دادن روی سگوی اول باشد و تو را بر جمیع زنان عالم برگزید. در این آیه قیدی نیامده است، نگفته در چه زمانی، ولی در آیات بعدی این آیه قید خورده است و می فهمیم که حضرت مریم در یک ویژگی برگزیده همه زنان است و نظیر هم ندارد و آن این است که، با آن سبک و سیاق و دمیدن روح القدس صاحب «عیسی<sup>(ع)</sup>» شد که در این مورد هیچ کس شبیه مریم نیست. پس وقتی با مطلق مواجه شدیم، باید به دنبال مقید آن هم بگردیم.

ممکن است همانطوری که در خاص و عام، عام در قرآن آمد و خاص در روایات، یک مطلق هم در قرآن ذکر شود ولی مقید آن در روایت ذکر شود. مثلاً: در مورد سگان

ممکن است  
همانطوری که در  
خاص و عام، عام  
در قرآن آمد و  
خاص در روایات،  
یک مطلق هم  
در قرآن ذکر شود  
ولی مقید آن در  
روایت ذکر شود

۱- آل عمران آیه ۱۱۲

۲- آل عمران آیه ۴۲

شکاری قرآن می فرماید: «... فَكُلُوا مِمَّا أُمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ ...!»؛ وقتی سگان شکاری، یک شکاری را برای شما گرفتند، بخورید از آن شکار. این آیه مطلق است و هیچ اظهار نظری نکرده است، مبنی بر اینکه دهان سگ نجس است و باید آن شکار را آب کشید. در هیچ جای قرآن، چنین چیزی بیان نشده است حتی هیچ آیه ای بیان نکرده است که گوشت سگ حرام است. اینکه می گویند نباید قرآن را از عترت جدا کرد به خاطر همین است. اگر قرآن را از عترت جدا کنیم می توان آیه ای آورد که گوشت سگ هم حلال است!



## آیات مطرح شده در جلسه اول:

- ۱- « شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ »  
(آل عمران آیه ۱۸)
- ۲- « يَسْبَحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ » (جمعه آیه ۱)
- ۳- « قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ »  
(ص آیه ۷۵)
- ۴- « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » (اخلاص آیه ۱)
- ۵- « مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا » (احزاب آیه ۴۰)
- ۶- « أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَطَعَامَهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلنَّبِيَّةِ وَحُرْمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ » (مائدة ۹۶)
- ۷- « مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » (عنكبوت آیه ۵)
- ۸- « حَتَّىٰ إِذَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ » (نمل آیه ۱۸)
- ۹- « وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا »  
(اسراء آیه ۳۶)
- ۱۰- « إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ » (نجم آیه ۲۳)

۱۱- «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (بقره آیه ۳)

۱۲- «وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَيْئَسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (بقره آیه ۱۰۲)

۱۳- «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابٌ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ» (هود آیه ۱۷)

۱۴- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ» (حجرات آیه ۱۲)

۱۵- «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قصص آیه ۸۸)

۱۶- «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (نور آیه ۴)

۱۷- «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (نور آیه ۵)

۱۸- «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي

الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (فتح آیه ۲۹)

۱۹- «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» (مائده آیه ۹)

۲۰- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (مائده آیه ۵۴)

۲۱- «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (جاثیه آیه ۱۶)

۲۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران آیه ۱۳۰)

۲۳- «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره آیه ۱۲۲)

۲۴- «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ النَّارُ أَيْنَ مَا تَقَفُوا إِلَّا يَحْبُلُ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٌ مِنَ النَّاسِ وَ بَأْوُ يَغْضَبُ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ» (آل عمران آیه ۱۱۲)

۲۵- «وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»

(آل عمران آیه ۲۴)

۲۶- «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (مائده آیه ۴)

## احادیث مطرح شده در جلسه اول:

«الکافی: ج ۱ ، ص ۱۹۰، باب فی أن الأئمة شهداء الله عز و جل»

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ  
قَالَ نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْفِهِ وَ حُجَجُهُ فِي أَرْضِهِ قُلْتُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِلَّةَ  
أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ إِيَّانَا عَنَى خَاصَّةً ...

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه دوم (۱۳۸۵/۷/۲۱)

در مورد دسته بندی آیات قرآن کریم گفته شد که در قرآن عمومات بسیاری است. گفتیم که عام، حکم شامل و عمومی است و خاص آن حکمی است که بعضی افراد عام را استثنا می کند. گاهی وقتها این خاص متصل است که به آن عام و خاص متصل می گویند. گاهی وقتها در جای دیگری آمده است که به آن عام و خاص منفصل می گویند. گاهی در خود قرآن آمده که خاص قرآنی است. گاهی وقتها در قرآن نیامده و در روایات آمده و روایات آنها را تخصیص می زنند. آیات مطلق و معنای اطلاق و مقید را گفتیم. و دانستیم که در قرآن مطلق وجود دارد و مقیدی و ما بدون پی جویی مقید نمی توانیم با مطلق حکم صادر بکنیم.

دسته بندی دیگر در قرآن «محکم» و «متشابه» است.

محکم: آیه ای است که بر مقصود خود بدون هیچ کاستی دلالت می کند.

متشابه: آیه ای است که به معانی مختلف می تواند حمل شود.

تقسیم مهم، تقسیم خود قرآن است. آیه هفت سوره «آل عمران»<sup>۱</sup> خود قرآن بیان می کند که بعضی از آیات قرآن محکم اند و بعضی متشابه.

«محکم» به سه دسته تقسیم می شود :

محکم: آیه ای  
است که بر مقصود  
خود بدون هیچ  
کاستی دلالت  
می کند  
متشابه: آیه ای  
است که به معانی  
مختلف می تواند  
حمل شود

۱- «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...»

۱- نص: مانند آیه «... كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...»<sup>۱</sup>

۲- ظاهر: مانند عام و مطلق

۳- اظهر: مثل خاص در مقابل عام و مقید در مقابل مطلق

عام که خودش ظاهر است، خاص آن می شود اظهر. مطلق که خودش ظاهر است، مقید آن می شود اظهر.

نص: یعنی گفتار صریح. گفتاری که احتمال بردار نیست. مثلاً می فرماید «كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»؛ بر شما روزه واجب شد. این را نمی توان تأویل کرد یعنی واجب شد. این نص است. اما ظاهر وقتی می گوئیم ظاهر مثلاً «وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ...»؛ نماز به پا دارید. در «أَقِيمُوا» بحث می شود که آیا این فعل امر، فعل امر وجوبی است یا فعل امر ندبی و استحبابی؟ آیا این «أَقِيمُوا» دلالت بر وجوب دارد؟ که معنایش این می شود که نماز واجب است. یا دلالت بر استحباب دارد مثل سایر امرهای مستحبی که در قرآن آمده کدام یک است؟ در این جا می گویند که نص صراحت ندارد در وجوب. این هیچ احتمال خلافی بر نمی دارد. چون خیلی از اوامر قرآنی را ما از دلیل خارج می دانیم که اینها ارشادی اند یا استحبابی و ندبی اند. پس «كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» نص صریح است. اما وقتی می گوید «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» ظاهراً امر وجوبی است ولی ممکن است امر استحبابی باشد. اگر کسی بگوید: از این آیه ما می فهمیم که نماز مستحب است، می گوئیم ظاهر این است که امر را

وضع کرده اند برای موقع امر کردن و دستور دادن، نتیجه اش هم این است که وقتی امرشد از جانب مولا بر شما واجب است اطاعت کنید. می گوید آقا ممکن نیست این استجابی باشد؟ می گوییم چرا گاهی وقتها آمر و مولا دستورهای مستحبی را هم به لفظ امری می دهد. ولی چون قرینه ای نیست ما می گوییم واجب است. اصل وجوب است. چرا به عام می گویند ظاهر، به خاص می گویند اظهر؟ شما وقتی حکم عام می دهید دایره عام کاملاً روشن نیست یعنی یک خط خیلی روشنی نیست که مرز آن تا کجا است. اما وقتی خاص را کنار عام می گذاریم مرز عام را دقیق روشن می کند. مثلاً می گوید که «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»<sup>۱</sup>؛ جزای کسانی که سر راه مردم را می گیرند و راهزنی می کنند و اموال مردم را می دزدند و جان مردم را تهدید می کنند، مجازاتشان این است که یا کشته شوند یا دار زده شوند و یا دست و پایشان خلاف هم قطع شوند یا تبعید شوند. این عام است یعنی اینها مجازات هر کسی است که راهزنی کند. به دنبال این آیه، یک آیه ای است که می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ»<sup>۲</sup>؛ به جز آن راهزنهایی که قبل از آن که دستگیرشان کنید، خودشان آمده اند و خود را معرفی کرده اند و گفتند ما توبه کردیم ما اینکاره بودیم و حالا

۱- مائده آیه ۳۳

۲- مائده آیه ۳۴

هم پشیمان هستیم. حکم شامل حال اینها نمی شود. این چهار حکمی که در اینجا با این تندی آمده شامل این ها نیست .

آیه اول حکم عام صادر می کند که شامل هر راهزنی می شود چه راهزنی که توبه کرده قبل از دستگیری و چه راهزنی که توبه نکرده است آیه بعدی می آید یک عده ای را بیرونشان می کند حالا ببینید حکم اول روشنتر و ظاهرتر است یا حکم دوم؟ یعنی حکم اول محدوده افراد شامل حکم را روشن تر می کند یا حکم دوم که می گوید «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»؟ جواب دومی است. به اولی می گوئیم ظاهر به دومی هم می گوئیم اظہر. همیشه خاص دایره عام را کاملاً روشن و خط کشی می کند و می گوید تا اینجا بیشتر نیست این حکمی که ما داریم شامل اینها می شود. بیشتر از این و فراتر از این نمی رود بنابراین حکمی که شامل خاص است به آن می گوئیم اظہر. (ممکن است در موارد استثنا و جزئی و خاص هم آلیی در پی آن بیاید، احتمال دارد محال نیست کما این که در احکام شرعی معمولاً دیده می شود.

### متشابه:

تقسیمات متشابه:

- ۱- آیاتی که ظاهرشان مورد انکار عقل بدیهی است (مثل آیاتی که به ظاهر برای خدا اعضاء و مکان تعیین می کنند)
- ۲- آیاتی که ظاهرشان با بداهت عقلی تعارضی ندارد.

تقسیمات متشابه  
۱- آیاتی که  
ظاهرشان مورد  
انکار عقل بدیهی  
است

۲- آیاتی که  
ظاهرشان با  
بداهت عقلی  
تعارضی ندارد



ظواهر آیات متشابه دو سنخ هستند. اول ظواهری که بدهات عقلی، آن ظاهر را انکار می‌کند. بدهات عقلی یعنی عقل صریحاً و سریعاً و بدون تأخیر می‌گوید: نه. این ظاهری که گفته، مراد نیست. ظاهرش مورد قبول عقل نیست. هیچ آیه‌ای از قرآن نه تنها با بدیهی عقلی مخالف نیست که اصلاً ریشه قرآن، خاستگاه قرآن، عقل سلیم است. مثلاً اگر از شما سؤال کنند آیا خدا به دست و پا و چشم و ابرو و ... احتیاج دارد فوراً می‌گویید نه چون خدا بی نیاز است و خالق همه چیز است چه طور می‌تواند خدای بی نیاز به اینها احتیاج داشته باشد می‌گویید محتاج نیست. آیاتی از قرآن به ظاهر اثبات می‌کنند که خدا مثلاً دوتا دست دارد. در سوره «ص» می‌فرماید «... مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيْ ...»<sup>۱</sup> ای ابلیس چه چیز مانع شد که سجده نکنی بر آدمی که با دو دست آفریدم. ظاهر این آیه این است که خدا دست دارد، آن هم دوتا. عقل بدیهی چه می‌گوید؟ عقل بدیهی فوراً می‌گوید خدا به هیچ چیز، از جمله به دست احتیاج ندارد. این ظاهر آیه با این بدیهی عقلی در تعارض قرار می‌گیرد.

روایاتی که بر حذر می‌دارد ما را از تفسیر به رأی فراوانند. « پیغمبر گرامی » فرمودند: « مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ »<sup>۲</sup> هر کس قرآن را به رأی خودش تفسیر کند جایگاهش آتش است منزلگاهش آتش است. ما یک وقت می‌رویم دنبال کار خیر و ثواب، گناه می‌کنیم، چون آدرس نداریم. بنده علائم راهنمایی و رانندگی بلد نبودم سوار ماشین

۱- ص آیه ۷۵

۲- بحار الانوار ج ۳، ص ۲۲۳

شدم تصادف کردم باعث مرگ یکی شدم باعث رسیدن خسارات به خودم شدم ابتدا باید می نشستم آیین نامه را می خواندم، آیین نامه را که یادگرفتم آن وقت می نشستم پشت فرمان.

در رابطه با ظاهر قرآن و اینکه تا چه حدی ظاهر قرآن حجت است، چند گروه وجود دارند. یک عده ای که از بیخ و بن انکار می کنند می گویند ظاهر قرآن حجت نیست، تفسیر ممنوع. هر جا اهل بیت روایتی گفته اند طبق آن روایت تفسیر کنید هر جا نگفته اند هیچ چیز نگویند مثل «اخباریها» (البته اخباریها با مبارزات مرحوم شیخ انصاری (ره) و مرحوم حمید بهبهانی منقرض شدند. امروز دیگر تقریباً چیزی از آنها در میان علمای شیعه باقی نمانده یک فرقه شیعی بودند که تقریباً اوایل سلسله صفوی ظاهر شدند و اواخر عهد صفوی در قاجاریه مضمحل شدند و از بین رفتند ولی نظراتشان همچنان در کتب و مباحث علما باقی مانده است و روی آن بحث می شود). آنها معتقد بودند که قرآن قابل تفسیر نیست. آیات و روایات نهی از تفسیر را می خواندند می گفتند شما حق تفسیر کردن قرآن را ندارید بعداً می گفتند ظواهر قرآن اصلاً حجت نیست. نمی شود به ظواهر قرآن استناد و تفسیر کرد ما عقلمان نمی فهمد این آیه چه می خواهد بگوید. می گوئیم ظاهرش این است، شما باطن آن را از کجادیدی، پس سکوت کن و هیچ چیز نگو. تفسیر قرآن نکن. این گروه تفریطی، یک گروه افراطی در مقابلشان وجود دارند که می گویند همه آیات قرآن ظواهرشان حجت است. این گروه دوم «وهابیها» و فرقه ای از اهل سنت هستند که چنین اعتقادی دارند و ظاهراً سرسلسله اینها ابن کثیر و بیشتر ابن

گروه افراطی:  
« مثل » وهابی ها  
که همه ظواهر  
قرآن را حجت  
می دانند

تیمیه هستند اینها معتقدند که هرچه در قرآن است ظاهرش حجت است و حتی آن آیاتی که مثلاً خدا دست دارد به ظاهر، معتقدند که خدا دست دارد. این آیاتی که می گوید خدا ملاقات می شود روز قیامت معتقدند که خدا قابل دیدن و رؤیت است به خاطر همین اهل بیت عصمت و طهارت شاگردان خود را مثل هشام ابن حکم را مأمور می کردند که با این ها بحث کنند، ثابت کند که خدا قابل دیدن با چشم نیست. اینها می گفتند با همین چشم خدا دیده می شود. زنده می شویم با همین بدن و بعد هم خدا را در آسمان می بینیم. مثلاً در همین اصول کافی یک مباحثه ای است بین هشام ابن حکم و همین کسانی که معتقد به رویت خدا بودند که دلیل می آورد و مجابشان می کند که خدا با این چشم قابل دیدن نیست. اینها دلیلشان این است می گویند ظواهر قرآن حجت است،

اما گروه میانه رو و معتدل آنهایی هستند که ظاهر آیات را حجت می دانند مگر ظواهری که مورد انکار عقل بدیهی است.

دسته سوم نیز اختلافاتی دارند زیرا بعضی از این افراد حتی به ظاهر بعضی آیات که مخالفت بدهت عقلی هم نیستند اعتماد نمی کنند.

مثلاً آیات تسبیح موجودات به ظاهر دلالت بر این دارند که همه اشیاء واقعاً ذکر خدا را می گویند و این مطلب مخالفتی با بدیهی عقلی هم ندارد یعنی عقل به هیچ وجه مسأله تسبیح واقعی موجودات را انکار نمی کند.

در مقابل عده ای دیگر از همین گروه سوم معتقدند که ما حق نداریم چنین کنیم بلکه ظاهر قرآن تا زمانی که مخالف بدیهی عقلی نباشد ملاک است.

گروه معتدل و  
میانه رو که ظاهر  
آیات را حجت  
می دانند مگر  
ظواهری که مورد  
انکار عقل بدیهی  
است

گفتیم که سه گروه داریم یک گروه افراطی در مورد ظواهر قرآن که می گویند: قرآن هر چه ظاهر دارد حجت است، گروه تفریطی، اخباری های شیعه هستند که معتقدند که ما دست به ترکیب قرآن نباید بزنیم و وارد تفسیر نشویم، حق تفسیر هم نداریم، هر کس هم بدون نظر حجج طاهره<sup>(ع)</sup> وارد تفسیر شود مفسر به رأی است و جایش هم در جهنم است. گروه میانه رو گروهی هستند که می آیند آیات را تقسیم می کنند می گویند یک دسته ای از آیات هستند که در حد ۷ - ۸ آیه در قرآن بیشتر هم نه و می توان دایره آن را گسترده کرد آن طور که ابن تیمیه روی آن نظر داده بخواهیم نظر بدهیم به صد آیه هم می شود رساند. ظاهرش این است که خدا دستی دارد و پایی. مثلاً می گوید «وَجَاءَ رَبِّكَ ...»<sup>۱</sup> ظاهر این آیه چیست؟ یعنی خدا آمد. خدا آمد وقتی معنا می دهد که اولاً خدا در مکان باشد ثانیاً یک جا باشد، یک جا نباشد. آمدن مال کسی است که در جایی نیست بعداً در آنجا حاضر شود. می گوید فلانی آمد یعنی نبود تا الان، الان آمد. آیا ما می توانیم بگوئیم هم خدا پا دارد هم در مکان است؟ سخت است پذیرفتن اینها، یعنی عقل فی البداهه می گوید مکان را خدا آفریده پس در مکان هم محصور نیست، پاهم ندارد، نیاز به عضو هم ندارد.

گروه «معتدل» می گویند که ما ظاهر این جور آیات را حجت نمی دانیم صاحب شریعت هم خودش آمده و به ما آموزش داده. سائلی آمد از مسلمانان چیزی خواست و گفت ای

مسلمانان من سائلم وبی چاره ام به من کمک کنید. « پیامبر (ص) » فرمودند کسی بلند شود زبان این را ببرد و قطع کند. دومی که همیشه در میدانهای جنگ نفر اول بود که فرار می کرد این جور جاها شجاع می شد. بلند شد، شمشیرش را کشید و گفت زبانت را در بیار تا من فرمان رسول الله را قبل از همه اطاعت و اجرا کنم. حضرت دیدند دیر بجنبند زبان بیچاره بریده شده گفتند: شما محبت نکنید دست نگه دارید یا علی! تو بلند شو و زبانش را قطع کن حضرت بلند شد دست کردند در جیبشان چند درهمی به سائل دادند گفتند: بگیر سائل هم دعاکنان رفت. حضرت می خواستند به یارانشان بگویند که شما جمود به ظاهر نداشته باشید بعضی وقتها عقلتان هم به کار بیندازید، این بدبخت بیچاره به چه جرمی باید زبانش قطع شود!

خود اهل بیت (ع) روش استفاده از ظواهر را به ما آموختند نمونه اش را بالا ملاحظه کنید. این گروه سوم آمدند این کار را کردند گفتند ما این ظواهر را به ظاهرش کار نداریم می رویم در بطن آن مثلاً گفته: «... يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ...»<sup>۱</sup>. در صلح حدیبیه بیعت رضوان، مومنین با رسول الله دست می دادند. خدا می گوید دست خدا هم روی دست آنها است. ظاهرش این است که وقتی دو نفر دست دادند یکی دیگر هم دست بگذارد روی دستشان یعنی خداهم دست دارد. اما عقل بدیهی بدون تأخیر حکم می کند که این اشتباه است و خدا دست ندارد. اگر از شما بپرسند دو دو تا چند می شود؟ وقت نمی خواهی، فوراً

اهل بیت (ع)  
خود روش  
استفاده از ظواهر  
را به ما  
آموخته اند.

میگویی چهارتا، به این می گویند عقل بدیهی یا مثلاً سؤال می کنند که جزء یک شیء از خودش بزرگتر است یا کوچکتر، فوراً می گویی جزء یک شیء از خودش کوچکتر است. خیلی ساده است آیا خدا به دست نیاز دارد فوری می گویی نه. اینگونه ظواهر حجت نیست. منتها این گروه معتدل هم خیلی باهم یک نظر ندارند.

یک عده ای از آنها گفته اند آن آیاتی که ظاهرشان با عقل بدیهی مخالفند، ما به ظواهر آیه اعتنا نمی کنیم و به بطن آیه می پردازیم، ببینیم آیه چه می خواهد بگوید مثلاً آن آیه که می گوید دست خدا بالای دست آنها است یعنی حمایت، خدا حمایتشان می کند. آنجا که می گوید «...خَلَقْتُ بَدَنِي...»<sup>۱</sup> با دو دستم یعنی با قدرت کاملم، نه اینکه خدا دست داشته باشد.

بعد یک عده ای از همین گروه سوم می گویند بعضی از آیات هستند که ظاهرشان مورد انکار عقل بدیهی نیست ولی برای عقل سنگین است که آنها را بپذیرد. مثلاً این آیات را می گوید «... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...»<sup>۲</sup> می فرماید که: هیچ چیزی نیست مگر اینکه خدا را تسبیح می گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. از ظاهر این آیه برداشت می کنیم که این دیوار و این ساختمان هم شعوری دارند. آیا عقل می تواند این آیه را انکار کند؟ مثل آنجا که می گفت خدا دو تا دست دارد فوراً عقل می گفت نه. یک نه محکم می گفت. می گفتیم: ظاهر قرآن است. می گفت ظاهر قرآن باشد، برو در باطن قرآن، این

---

۱- ص آیه ۷۵

۲- اسراء آیه ۴۴

جا عقل می تواند چنین کاری را بکند بگوید نه . هیچ چیز شعور ندارد. من مثل هواپیما می مانم آنجایی که هوا باشد می توانم پرواز کنم جایی که هوا نباشد نمی توانم، موتور من منفرج می شود. اگر من آنجا بروم اصلاً قدرت پرواز ندارم از من چیزی نپرس. برو تحقیق کن و بپرس. یک عده ای هم از این دسته سوم گفته اند نه شما هم زیاد به این مسائل خرافی معتقد نشوید. دیوار چه شعوری دارد؟ معلوم است که شعور ندارد نه عصب حسی دارد؟ نه گوش و نه چشم. سنگ پیداست که شعور ندارد. ما این ظاهر را قبول نداریم مراد چیز دیگری است .

شما هیچ وقت یک تابلو نقاشی، از یک نقاش زبردست را دیده اید که خیلی قشنگ باشد؟ اولین احساسی که به شما دست می دهد چیست؟ جواب می دهیم تا می بینیم که آقای فرشچیان این تابلوی عصر عاشورا را کشیده می گوئیم احسنت، بارک الله، آفرین به آقای فرشچیان نمی گوئیم آفرین به نقاشی! می گوئیم این تابلو نقاشی که زبان ندارد شعور هم ندارد ولی دارد به زبان بی زبانی به ما می گوید آفرین بر آقای فرشچیان احسنت به آقای فرشچیان این تابلو دارد استاد خودش را ستایش می کند شعوری هم ندارد چه اشکال دارد . شما نگاه یک گل سرخ می کنید می گوئید تبارک الله بارک الله به خالق آن گل سرخ، لزومی ندارد خودش بگوید. دارد با زبان بی زبانی می گوید. یک دستگاه پیچیده رایانه می بینیم می گوئیم ماشاالله به آن مغز مبتکرش. صانعش را ستایش می کنیم . پس این دستگاه دارد صانع خودش را ستایش می کند با زبان بی زبانی . مخلوقات دارند این طوری حمد می گویند و خدا را ستایش می کنند . البته این حرف

تسبیح حالی و  
قالی

خیلی اشکال دارد. آخر آنهایی که خودشان هم این حرف را زده اند آخر کار، خودشان اشکالی به حرفشان گرفته اند، گفته اند حالا شاید هم اشتباه گفته ایم. شما مراجعه کنید به تفسیر نمونه وقتی تمام این بحث را می گوید، می گوید آنها که خلاف این را گفته اند، ممکن است این هم نباشد. یعنی خیلی با حالت اطمینان نمی گویند. این است و جز این نیست. می گویند ما این طوری فهمیدیم ما بیشتر از این عقلمان نمی رسد. ببینید پس این دسته سوم می گوید: آنهایی که مخالف عقل بدیهی است که اینها اصلاً ظاهرش قابل اعتماد نیستند. ما به ظاهر این آیات، اصلاً اعتنا نمی کنیم. منظور این آیه چیست؟ امام برای ما توضیح می دهد یا آن طوری که عقل بپذیرد، تفسیرش می کند. بعضی از این آیات را که بادیهی عقلی مخالف نیستند را هم عقل به سختی می پذیرد. یک کسی بیاید به شما بگوید: فهمیدی این سفینه فضایی که اخیراً رفته کره ماه چه چیزی دیده؟ می گوید یک موجود دیده اند ۴۸ متر قد آن بوده، ۳۵۰ جفت پاداشته و ۶۵ جفت هم دست داشته هزارتا هم چشم داشته. می گوید این چه حرفی است که تو می زنی؟ می گوید تو ثابت کن که من دروغ می گویم می توانی ثابت کنی؟ اما اگر بیاید این جوری بگوید رفتند کره ماه برگشتند فهمیده اند دو دوتا می شود شش تا این جا می شود چهار تا، فوراً می گویی دروغ میگوید یعنی بداهت عقلی محکم می گوید این حرف دروغ است، اما آن حرف را که نمی شود انکارش کرد ولی عقل به سختی می پذیرد. می گوید این حرفها چیست که می زنی؟ اگر هم جوابی نداشته باشد که بگوید سکوت می کند و می گوید خیلی خوب ولی در دلش می خندد به این حرف ولی نمی تواند رد



بکند این حرف را . بعضی از آیات مثل این سنخ دو دو تا شش تا است . ظاهرش این است، فوراً عقل می گوید نه . این را قبول نداریم این ظاهر را کنار بگذار، برو در بطن آیه. «وَأَنقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآلنَّا لَهُ الْحَدِيدَ»<sup>۱</sup>؛ ای کوهها با داود هم ناله شوید... . مگر کوه ناله می کند؟ اصلاً زبانش کجا بوده که ناله کند و یا «وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ»<sup>۲</sup> . ستاره و درخت سجده می کنند. می گوییم خدایا چه طوری؟ ستاره خودش گرد است. سجده کننده اولاً باید یک موجودی باشد بتواند خم و راست شود سربگذارد روی خاک و بعد بلند شود یک شی گرد، آیا می تواند چنین کاری بکند؟ تازه آن هم در آسمان است خاکش کجا بوده که او بتواند سجده کند. وانگهی درخت نمی تواند خم و راست شود بیاید روی زمین سجده بکند. برای عقل مشکل است این حرفها را بپذیرد ولی رد هم نمی تواند بکند چرا نمی تواند رد کند؟ به خاطر اینکه حقیقت سجده خاکساری درون است. ظاهرش خاکساری بیرونی است. به این دلیل است که اگر شما خدای ناکرده به سختی مریض شوید و نتوانید خم و راست شوید، می گویند چشم را ببندید و یا حتی چشم هم نتوانی، در دل نیت سجده کنید و ذکر بگویید دوباره نیت سجده را بردارید یعنی سر از سجده برداشته اید نمازتان درست است اگر خوب هم شدید اعاده هم نمی خواهد . سجده کرده اید. در اینجا عقل پایش لنگ می شود و می گوید من نمی توانم انکار بکنم ولی ممکن است نجم و شجر به این شکل سجده کنند چون حقیقت سجده تذلل است. اصلاً زور

۱- سیأ آیه ۱۰

۲- الرحمن آیه ۶

عقل نمی رسد بگوید نه این جور نیست. من قبول ندارم نمی توانم این کار را بکنم. قصه دودوتا شش تا نیست که فوراً بگوید نه این دروغ است. حالا من اعتراض مرحوم علامه طباطبایی را اینجا عرض می کنم. علامه می فرمایند که آن آیاتی که ظاهرشان منافی بدیهی عقلی است قبول، ما ظاهر آنها را به حساب نمی آوریم اما آنهايي را که ظاهرشان مخالف بدیهی عقلی نیست، برای چه کنار بگذاریم؟ به چه دلیل؟ شما می گوید که تسبیح، تسبیح حالی است یعنی حال این تابلونقاشی دارد گواهی می دهد که صاحبش آدم هنرمندی است ولی خود تابلو هیچ چیز نمی فهمد. ظاهر قرآن خلاف این را دارد می گوید. شما به چه دلیل این ظاهر را انداختید دور؟ به چه دلیل؟ زیاد پیش آمده که مفسران دیگر، ظاهر آیه را به کناری انداخته اند و گفته اند این ظاهر آیه قابل قبول نیست اما دیگر مفسران از توی خاکها برداشته غبار فراموشی را از روی آن پاک کرده و گذاشته اند در قفسه تفسیر. گفتند نه اشتباه کردی این ظاهرش همین است که در قرآن است. فلاسفه ما زمانی طولانی می گفتند حیوانات فقط ادراکات غریزی دارند. ابداً ادراکات عقلی ندارند. مورچه عقلش کجا بوده. ظاهر این آیات می گوید: «...قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ...»<sup>۱</sup>

از گروه سوم عده ای ظاهر بعضی آیات را که با بدیهی عقلی منافات ندارند نیز نپذیرفته اند. مثل آیاتی که دلالت بر تسبیح حقیقی موجودات دارند و نیز آیاتی که دلالت بر عقل و اختیار و تشخیص خوب و بد برای حیوانات دارند.

در مقابل این عده، افرادی مثل علامه طباطبایی به استثنای آیات دسته اول (که ظاهرشان مخالف عقل بدیهی است) تمام ظواهر قرآن را پذیرفته اند و حجت می دانند و تفسیر بر خلاف آن را باعث انحراف از معنای حقیقی آیه بر می شمارند. نکته: به نظر می رسد این است که تمام ظواهر قرآن را به جزء آیاتی که ظاهرشان مخالف عقل بدهی است پذیرفته و حجت می دانند. یکی از مهمترین رموز موفقیت علامه طباطبایی در تفسیر المیزان همین مبنا باشد. مثلاً در قرآن آمده است که «وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ<sup>۱</sup>؛ حضرت سلیمان حضور و غیاب کرد، فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْمَ؛ چرا نمی بینمش؟ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْمَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» نکند غیبت کرده؟ بعد وقتی هدهد آمد چون سلیمان گفته بود من عذاب سختش می کنم یا حتی ذبحش می کنم اگر تخلف کرده باشد. هدهد که آمد باز جوئیش کرد. گفت: کجا رفته بودی؟ دیر کردی! می گوید آقا مورچه غریزه اش به او حکم کرده خودش نمی فهمد چرا این دانه را نیش گرفته دارد این طرف می رود اصلاً خودش نمی فهمد. ربطی به شعور ندارد. کار غریزی که صغری، کبری نمی خواهد، قیاس استثنایی و اقترانی نیاز ندارد. خود به خود طرف انجام می دهد، اما این که می گوید:

یکی از مهمترین  
رموز موفقیت  
علامه طباطبایی  
در تفسیر المیزان  
این است که تمام  
ظواهر قرآن را به  
جز آیاتی که  
ظاهرشان مخالف  
عقل بدیهی است  
پذیرفته و حجت  
میدانند.

«... أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ...»<sup>۲</sup>؛ سلیمان، یک چیزی فهمیده ام که تو نمی دانی؟ آیا این غریزه است؟! نه این غریزه نیست. می گوید من یک خبری دارم که توسلیمان نمی دانی گفت من یک خیر یقینی از قوم سباء آورده ام. «... وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنْتٍ یَقِینٍ»<sup>۱</sup>؛ میگوید من قومی دیدم که بت می پرستیدند و موحد نیستند. این هم غریزی نیست، این هم عقلی است. من دیدم آنها جلوی خورشید سجده می کنند این هم حرف عقلی است. من دیدم که شیطان کارهای زشت را برایشان زینت داده چطور همد فهمیده است این کار زشت است! این کار خوب است این هم عقلی است. سلیمان می گوید که «لَأَعَذَّبَنَّ عَذَابًا شَدِیدًا أُولَئِذْ بَخَّئَهُ...»<sup>۲</sup>؛ یا همد را ذبحش می کنم یا شکنجه اش می دهم یا باید یک برهان روشن بیاورد که چرا غیبت کرده است. این هم عقلی است. برهان، کار عقل است. ظاهر قرآن می گوید که این پرنده دارای فهم تشخیص خوب و بد است. نمی خواهم بگویم اندازه آدم عقل دارد چون عقول متفاوت است، بچه دوساله یک سری چیزها را می فهمد یک سری را نمی فهمد. چهارسالش که شد باز هم یک چیزهای دیگری را می فهمد، فراتر از غریزه می فهمد. این کار خوب است، این کار بد است این غریزه نیست. دوباره ۱۰ سالش که شد، می گویند کودک ممیز است تکلیف ندارد ولی عقلش بیشتر از بچه چهار ساله کار می کند. ۲۰ سالش که شد بیشتر می فهمد. چهل سالش که شد بیشتر می فهمد. عالم

تشخیص خوب  
و بد در حیوانات  
طبق ظاهر آیات  
مربوط به حضرت  
سلیمان و همد  
در سوره نمل  
وجود دارد.

۲- نمل آیه ۲۲

۱- نمل آیه ۲۲

۲- نمل آیه ۲۱

شد بیشتر می فهمد. عقل هم مراتب دارد. نمی خواهیم بگوییم مثل انسان عقل دارند ولی تشخیص خوب و بد در حیوانات طبق ظاهر این آیه وجود دارد. آیه ۳۸ از سوره «انعام»<sup>۱</sup> این آیه می فرماید که تمام پرندگان و جنبندگانی که روی زمین هستند امتهایی مانند شما هستند ما در کتاب چیزی را فروگذار نکردیم. بعد هم اینها به سوی خدا محشور می شوند. شما از ظاهر آیه چه می فهمید؟ می فهمید حیوانات هم مثل ما آدمها برای خودشان یک مرامی دارند و یک رسم و رسومی دارند، عیدی دارند و سالی دارند و دعوایی دارند و آشتی دارند و عهدنامه ای دارند و ... امتهایی مثل شما هستند، ظاهراً که این را می گوید. می گوید آنها امتهایی مثل شما هستند.

آقای «موریس مترلینگ» در کتاب زندگی مورچه ها، تحقیقات عجیبی کرده خیلی با علاقه و اشتیاق چند دهه از عمر خود را فقط رفته در این لانه مورچه ها کار کرده و عجائب بسیاری از زندگی آنها به دست آورده همه آنها را نوشته، بعد می گوید که مورچگان وقتی می خواهند از منطقه ای که خیلی منطقه مرغوبی نیست مهاجرت کنند بعضی از مورچه ها مخالفت می کنند. یک عده ای از ریش سفیدهایشان (حالا این تعبیر من است) می روند پیش آن کوچکترها و با آنها صحبت می کنند و راضیشان می کنند. مثلاً شما بیاید قبول کنید، مخالفت نکنید که اینها از اینجا مهاجرت کنند. ایشان باز می گوید که مورچه ها ایام فراغت دارند ایام تعطیلی دارند یک روزهایی دارند که کار نمی کنند،

۱- «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ»

تعطیلند. مسابقات ورزشی دارند، تماشای دارند، تماشای دارند تشویق کننده دارند، جایزه می دهند. این ها از اکتشافات دانشمندان در عصر جدید در مورد حیوانات است. حالا نگاه کنید و مشربهای تفسیری را ببینید. عقیده فلاسفه یونان این بود که حیوانات ادراکاتشان فقط غریزه است. هر کاری انجام می دهند فقط از روی غریزه است این نیست که بنشینند فکر بکنند مثلاً سگ بگوید شکر مُنعم به حکم عقل واجب است. کفران نعمت به حکم عقل قبیح است. ما از قبیح فرار می کنیم و به کار نیک علاقه داریم. بعد می گوید شما یک لقمه نان دادی به ما، ما تا پای جان پای تو می ایستیم. روی فکر این کار را می کند. نه بابا، طینتش این است. سرشت او این طوری است. اصلاً ربطی به درایت و فکر و عقل ندارد. فلاسفه یونان مشربشان این بود. در میان فلاسفه مسلمان هم همین نظر بود. بعد می گفتیم پس این آیات چه؟ می گفتند این ظاهر است. ظاهر مراد نیست، هر ظاهری که حجت نیست. این چه حرفی است که شما می زنید من نمی دانم برای من واقعاً عجیب است و جای سؤال دارد که چطور مفسران ما در طول قرنها از کنار این آیات گذشته و حرف خودشان را زدند و این آیات را هم سالی یکبار، دوبار، ۱۰ بار بیشتر یا کمتر خواندند. ببینید جامع ترین بحث را در این مورد، علامه بیان کرده اند. در همان آیه ۳۸ سوره انعام چند صفحه<sup>۱</sup> ایشان بحث کرده اند و می گویند: حیوانات هم تشخیص خوب و بد دارند اختیار دارند، حشر و نشر دارند، مجازات پاداش، در روز قیامت هم دارند. این حرف کجا و

آن حرف کجا؟ این نتیجه این مشرب و شیوه علامه است. و آن نتیجه و مشرب و شیوه آقایانی است که می گویند: ظواهر را هم نمی پذیریم. باید بدانیم که اگر علامه در قرآن توفیقات عظیم دارد، چون همین روش را داشته و دست به ظواهر قرآن نزده است. تفسیر قرآن معنایش این نیست که بگوییم ظواهر قرآن را بیندازیم دور. اگر این کار را کردی اصلاً به بطن قرآن راه نمی بری. راه به ترکستان می بری به جای کعبه، راه ورود به قرآن همان ظاهر قرآن است.

علامه در همین ظاهر می آید جلو، می رسد به جایی که می گوید هر چیزی که نور وجود به آن تابیده به همان اندازه هم شعور دارد. این تفسیر درست در راستای خود ظاهر آیه است. از همان ظاهر عبور کرده به اینجا رسیده ما نمی توانیم ظواهر را نادیده بگیریم. پس باید این را خیلی مهم دانست در بحث تفسیر و دقت کرد و دید که خصوصاً مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه در عین حالی که یک دلدادگی و تقید و سرسپردگی عجیب جلو آیات این طوری دارد، در عین حال هرگز در چاله اسرائیلیات و خرافات نیفتاده اند. این خیلی مهم است، که آخر بعضی ها که می گویند ما درست مخلص قرآنیم می بینیم که یک مشت خرافه برمی دارند، نقل می کنند. که الان امروز در علوم روز ثابت شده که همه اش دروغ است. در مقابل، یکی هم، قیافه عاقلانه و عقل مدارانه می گیرد تا می رسد به این آیات، می گوید نه اینها شبیه خرافات است. در و دیوار کجا تسبیح خدا میگویند. می گویی منظور از این آیات چیست؟ می گوید اینها حالشون این جور است، تسبیحشان، تسبیح حالی است و توجیهش می کند. در مورد هدهد، می گوید این اسم

یکی از کارمندهای دربار سلیمان بوده مسئول یک قسمتی بوده، اسمش هدهد بوده، حالا ما اگر در زبان فارسی یک کسی اسم بچه اش را شانه به سر بگذارد می گوییم چرا؟ در میان عربها و اقوام دیگر این بیشتر بوده. در مورد مورچه می گوید، این اسم یک قوم ضعیفی بوده تشبیه شان کرده به مورچه. علامه، نه راه اینها را رفته نه راه آنها، در عین حال که زمام عقل را محکم گرفته، و حاضر نشده ظواهر قرآن را از دست بدهد، در عین حال هم در چاله خرافات نیفتاده است. ایشان بسیاری از این اسرائیلیات را تفسیر کرده، ترجمه کرده و بعد هم رد کرده، گفته این روایات صحیح نیست، این روایات مخدوش است و منافات دارد.



## آیات مطرح شده در جلسه دوم:

۱- «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»  
(آل عمران آیه ۷)

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»  
(بقره آیه ۱۸۳)

۳- «وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا زَكَاةً وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ» (انعام آیه ۷۲)

۴- «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (مائدة آیه ۳۳)

۵- «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مائدة آیه ۳۴)

۶- «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»  
(ص آیه ۷۵)

۷- «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (فجر آیه ۲۲)

۸- «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (فتح آیه ۱۰)

۹- «تَسْبِخُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (اسراء آیه ۴۴)

- ۱۰- « وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أُوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآتَيْنَاهُ الْحَدِيدَ » (سبأ آیه ۱۰)
- ۱۱- « وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ » (الرحمن آیه ۶)
- ۱۲- « حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَخْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ » (نمل آیه ۱۸)
- ۱۳- « وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ » (نمل آیه ۲۰)
- ۱۴- « فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ » (نمل آیه ۲۲)
- ۱۵- « لَا عَذَابَ لَهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحْنَهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ » (نمل آیه ۲۱)
- ۱۶- « وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ » (انعام آیه ۳۸)

## احادیث مطرح شده در جلسه دوم:

« بحار الأنوار ج ۳، ص ۲۲۳، باب التوحید و نفي الشریک »

وهب القرشى و حدثنى الصادق جعفر بن محمد عن أبيه الباقر عن أبيه ع أن أهل البصرة كتبوا إلى الحسين بن على ع يسألونه عن الصمد فكتب إليهم بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أما بعد فلا تخوضوا فى القرآن و لا تجادلوا فيه و لا تتكلموا فيه بغير علم فقد سمعت جدى رسول الله ص يقول من قال فى القرآن بغير علم فليتبوأ مقعده من النار و إنه سبحانه قد فسر الصمد فقال اللّهُ أَحَدٌ اللّهُ الصَّمَدُ ...

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه سوم (۱۳۸۵/۷/۲۸)

### خلاصه مباحث گذشته:

آیات قرآن به یک اعتبار به محکم و متشابه تقسیم می شود. محکم، آیاتی هستند که در دلالت بر معنا، قصوری ندارند. متشابه آیاتی هستند که وجه های مختلفی دارند و می توانند به صورت های مختلف معنا شوند. گفتیم محکم یا نصّ است یا ظاهر است یا اظهر و برای هر کدام مثال زدیم، ظاهر مثل عام ومطلق، اظهر مثل خاص و مقید، متشابه را به دو نوع کلی تقسیم کردیم: آیات متشابه که ظاهرشان با بداهت عقلی در تعارض است مثل آیاتی که برای خدا، دست و پا و اعضاء و مکان و ... مشخص می کنند. ما به ظاهر اینها کار نداریم و آیات را بر مبنای عقل و بر مبنای روایات تفسیر می کنیم. آیات دیگر آیاتی هستند، که ظاهرشان هم با بداهت عقلی هیچ مخالفتی ندارد. روش علامه در مورد این آیات این است که تا آنجایی که ممکن است از ظاهر این آیات بیرون نروند. تفسیر را از مجرای ظاهر آیات ادامه داده و از راه ظاهر وارد بر تفسیر شوند.

امّت اسلام در عمل به ظواهر قرآن چهار دسته اند:

۱- عده ای می گویند ظواهر قرآن اصلاً هیچ کدام حجت نیست چون امام معصوم غائب است و ما باید از امام بشنویم

۲- عده ای می گویند تمام ظواهر حجت است حتی آن آیاتی که به ظاهر با بداهت عقلی مخالفت دارند مثل وهابی ها و افراطیون اهل سنت

امّت اسلام در  
عمل به ظواهر  
قرآن چهار  
دسته اند

۳- عده ای که می گویند: فقط آن ظواهری که منافات با بداهت عقلی دارند حجت نیست بقیه ظواهر حجت است مثل علامه طباطبایی

۴- عده ای دیگری مضاف بر ظواهری که منافات با بداهت عقلی دارند، تعداد دیگر از ظواهر دور از عقل را هم دستکاری می کنند مثل بسیاری از مفسرین خودمان . دسته دیگر از آیات عبارتند از: ناسخ و منسوخ .

نسخ در لغت به معنای زائل کردن، برداشتن. این معنای لغوی نسخ است. در اصطلاح به این معنا است که نسخ، یعنی جایگزین شدن آیه ای از آیات قرآن به جای آیه ای دیگر از سوی خداوند بدین صورت که قبلاً یک آیه ای نازل شده، بعد آیات دیگری آمده است آن آیه را برداشته و خودش جای آن آیه نشسته است .

نکته: در تعداد آیات ناسخ و منسوخ اختلاف است

در مورد کمیّت نسخ سه گروه وجود دارند :

۱- افراتیون: که معتقدند در قرآن صدها آیه نسخ شده است، بعضی از آنها شمرده اند، مثلاً گفته اند: ۲۷۰، ۲۸۰ آیه، نسخ شده است. دلیل اینکه به چنین نظری قائل شده اند این است که آیات زیادی را در قرآن پیدا کرده اند که به ظاهر با همدیگر تعارض دارند، یعنی دیده اند حکمی که در این آیه است با حکمی که در آن آیه جور در نمی آید و چون نتوانسته اند این تعارض را حل کنند فکر کرده اند این ناسخ و آن منسوخ است. به عنوان

نسخ، یعنی جایگزین شدن آیه ای از آیات قرآن به جای آیه ای دیگر از سوی خداوند

افراتیون: معتقد به وجود صدها مورد نسخ در قرآن هستند.

مثال، یک آیه می فرماید: «... وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...»<sup>۱</sup>؛ با مردم با ادب حرف بزنید، خوب حرف بزنید، با نیکویی حرف بزنید. یکی از مصادیق نیکو حرف زدن این است که کلام، غلظت و تندی و خشونت نداشته باشد. اگر کسی تندی بکند نمی گوئیم او خوب حرف زده، می گوئیم تند و خشن حرف زده است. اما چند سال بعد از نزول این آیات، آیاتی نازل شده است که دستور غلظت می دهد، دستور تندی به کفار می دهد مثلاً می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ»<sup>۲</sup>؛ ای پیامبر با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنها خشن باش، بر کفار و منافقین نرم نباش، آنهایی که عمداً و جحداً حق را زیر پا می گذارند و انکار می کنند تو با آنها نرمش نکن. افراتیون گمان می کنند که این آیات با هم تعارض دارند چون آن آیات می گوید خوش برخورد باش و این آیات می گوید نه، تند باش و برای خودشان حساب کرده اند که آن حکم منسوخ شده و این حکم جایگزینش شده است. در حالیکه این طور نیست و بعد گفته اند که این آیه «سيف» یعنی آیاتی که دستور جهاد صادر کرده اند مثل «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ...»<sup>۳</sup>؛ با کسانی که با دین خدا می جنگند و دشمنی دارند مبارزه و جهاد کنید، این آیات ۷۰،۶۰ آیه را نسخ کرده است چون به خیال این دسته ۷۰،۶۰ آیه در قرآن داریم که دستور ملامفت و نرمش می دهد. این آیه دستور تندی و اعمال قدرت داده است بنابراین

---

۱- بقره آیه ۸۳

۲- توبه آیه ۷۳

۳- توبه آیه ۱۲۳

آن آیات توسط این آیه نفی شده است در حالیکه این طوری نیست. آن کسی که آشنایی مختصری با مسائل قرآنی و احکام فقهی دارد می داند که این تعارض نیست، چند راه حل دارد یکی از راه حل هایش این است که آن آیات که دستور «... قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...»<sup>۱</sup> را داده یک دستور عام است. این آیه که می گوید غلظت کنید خاص است و خاص و عام تعارض ندارند مثل اینکه بگوییم علما را گرامی بدار، بعد بگوییم فاسقان را گرامی ندار، این با هم تعارض ندارد. شما علمای فاسق را اخراج می کنید از موضع اکرام. آن جا گفته است با مردم خوب حرف بزن، اینجا گفته با کفار معاند تندی کن، همه مردم که کفار نیستند، شما کفار معاند را تخصیص می زنید. حکم عام و خاص این بود که یک حکم عمومی صادر می کنیم بعد از حکم عمومی مقداری از افراد را، از دایره حکم خارج می کنیم. اینکه تضاد و تعارض نیست، وانگهی همان کفار هم اگر با ما سر جنگ نداشته باشند و با ما برخورد خوب بکنند، همانطوری که در سوره ممتحنه می فرماید: چه اشکال دارد که ما با آنها خوب برخورد کنیم «لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا كَفَرُوا فِي الدِّينِ وَ أَمْ يَخْرُجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۲</sup>؛ خدا نهی نمی کند شما را که نیکی و عدالت و احسان بکنید با کفاری که با شما سر جنگ ندارند و قصد این را ندارند که شما را از سرزمینتان بیرون کنند. پس «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»<sup>۳</sup> سر جایش هست. آن حکم قتال استثناء و

---

۱- بقره آیه ۸۳

۲- ممتحنه آیه ۸

۳- بقره آیه ۸۳

تخصیص عام است، افراطی حکم عام را دیده و بعد حکم خاص را دیده، فکر کرده این حکم عام خلاف آن حکم خاص است، متعارض است و گفته: آن عام منسوخ و این خاص ناسخ است، نه! اینطور نیست اتفاقاً یکی از مواردی که خیلی از بزرگان تفسیر، اشتباه کرده اند، اشتباه به حساب آوردن نسخ با تخصیص بوده است، دقت داشته باشید، این گروه افراطی اند علت آن هم این است که نتوانسته اند مشکل را حل کنند و فکر کرده اند نسخ است در حالیکه نسخی در کار نبوده است .

۲- تفریطی، کندرو: گفته اند اصلاً در قرآن نسخی وجود ندارد. اخیراً یکی از محققان معاصر مصری کتابی نوشته است. که معتقد است اصلاً نسخی در قرآن وجود ندارد. ما در رابطه با نسخ، روایات بسیاری داریم که اگر از ظاهر آیات نسخ هم چشم ببوشیم آیاتی صریحاً دلالت بر نسخ در قرآن وجود دارد که می گوید «مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ...»<sup>۱</sup> روایات را توجیه می کنند که: مراد از این آیه، آیه قرآن نیست، آیات دیگر خدا هم آیات خدا هستند، آنها را دارد می گوید، قرآن را که نمی گوید، «وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ...»<sup>۲</sup>؛ وقتی ما آیه ای را بگذاریم جای آیه ای و خدا بهتر می داند که چه کاری را انجام می دهد. به تو ای پیغمبر تهمت می زند که افتراء می بندی. این را هم محققان گفته اند: دلالت بر نسخ قرآن دارد. این را هم آقایان جواب داده اند گفته اند: مراد از این آیه تبدیل است نه نسخ. تبدیل آیه یعنی این آیه را بردار بگذار اینجا، آن آیه را بگذار

گروه تفریطی :  
گفته اند اصلاً در  
قرآن نسخی  
وجود ندارد

۱- بقره آیه ۱۰۶

۲- نحل آیه ۱۰۱



آنجا، کما اینکه پیغمبر این کار را می کردند. مثلاً آیه «وَأَقُولُ يَوْمَ تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَهِ اللَّهِ...»<sup>۱</sup> که نازل شد یک آیه مانده بود به آخر قرآن، بعد از آن، آیه ولایت نازل شد آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...»<sup>۲</sup> آیه «اکمال». حضرت به اصحاب فرمودند: بگذارید بین آیه «دین» و «ریا». می گوئیم شما آیات نسخ را توجیه می کنید، روایات را چگونه توجیه می کنید؟ ما دهها روایت دال بر وقوع نسخ در قرآن داریم. از «امیرالمؤمنین (ع)» و سایر ائمه داریم، چرا می گوئید ناسخ و منسوخ نداریم؟! من تعجب کردم وقتی که دیدم علامه طباطبایی (رض)<sup>۳</sup> در یکی از مباحث شان در سوره حجر، ایشان هم نسخ را انکار کرده اند جالب این است که ایشان از معتقدان پر و پا قرص نسخ هستند، ولی استدلالی عجیب کرده اند. میفرمایند: نسخ یعنی ابطال، یعنی باطل کردن یک چیز، و چون باطل در قرآن راهی ندارد پس نسخ هم در قرآن راهی ندارد ولی عجیب است که همه جا قائل به نسخ اند و معتقد به وقوع نسخ اند، توجیهی پیدا نکردم که منظور ایشان چیست؟ می دانید که نسخ ابطال نیست به خاطر اینکه با آمدن نسخ فقط حکم آن منسوخ می شود، تلاوت و ثواب آن نسخ نمی شود پس ابطال نشده است، مثلاً «امام رضا (ع)» در آیه ایشار در سوره حشر می فرماید: این منسوخ است «... عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ...»<sup>۳</sup> جریان از این قرار است که عده ای از مهاجرین به مدینه آمدند، انصار دیدند اگر بخواهند فقط به فکر زن و

---

۱- بقره آیه ۲۸۱

۲- مائده آیه ۳

۳- حشر آیه ۹

بچه خود باشند این بیچاره ها از گرسنگی تلف می شوند، اسلام هم روی زمین می ماند، اگر بخواهند تقسیم کنند گفته اند یک شهر آباد بهتر از صد شهر خراب است و هیچ کدام از ایشان سیر نمی شود. به هر حال بعضی ها از دهان زن و بچه خود گرفتند و به مهاجرین دادند. خانه خود را نصف کردند، زندگی و زمین های کشاورزیشان را تقسیم کردند، خودشان را در عسر و رنج و فقر قرار دادند ولی نگذاشتند مهاجرین روی زمین بخواهند، آیا در زمان عادی این کار جایز است؟ مثلاً کسی بگوید: من فقط می توانم یک خانواده را تامین کنم، یا خانواده خودم، یا خانواده همسایه. آیا حق دارد که خانواده خودش را به خاطر دیگران در عسر و حرج شدید قرار بدهد؟ شرعاً نمی تواند. اول واجب النفقه، بعد والدین، بعد همسر و اولاد، بعد اقربا (نزدیکان) و خویشان و بعد از آن یتیمان هستند. ترتیبی که آیه معین کرده است این است «... قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى...»<sup>۱</sup> اما این ترتیب به خاطر ضرورت زمان عکس شده است، بیگانه ای از شهر دیگری به اینجا آمده است ولی چون برای اسلام زحمت می کشد و اسلام به او نیاز دارد، فعلاً شرایط اقتضاء میکند من این ترتیب را هم بزنم، بعد که شرایط عادی شد، این بار آیه نازل شد که حال ترتیب این است. امام (ع)<sup>۲</sup> می فرمایند: آیه ایثار نسخ شده است. اصل ایثار که نسخ نشده است، این حکم نسخ شده، یعنی شما در دادن نفقه دیگر به آن حکم نمی توانید عمل کنید، ولی ایثار سر جایش است. من معتقدم که آیات ناسخ هم همه

---

۱- بقره آیه ۲۱۵

ابعاد آیات را نسخ نمی کند، یک بعد را نسخ می کند سایر ابعاد سر جایش هست از جمله برکت خواندن و ثواب قرائت آن. چون از موارد تقریباً اتفاقی این است که منسوخ، خواندندش در قرآن ثواب دارد، همان ثوابی که برای سایر آیات هست پس اینکه بگوییم آیات نسخ به معنای بطلان است ظاهراً درست نیست. مضاف به اینکه خود حضرت علامه این حرف را در جای دیگر زده اند، که قائل به نسخ اند، من نفهمیدم منظورشان از این فرمایش چیست؟ آیا می خواهند نسخ را انکار کنند؟ که جای دیگر نظرشان این نیست، در جاهای دیگر نظر به وقوع نسخ داده اند. یا غرض دیگری دارند یا اینکه احیاناً ما تجربه کرده ایم بعضی از ترجمه های «المیزان» با متن اصلی خیلی تفاوت دارد.

معتدلون قائل به  
وجود ده تا بیست  
مورد نسخ در  
قرآن هستند

۳- معتدلون: گروهی که در یک حد نیستند. مثلاً آیت *الله خویی* معتقدند یک آیه در قرآن بیشتر نسخ نشده است، آن هم در سوره *مجادله* و آیه «نجا» که می فرماید: «*يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ...*»<sup>۱</sup>؛ اگر خواستید درگوشی با پیامبر صحبت کنید اول باید صدقه بدهید، چون هرکسی می رسد می خواست اظهار شخصیت کند، سر در گوش پیامبر<sup>(ص)</sup> می گذاشت یعنی ما هم کسی هستیم، داریم راز می گوئیم، آیه آمد این هزینه دارد، اول به یک فقیر صدقه بدهید و بعد با پیامبر به نجا بپردازید. وقتی دیدند که پول در کار آمد، درگوشی صحبت کردند هم کم شد.

۱- مجادله آیه ۱۲

بعد آیه نازل شد «أَشَقَّتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...»<sup>۱</sup>؛ ترسیدید صدقه بدهید این حکم برداشته شد! مرحوم آیت الله «خویی» می گویند: فقط در قرآن همین آیه منسوخ داریم. آیت الله «معرفت» می گفتند: که من زمانی با آقای خویی ساعتها درباره این موضوع بحث کردم. ایشان معتقدند که ۸ آیه در قرآن نسخ شده است. آیت الله معرفت در کتاب ارزشمند «التمهید فی علوم القرآن» نقل می کند که من کم کم دارم به این نتیجه میرسم که حرف آیت الله «خویی» درست بوده و حق با ایشان است. بر طبق روایات بین ۱۰ تا ۲۰ آیه ناسخ و منسوخ در قرآن داریم. به هر حال ما باید ناسخ و منسوخ را بدانیم. آیات ناسخ در قرآن هست، منسوخ هم حذف نشده تلاوت و ثواب تلاوت آن و سایر برکات آیه سر جایش هست.

### مُجْمَل و مَبِين :

مجمَل یعنی فاقد ظاهر. آیات مجمل آیاتی هستند که ظاهر ندارند یعنی نمی توان گفت ظاهرش به این گواهی می دهد اما آیه متشابه، آیه ایست که دارای ظاهر است، اما چند ظاهر دارد بعضی از ظواهر قویتر و بعضی ضعیف ترند اما آیه محکم اصلاً ظاهری ندارد که بگویی ظاهرش بر این گواهی می دهد یا بر آن گواهی می دهد مثلاً می فرماید که: «... مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...»<sup>۲</sup> می شود دو جور این آیه را ترجمه کرد :

آیات مجمل  
آیاتی هستند که  
ظاهر ندارند .

۱- مجادله آیه ۱۳

۲- آل عمران آیه ۸۷

۱- کسی تاویل آیات محکمت و متشابهات را نمی داند جز خدا و راسخین در علم. کدام راسخین در علم «... يَقُولُونَ آمَنَّا...»<sup>۱</sup>: آنهایی که می گویند ما به آن ایمان داریم

۲- کسی تاویل آیات محکمت و متشابهات را نمی داند جز خدا «... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ...»<sup>۲</sup>؛ تاویل این آیات را کسی نمیداند جز خدا «... وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ...»<sup>۳</sup>؛ و راسخین در علم می گویند با اینکه نمی دانیم، به آن ایمان داریم.

هر دو هم ظاهر و هم مساوی است اگر چه علامه از این دو ظاهر، دومی را انتخاب کردند ولی بین علما اختلاف است. یک ظاهر آن این است که، تاویل این آیه را خدا و راسخون در علم می دانند، یک معنا هم اینکه تاویل آیات متشابه را فقط خدا می داند، راسخان علم هم میگویند: اگر چه نمی دانیم ولی ایمان داریم. این دو تا ظاهر است پس این آیه متشابه است. تشابه، به همین دلیل گفته اند. نمونه دیگر «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...»<sup>۴</sup>؛ مرد و زن سارق، دست هایشان را ببرید، کجای دستشان را؟ از نوک انگشت، اصول اصابع، مچ، کتف، آرنج یا از وسط ساق گفته؟ آیا می توان گفت ظاهراً مراد از دست، اصول اصابع است؟ تا کتف را همه میگویند. به این نوع آیات «مجمّل» می گویند یعنی فاقد ظاهرند. اما در مقابل، آیات مبین، آیاتی هستند که ظاهر دارند و رو

آیات متشابه  
آیاتی هستند که  
چند ظاهر دارند  
بعضی از ظواهر  
قویتر و بعضی  
ضعیف ترند

۱- همان

۲- آل عمران آیه ۷

۳- همان

۴- مائده آیه ۳۸

شن هستند و اجمال ندارند. اجمال در کلام هم، در همه ادبیات های دنیا هست. در فارسی، ما خیلی اشعار دو پهلو داریم. شنیده اید می گویند فلانی دو پهلو حرف می زند. گفته بودند که «مَنْ أَفْضَلَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ؟»، افضل اصحاب پیامبر کیست؟ گفته بود «مَنْ بِنْتُهُ فِي بَيْتِهِ؟»؛ آن کسی که دخترش در خانه اش است. اهل سنت گفتند: منظور ابوبکر است، چون دختر ابوبکر در خانه پیامبر است. شیعه ها گفته اند: منظور «علی»<sup>(ع)</sup> است، چون دختر پیامبر در خانه علی<sup>(ع)</sup> است یا عقیل می گوید که: «أَمَرَنِي مُعَاوِيَةَ أَنْ أَسَبَّ عَلِيًّا» معاویه به عقیل گفت: عقیل برو بالای منبر (وقتی که بعد از آن جریان زیاده خواهی، که حضرت به آن توجه نکردند، پناهنده شده بود به معاویه) لعن «نَعُوذُ بِاللَّهِ» علی<sup>(ع)</sup> را بگو. او هم ناراحت شد و فوراً بالای منبر رفت. معاویه هم نشست به خطاب کرد به جمع و گفت: «أَمَرَنِي مُعَاوِيَةَ أَنْ أَسَبَّ عَلِيًّا، فَلَعَنُوهُ» معاویه مرا امر کرده که علی<sup>(ع)</sup> را لعنت کنم پس ای مردم لعنتش کنید. منتها از حال و چهره اش معلوم بود که از این حرف ناراحت شده است، دارد معاویه را لعنت می کند منتهی کلام دو پهلو بود که کسی نتواند بگوید تو چه کسی را لعن کردی؟

چرا قرآن دو پهلو حرف زده است؟ کتاب الله، کتاب هدایت، چرا باید مجمل نازل شود؟ البته آیات دیگری داریم که فوری می فهمیم اجمال آنها ابتدایی است مثلاً می گوید: «... أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ...»<sup>۱</sup>؛ بهیمه الانعام برای شما حلال شد. در چه موردی حلال

بعضی از آیات  
اجمالشان بدوی  
است و با قرینه‌ای  
آن اجمال روشن  
می شود

۱- مائده آیه ۱

شد؟ نگه داشتنشان، سوار شدنشان، بار کشیدن از آنها حلال است. برای شما کشتن، خوردن گوشت آنها، چه چیز حلال است؟ شما در ابتدا به قرینه آیات دیگر می فهمید که مراد خوردن گوشت مثلاً گوسفند، گاو و شتر و ... است. این اجمال، یک اجمال بدوی است ولی بعضی از اجمال قرآن مثل آیه مجازات سرقه<sup>۱</sup> اصلاً قابل حل نیست. در مجلسی که «امام جواد<sup>(ع)</sup>» نشسته بودند و علما و بزرگان اهل سنت و دربار نیز بودند، «معتصم» خلیفه عباسی هم بود دزدی آمد گفت: ای معتصم، خلیفه مسلمین، من دزدی کردم مرا پاکم کن، اعتراف کرد به دزدی، خلیفه گفت حالا باید چه کار کرد؟ آقایان علما، فتوا صادر کنید. یکی گفت: از مچ دستش قطع کنید، دیگری گفت: از چهار انگشت، هر یک با آیه ای دلیل آوردند، سومی گفت: هر دو اشتباه می کنید، از آرنج قطع کنید چون آیه «وضو» کلمه ید را به کار برده است «... / يَدَيْكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ...»<sup>۲</sup> مراد تا آرنج است، پس تا آرنج او را قطع کنید. ابی داود (یکی از رؤسای اهل سنت) آن هم جایی مثلاً مچ یا مرفق را نظر داده بود. معتصم از امام پیرامون این مسئله نظر خواست، امام فرمودند: آقایان علما حرف هایشان را زدند پس به آن عمل کنید. خلیفه گفت: می بینید که یک حرف واحد نزدند. «امام جواد<sup>(ع)</sup>» فرمودند: باید چهار انگشت این دزد قطع شود. خلیفه گفت: چرا؟ فرمودند: به خاطر اینکه خداوند می فرماید: «أَنَّ مَسَاجِدَ اللَّهِ» مساجد آن جایی است که نماز

۱- مائده آیه ۳۸

۲- ۶ مائده

می خوانند. اتفاقاً هفت موضعی که در سجده هم بر زمین می گذارند به آن می گویند «مسجد» که جمع آن می شود مساجد. یعنی این هفت موضع مال خداست، خوب، اگر شما کف دستش را قطع کنید چگونه نماز بخواند، اینها حق خداست، آنها را نمی شود قطع کرد، صدای تکبیر مجلس را گرفت فوراً خلیفه گفت: حکم همین است همین کار را بکنید، /بی دود فوراً از آن جا بیرون رفت. در کوچه می رفت در حالیکه رنگش سیاه شده بود، یک نفر گفت: تو را چه شده؟ گفت: ای کاش بیست سال پیش مرده بودم، اینطوری جلوی «ابی جعفر» سبک نشده و آبرویم نرفته بود.

اگر آیات مجمل در قرآن نبود چه کسی می فهمید چه نیازی به «اهل بیت<sup>(ع)</sup>» است. اگر قرآن را بدون اهل بیت بخوایم تفسیر کنیم قطعاً به قرآن نخواهیم رسید. چه زیبا فرمودند علامه «جوادی آملی» که اگر عترت پیامبر را از قرآن جدا کنیم قرآنی دیگر در کار نیست.



## آیات مطرح شده در جلسه سوم:

- ۱- « وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ  
الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا  
مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ » (بقره آیه ۸۳)
- ۲- « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ »  
(توبه آیه ۷۳)
- ۳- « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ  
الْمُتَّقِينَ » (توبه آیه ۱۲۳)
- ۴- « لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ  
تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ » (ممتحنه آیه ۸)
- ۵- « مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »  
(بقره آیه ۱۰۶)
- ۶- « وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَغْلَمُ بِمَا نُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ »  
(نحل آیه ۱۰۱)
- ۷- « وَ أَنْتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ »  
(بقره آیه ۲۸۱)
- ۸- « حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ  
الْمُتَرَدِّبَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا  
بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَمِيسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ أَحْسِنُوا الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ

۹- لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ

مُتَّجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مائده آیه ۳)

۱۰- «وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ

حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَكُلُوا مِنْهُمْ حِصَصًا وَ مَنْ يُوقِ شَحْنَهُ فَوَلَّكَ

هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (حشر آیه ۹)

۱۱- «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِللَّذِينَ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَ

الْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (بقره آیه ۲۱۵)

۱۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ

أَطْهَرٌ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مجادله آیه ۱۲)

۱۳- «ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا

الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مجادله آیه ۱۳)

۱۴- «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا

اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»

(آل عمران آیه ۷)

۱۵- «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا تَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

(مائده آیه ۳۸)

۱۶- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحْلَى

الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» (مائده آیه ۱)

۱۷- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (مائدة آیه ۶)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### جلسه چهارم (۱۳۸۵/۸/۵)

یکی دیگر از روش های تفسیر که ما باید به آن دقت داشته باشیم «جَری» در تفسیر است .

**نکته اول:** زمانی امام معصوم یک آیه را می خوانند و می گویند مراد از این کلمه فلان است مثلاً آیه سوره نور کلماتش تطبیق شده بر «اهل بیت(ع)» مثل آیه نور یا «آلَم تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ...»<sup>۱</sup>؛ آیا ندیدی که خدا مثل زد کلمه طیبه ای را مانند درخت پاکیزه ای که «... أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»<sup>۲</sup> در روایت آمده<sup>۳</sup> که این درخت پیامبر<sup>(ص)</sup> و امیرالمؤمنین هستند، حسن و حسین<sup>(ع)</sup> شاخه های آن هستند و شیعیان برگ های آن هستند. یا مثل «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ...»<sup>۴</sup>؛ آیا کسی که مرده بود ما زنده اش کردیم «... وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...»<sup>۵</sup>؛ یک نوری به او دادیم که با آن نور بین مردم راه برود «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ...»<sup>۶</sup> مثل کسی است که در ظلمت ها باشد؟ در تفسیر روایی از

«جَری»، یعنی  
تطبیق کردن  
یک مفهوم عام و  
کلی آیه، بر یکی  
از نمونه ها

- 
- |                    |                  |
|--------------------|------------------|
| ۱- ابراهیم آیه ۲۴  | ۴- انعام آیه ۱۲۲ |
| ۲- همان            | ۵- همان          |
| ۳- کافی ج ۱، ص ۴۲۸ | ۶- همان          |

معصوم<sup>(ع)</sup> می خوانیم<sup>۱</sup> که فرمودند: آن کسی که مرده بود و ما زنده اش کردیم منظور «حمزه سیدالشهداء(ع)» است، آن کسی که در ظلمت هاست و از آن خارج نمی شود مراد «ابوجهل» است. آیه بر یک مفهوم کلی دلالت دارد، هر کسی که در گمراهی باشد و خدا هدایتش کند مصداق این آیه است مرده است، زنده می شود. خدا به او نوری می دهد که در روشنایی راه برود این مصداق برای همه کسانی است که از گمراهی به هدایت می آیند وجود دارد اما برای چه روایت آمده آنرا روی دو شخص پیاده کرده است؟ آیا آیه برای دو نفر نازل شده است؟ قطعاً این طور نیست، یک آیه سهم دو نفر نیست، آیات قرآن برای همه عالم و برای همیشه است کما اینکه امام فرمودند: همانطور که ماه و خورشید در جریان هستند، آیات قرآن هم دائم در جریان هستند و همیشه مصداق ها و نمونه ها، برایش پیدا می شود به این نوع تفسیر، اصطلاحاً «جری»، می گویند یعنی تطبیق کردن یک مفهوم عام و کلی آیه، بر یکی از نمونه ها. ما در فارسی نیز از این روش استفاده می کنیم، یک حرف کلی می زنیم، طرف می گوید مثل چی؟ می گوئیم، نمونه آن فلانی. منتها سیاق روایات به گونه ای است که انسان فکر میکند این آیه مخصوص یک مصداق است، مثلاً می گوید:

«أَوْ كَطُّمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيَّ يَعْشَهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرِيهَا...»<sup>۲</sup> از معصوم سؤال می شود مراد چه کسی است؟ تفسیر

۱- بحار الانوار ج ۱۸، ص ۱۵۸

۲ نور آیه ۴۰

میکنند، اسم میبرند، میگویند ظلمات فلانی است و اسم یک شخص سوئی را می برند. یا در سوره «نساء» می فرماید: «... يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ ...»<sup>۱</sup> از امام سؤال می کنند، امام میفرماید: مراد از «جبت»، فلان و طاغوت، فلان است یعنی مفهوم کلی آیه را تطبیق می کند بر دو شخص، یا مثلاً آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ...»<sup>۲</sup> می فرماید: پرهیزکار و با صادقین باشید. از اهل بیت<sup>(ع)</sup> روایت شده است که مراد از صادقین امامان معصوم هستند، یا مثلاً در سوره حمد «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»<sup>۳</sup>؛ ما را به راه راست هدایت کن، این یک مفهوم کلی است. در روایت آمده است که منظور از صراط مستقیم علی ابن ابی طالب<sup>(ع)</sup> است در حالیکه، سایر ائمه و اوصیاء خدا همگی مصادیق صراط مستقیم هستند. منتها در روایت بر روی یک موضوع تاکید و تطبیق شده است. اگر شما روایات تفسیری را نگاه کنید می بینید که تعداد فراوانی از آیات قرآن روی یک شخص یا یک موضوع تطبیق شده است و آیه محصور نیست. یکی از تفاوت های بنیادین بین تفکر شیعه و اهل سنت همین است. اهل سنت اگر روایتی از پیامبر وارد شده باشد که: این آیه مرادش، فلان است آنها دیگر نمیگویند «جری»، یا از باب بیان مثال یا از باب بیان نمونه است، می گویند این آیه مخصوص همین مورد است، دیگر به غیر این مورد ربطی ندارد. به عنوان مثال در سوره انفال می فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ

۱- نساء آیه ۵۱

۲- توبه آیه ۱۱۹

۳- حمد آیه ۶

لِّلرَّسُولِ وَ...»<sup>۱</sup>؛ بدانید هر غنیمتی که گرفتید یک پنجم آن برای خدا، رسول و... است. این آیه بعد از جنگ بدر نازل شد. در جنگ بدر غنایم زیادی به دست مسلمانان افتاده بود، آیه نازل شد باید از این غنایم، خمس بدهید. اهل سنت می گویند: حکم خمس فقط یک جا آمده است، آن هم برای غنایم جنگ بدر، بعد از آن دیگر حکم خمس را اجرا نمی کنند. شیعه می گوید: معنا ندارد که ما یک آیه قرآن را به یک واقعه منحصر بدانیم. اگر این چنین باشد نصف بیشتر قرآن برای موارد خاص بیان شده است در این صورت بقیه موارد بلا تکلیف می ماند. و خمس را در تمام غنیمت ها، ریح ها و سود نهایی که به دست می آید جاری میداند ما به پیروی از اهل بیت می گوییم: آیات قرآن مثالشان همان است که در روایت از «امام صادق (ع)»<sup>۲</sup> وارد شده که مانند ماه و خورشیدند که دائم در جریان هستند. آیات قرآن در جریان است و هر زمانی یک مصادیقی برای آن آیه پیدا میشود. مثلاً اگر آیه ای در شأن یک شخصیت والایی نازل شد، «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ قَضَا نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا»<sup>۳</sup> بر طبق نظر اهل بیت معنا ندارد که بگوییم این آیه فقط مخصوص اوست و به دیگری ربطی ندارد. مرحوم علامه طباطبایی<sup>(رض)</sup>، در موارد زیادی، آیه ای را با مفهوم کلی آن تفسیر می کنند و بعد به

۱- انفال آیه ۴۱

۲- بحار الانوار ج ۸۹، ص ۹۴، الْقُرْآنُ يُجْرَى كَمَا يَجْرَى الشَّمْسُ،

۳- احزاب آیه ۲۳

بحث روایی آن می پردازند، مثلاً در بحث روایی آن آیه گفته است: مراد فلان است، علامه می گوید این از باب «جری» است.

**نکته دوم:** اینکه این روش را خود اهل بیت به ما یاد دادند. علامه در تفسیر سوره «حمد» اشاره کرده و می گویند: جری را خود اهل بیت به ما آموخته اند و گفته اند: مثلاً یک آیه را روی یک شخص یا مصداق پیاده می کنیم، این روش «جری» نام دارد و این را خودشان نامگذاری کرده اند.

**نکته سوم:** اگر قرار باشد آیات نمونه داشته باشند، تمام آیات قرآن نمونه دارند. وقتی می گوییم که: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِنُونَ...»<sup>۱</sup> توبه کنندگان، عبادت کنندگان، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان ... دارد تعریفشان می کند. آیا اینها مثال و مصادیق دارند یا ندارند؟ از این تائبین، عابدین، روزه داران بهترین آنها چه کسانی هستند؟ لا جرم «اهل بیت»<sup>(ع)</sup> هستند. پس آیه اول آنها را در بر می گیرد. پس اگر بگوییم در وهله اول هر چه آیات ستایش گر در قرآن است در شأن «اهل بیت»<sup>(ع)</sup> است، هیچ اشکالی ندارد. وقتی می گوییم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا!»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید. آن کسی که ایمانش بیشتر است، اول مشمول این آیه است و اولین مصداق است، چه کسی از همه ایمانش بیشتر است؟ «اهل بیت»<sup>(ع)</sup>.



لذا روایت می گوید: (هر آیه که با « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » شروع می شود رئیس آن آیه علی<sup>(ع)</sup> است) چون علی<sup>(ع)</sup> اولین شخصی است که ایمان آورده بود. پس ما بر اساس «جری» می توانیم تمام «کرائم» قرآن را بر «اهل بیت<sup>(ع)</sup>» تطبیق کنیم. لذا «امیرالمؤمنین علی<sup>(ع)</sup>» می فرمایند: «فینا کرائم القرآن»<sup>۱</sup> همه آیات کریمه قرآن در شأن ماست. هر چه آیه زیبای قرآنی است که ستایش مؤمنین می کند، مصداق اول آن «علی<sup>(ع)</sup>» است. مثلاً ببینید «... هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنُصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>؛ او خدایست که تو را به یاری خودش و بوسیله مؤمنین تأیید کرد. کدام مؤمن، پیامبر را بیشتر یاری کرد؟ اگر بگوییم در این آیه مراد از مؤمنین، از باب جری، «علی<sup>(ع)</sup>» است، اشکالی ندارد. پس منتظر نمانید که معصوم<sup>(ع)</sup> بگوید: مراد از این آیه فلان است، اگر خودتان هم طبق این قاعده گفتید مراد اهل بیتند، اشکالی ندارد و تفسیر به رأی نیست.

در حوزه تفسیر ما می توانیم بگوییم که: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ...»<sup>۳</sup> مراد «اهل بیت<sup>(ع)</sup>» هستند، چون این نمونه دارد و بهترین نمونه آن اهل بیت<sup>(ع)</sup> هستند.

۱- بحار الانوار ج ۲۳، ص ۷۶، باب ۴

۲- انفال آیه ۶۲

۳- فتح آیه ۲۹

علی<sup>ع</sup> می  
فرمایند: همه  
آیات کریمه قرآن  
در شأن ماست

## تفسیر قرآن با قرآن :

قرآن عین حروف الفبا است شما نمی توانید حروف الفبا را مستقلاً استفاده کنید اما اگر بخواهید استفاده بیشتر از حروف ببرید باید آنها را با هم ترکیب بکنید تا کلماتی درست شود. کلمات به تنهایی یک معنایی را می رسانند. مثلاً می گوید: آب، آب، آب می فهمد که تشنه اش است یا به طرف می گوید: چاه، یعنی سر راه تو چاه است، مواظب باش در چاه نیفتی. گاهی وقت ها کلمه، تنهایی خیلی رسا نیست مجبوریم دو یا سه کلمه را کنار هم بچینیم تا یک جمله ای را درست و با آن جمله، یک مفهومی را برسانیم. یک روش، این است که ما آیات را به تنهایی مورد بررسی قرار بدهیم. روش دیگر اینکه با کنار هم چیدن چند آیه، مفهوم آن را می فهمیم یعنی باید دو آیه را کنار هم بگذاریم تا معنی سومی از آن به دست بیاوریم.

به عنوان نمونه: ۱- «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»<sup>۱</sup>؛ ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم. ۲- «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...»<sup>۲</sup>؛ ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است. با کنار هم گذاشتن این دو آیه نتیجه می گیریم که «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» هم در ماه رمضان است. این عبارت سوم که به دست آمد صریحاً در قرآن نیامده است ولی شما با کنار هم چیدن دو آیه توانستید این معنا را از آن استخراج کنید. کثیری از حقایق قرآنی باید این گونه به

آیات قرآن مثل حروف الفبا است که از کنار هم قرار دادن آنها می توانیم معانی بیشتری استخراج کنیم

۱- قدر آیه ۱

۲- بقره آیه ۱۸۵

دست بیاید که دو حرف را ترکیب سپس کلمه سازی و در آخر جمله سازی کنید. (در نمونه ها دقت کنید تا روش های آن را یاد بگیرید)

۲- در سوره حمد می خوانیم: «*اهدنا الصراط المستقیم / صراط الذین انعمت علیهم...*»<sup>۱</sup>؛ ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که به آنها نعمت داده ای. «*انعمت علیهم*» چه کسانی هستند؟ در سوره «نساء» می خوانیم که: «*... فأولئك مع الذين أنعم الله علیهم من النبیین...*»<sup>۲</sup> می گویند: مؤمنانی که با خدا و رسول باشند با کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داده است در دنباله آیه دوم خدا اسم آنها را هم می آورد می گوید «*مِنَ النَّبِيِّينَ*» اول انبیاء، «*وَالصَّادِقِينَ*» صدیقان، «*وَالشَّاهِدَاءِ وَالصَّالِحِينَ*».

این چهار دسته کسانی هستند که «*انعم الله علیهم*» پس ما از کنار هم چیدن دو آیه فهمیدیم که معنای آیه «*الذین انعمت علیهم*» این چهار دسته هستند غیر از این چهار دسته حتی اگر مؤمن هم باشند جزء «*انعمت علیهم*» نیستند. بعد از آن می فرماید: «*... غیر المغضوب علیهم و لا الضالین*»<sup>۳</sup>؛ نه راه غضب شدگان. غضب شدگان چه کسانی هستند؟ خدا در مورد یهود چند مرتبه میفرماید: «*... غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ...*»<sup>۴</sup> در سوره «آل عمران» و

۱- حمد آیه ۶ و ۷

۲- نساء آیه ۶۹

۳- حمد آیه ۷

۴- فتح آیه ۶- مجادله آیه ۱۴- ممتحنه آیه ۱۳

مراد از انعمت  
علیهم در سوره  
حمد طبق آیه ۶۹  
سوره نساء ۴  
دسته اند:

- ۱- انبیاء
- ۲- صدیقان
- ۳- شهدا
- ۴- صالحان

«بقره» می فرماید: «... وَ بَأْوُ يَعْظِبُ مِنَ اللَّهِ...»<sup>۱</sup>؛ غضب خدا را بر خود خریده و هموار کردند  
 «... وَ عَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...»، «... وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْفَرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ...»<sup>۲</sup> آن مغضوبین در وهله اول،  
 مراد یهود اند، بعد می فرماید: «وَلَا الضَّالِّينَ»؛ نه راه گمراهان. «ضَّالِّينَ» چه کسانی  
 هستند؟ در آیات قرآن کثیرا، خصوصا در سوره مائده، زیاد از مسیحیان به عنوان ضالین یاد  
 کرده است. ما متوجه می شویم که ضالین در وهله اول آنها هستند و ما از کنار هم چیدن  
 چند آیه قرآن به یک معنای جدید دست پیدا می کنیم.

«إِنَّ الْقُرْآنَ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»<sup>۳</sup> بعضی از آیات قرآن، آیات دیگر را تفسیر می کند. یعنی این آیه  
 توضیح میدهد که مراد از آن آیه چیست. این مصادیق در صدر هستند مصادیق دیگر  
 هم دارد ببینید «علامه<sup>(۵)</sup>» می گویند کسانی که خدا اینجا گفته، «...أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ...»<sup>۴</sup> چهار  
 دسته اند که اینها در صراط مستقیم اند سایر مؤمنین در جاده و در راه های فرعی  
 هستند آنها نه ضالینند و نه مغضوب، بلکه محبوب خدا هستند اما هنوز به صراط  
 نرسیده اند به شاهراه اصلی منتهی نشده اند، این گروه هم خدا می گوید با آنها هستند.  
 بالاخره این شاخه و برگ ها با این تنه درخت هستند و به این تنه درخت چسبیده اند.

بعضی از آیات  
 قرآن آیات دیگر  
 را تفسیر می کنند

۱- بقره آیه ۶۱ - آل عمران آیه ۱۱۲

۲- مائده آیه ۶۰

۳- بحار الانوار ج ۲۹ ص ۳۵۳ و بحار الانوار ج ۵۴ ص ۲۱۸

۴- حمد آیه ۷

ما به اهل بیت (ع) وابسته هستیم هر چند بد هستیم، ولی آنها، خود آن پیکره اصلی نیستند آن چهار دسته پیکره اصلی هستند .

نکته: اگر بخواهیم آیات قرآن را تفسیر کنیم باید حتماً، مشابه های آن را پیدا کنیم این مشابه ها همدیگر را توضیح می دهند و بیان می کنند که مراد از این آیه چیست؟ حال ، کسانی که زیاد قرآن بخوانند و تلاوت کنند این حضور ذهن را دارند یعنی فوری در ذهن خود یک دوری می زنند و مشابه های آن را می آورند و این یکی از فواید زیاد خواندن قرآن است . آن کسی که روی قرآن تسلط ندارد نمی تواند مفسر خوبی باشد حداقل تسلط ، (من نمی گویم حفظ ) این است که بداند که این آیه یا کلمه در قرآن هست یا نه؟ و این هم با زیاد خواندن قرآن ، ( کسی که در ماه حداقل یک ختم قرآن داشته باشد) حاصل می شود.

**نکته چهارم:** گاهی چند آیه همدیگر را تأیید و تأکید می کنند یعنی در واقع مکمل هم هستند مثلاً شما آیه ای می خوانید ، بصورت ظنّ ضعیف یک معنایی را از آن برداشت می کنید فرض کنید در سوره «نساء» در یک آیه ای می فرماید: «*وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا قَوْلًا سَدِيدًا*»<sup>۱</sup> بحث بر سر تقسیم میراث است شما موقعی که تقسیم میراث می کنید اگر چهار نفر آدم فقیر و بچه یتیم آمدند و ایستادند و نگاه کردند چه کارشان می کنید؟ می گویی بیا تو هم یک چیزی بگیر این هم

بعضی از آیات  
همدیگر را تأیید  
و تأکید می کنند  
و به نوعی مکمل  
هم هستند.

۱- نساء آیه ۹

مال تو، خوشحالش می کنیدی یا میگوئی: نه خدایا ما حق خودمان است دیگری حق نگاه کردن هم ندارد او را بیرون می اندازیم و درها را می بندیم و خودمان میراث را تقسیم می کنیم. خدا اینجا تهدیدی می کند (با زبان ساده عرض می کنم) می گوید شما با یتیمان مردم این طوری می کنید، مشکلی ندارد بترسید از آن روزی که مردم ببینند و با بچه های شما همین کار را بکنند این خوب است؟ اگر خوب است این طوری کنید ما این را از این آیه می فهمیم اما مطمئن نیستیم که حتماً مراد همین است اما با جستجو در قرآن می بینیم که این مطلب درست است. نمونه ای دیگر: در سوره «کَهِف» قصه حضرت «موسی» و «خضر<sup>(ع)</sup>» را بیان می کند و می گوید: وارد قریه ای شدند و گفتند ما را میهمان کنید کسی توجهی به آنها نکرد «... فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمْ...»<sup>۱</sup>؛ گفتند ما میهمان نمی خواهیم. آنها دیواری را پیدا کردند، حضرت خضر<sup>(ع)</sup> استاد بود گفت: ای موسی یا تو مصالح بیاور من این دیوار را بسازم، (دیوار ترک خورده بود) یا من مصالح می آورم تو بساز. «موسی<sup>(ع)</sup>» گفت: ما که شاگردیم بگذار این جا هم شاگرد باشیم من مصالح می آورم تو بساز، تا نزدیکی های عصر کار کردند، دیگر رمقی برایشان نمانده بود «موسی<sup>(ع)</sup>» خسته از کار عصبانی شد و گفت: آدم عاقل، به جای این کار می رفتیم جایی کار می کردیم تا پولی تهیه کنیم، الان گرسنه، خسته و پولی هم نداریم تا چیزی بگیریم و بخوریم، خضر گفت: «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ...»<sup>۲</sup> حالا دیگر شاگردی تو تمام شد، موسی گفت: ای

---

۱- کَهِف آیه ۷۷

۲- کَهِف آیه ۷۸

وای من، دوباره یادم رفت، حال، حکمت کارها را بگو، حکمت ها را گفت، رسید به همین دیوار، فرمود: این دیوار خانه دو بچه یتیم بود و زیر این دیوار گنجی بود و پدر این دو بچه مرد صالحی بود «... فَأَرَادَ رَبُّكَ...»<sup>۱</sup>، چون پدرشان صالح بود، خدا خواست این دو بچه بزرگ بشوند و مالشان را بردارند (جالب است همیشه یک فاء یا واو در قرآن، معنا سازند شما اگر فاء قرآن را واو یا واو آن را فاء کنید زمین تا آسمان معنای آن فرق می کند این فاء، «فاء تفریع» است یعنی فرع بر مطلب قبل است و مطلب بعد آن را فرع مطلب قبلی قرار می دهد) شما از این چه می فهمید؟ یعنی اگر خدا به مال آنها توجه کرد به خاطر پدر صالح شان بود. حضرت «امام»<sup>(ع)</sup> در این مورد وقتی به این آیه رسیدند به شاگردانشان فرمودند: می دانید این آیه، چه می خواهد بگوید؟ میخواهد بگوید: اگر شما صالح باشید حتی خداوند پیامبران اولوالعزم و راسخ در علمش را می فرستد تا برای نفع بچه های شما بیگاری کنند. حضرت «خضر»<sup>(ع)</sup> بعد از آن می گوید: «... وَ مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أُمْرِي...»<sup>۲</sup>؛ من خود سرانه این کار را نکردم، خدا گفته بود این کار را بکنم. یعنی خدا من را مأمور کرده بود تا بیایم برای این دو بچه بیگاری کنم چون «...كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا...»<sup>۳</sup> پدر شان صالح بود.

اگر پدر و مادر خوب باشند، در سرنوشت و سعادت فرزندان شان اثر دارد

۱- کهف آیه ۸۲

۲- همان

۳- همان

برطبق این آیات یک قانونی کلی به دست می آید که: اگر پدر و مادر خوب باشند، در سرنوشت و سعادت بچه هایشان اثر دارد. حال دیدیم که این دو آیه یک معنا را دارد و آن معنا که روی آن شک داشتیم تأیید می شود.

نمونه سوم: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينٌ»<sup>۱</sup> ترجمه ساده آیه این است: آنها که ایمان آوردند و خانواده آنها هم در ایمان از آنها پیروی کردند ما خانواده آنها را، (در بهشت) به آنها ملحق می کنیم و چیزی هم از عمل پدر و مادر کم نمی کنیم.

سه صورت می توانیم تصور کنیم:

- ۱- این ذریه که خدا می گوید ملحقشان می کنیم، مساوی پدران و مادران باشد.
- ۲- این ذریه آدم های بدی باشند، منتهی خدا به خاطر پدر و مادر، ملحقشان کند
- ۳- این ذریه خوب باشند اما درجه آنها پایین تر باشد مثلاً درجه ستوانی باشند و می خواهند به درجه سرداری برسند، نه اینکه سرباز صفر باشد.

کدام یک از اینها به نظر شما درست است؟ در اولی که می گوئیم هنری نیست، خدا می گوید ما حقوق خودت را به خودت می دهیم این که منتی ندارد چون من درجه ام، درجه پدر و مادرم بوده است این منت است که مرا به آن ملحق کنی؟ دومی هم که نیست چون خدا گفته: اگر فرزند کافر باشد به هیچ وجه به بهشت نمی رود و خدا جدایشان میکند. پس سومی درست است یعنی خدا دارد منت می گذارد می گوید: اگر شما پدر و

---

۱- طور آیه ۲۱



مادرتان خوب بود حتی اگر درجه شما هم پایین تر بود شما را در حد آن ها می بریم و از عمل آنها هم چیزی کم نمی کنیم . (بر عکس این هم ممکن است ، که پدر و مادر به واسطه فرزند درجه بالا تری بگیرند چون در روایت است که اگر فرزندی کار خوبی بکند به پدر و مادرش می گویند تو او راتربیت کردی و در ثواب آن شریک هستی ، به واسطه یکی تنزل ، درجه دیگری وجود ندارد زیرا جاده کرم و رحمت خدا یک طرفه است . بالاخره خدا دنبال بهانه ای است تا یک جوری دست بنده اش را بگیرد و او را بالا ببرد ) .

از کنار هم چیدن این آیات می فهمیم که : اعمال والدین در سرنوشت فرزندان مؤثر است . به عنوان مثال ، حضرت یعقوب ترک اولی کرد دامن یوسفش را گرفت ، یوسف یک ترک اولی کرد و جلوی پدرش از اسب پیاده نشد دامن نسلش را گرفت و هیچ پیامبری از نسل او نیامد مثلاً پیغمبران همه از نسل «لاوی» بودند ، از نسل یوسف هیچ کس نبود ، سلاطین بنی اسرائیل اکثراً از نسل «بنیامین» بودند و از نسل یوسف نبودند چون یک لحظه هیمنه حکومت او را گرفت ، جلوی پدرش دیر پیاده شد . خدا در قرآن می فرماید : حضرت ابراهیم <sup>(ع)</sup> با کافران مبارزه و از بت پرستان و نااهلان دوری کرد ما هم به نسل و ذریه او برکت دادیم ، می فرماید : « وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ <sup>۱</sup> . عمل ابراهیم به نسلش اثر کرد . حال ، ما نتیجه کلی را موقعی می گیریم که چند آیه را دقیق و با تصویری کاملاً روشن کنار هم بچینیم .

به خاطر ترک  
اولی حضرت  
یعقوب دچار فراق  
یوسف شد

۱- صافات آیه ۷۷

مثال دیگر: یک آیه می فرماید: « وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِى مَلْتِنَا... »<sup>۱</sup>؛ کافران به پیغمبرانشان، گفتند: یا از این سرزمین بیرونستان می کنیم یا باید به کیش بت پرستی ما برگردید، (یکی از این دو راه: یا مثل ما بت پرست شوید یا اخراجتان می کنیم).

«... فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ...»<sup>۲</sup> این فاء، تفریع است در نتیجه خدا به پیغمبران وحی کرد «... كُنْهَلِكُنَّ الظَّالِمِينَ»<sup>۳</sup>؛ ما ستمکاران را هلاک میکنیم. چه ربطی بین این دو است که فاء تفریع آورده است؟ هرگاه کافران، پیغمبران خدا را از شهرشان بیرون کنند هلاک می شوند و این قانون و سنت خداست. ما این معنا را از آیه برداشت می کنیم منتها مطمئن نیستیم که آیا منظور همین است یا نه؟ وقتی کافران این حرف را زدند خداوند وحی کرد که حالا ما کافران را نابود و هلاک می کنیم.

ما از این فاء تفریع می فهمیم هرگاه کافران به پیغمبران بگویند که ما شما را بیرون یا اخراج می کنیم دستور هلاکت هم صادر میشود و این سنت الهی است.

سنت الهی است  
که هرگاه کافران  
به پیامبران  
بگویند ما شما را  
اخراج می کنیم از  
شهر، دستور  
هلاکت کافران  
صادر می شود

۱- ابراهیم آیه ۱۳

۲- همان

۳- همان

در آیه ای از سوره اسراء به پیغمبر اسلام خطاب می شود که: «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ...»<sup>۱</sup>؛ و ای پیغمبر نزدیک بود کافران تو را از زمین (سرزمین مکه) بیرون کنند. بعد می فرماید «...وَإِنَّا لَا يَتَّبِعُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۲</sup>؛ اگر اینها این کار را می کردند بعد از تو جز اندکی زندگی نمی کردند یعنی آنها را هلاک و نابود می کردیم. این آیه را بگذارید کنار آیه اول، چه چیز از آن می فهمید؟ معنای اولی چه می شود؟ مؤکد می شود. بعد می فرماید: «سِنَّةً مِنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا»<sup>۳</sup>؛ این روش در مورد تمام انبیاء صادق است: هر کس از انبیاء که توسط قومش از شهرش اخراج شد ما این کار را سر قومش آوردیم. منتها «نبی» با «رسول» فرق دارد، بعضی از انبیاء را اخراجشان کردند این طور نشد (چون رسول است که اگر، قومش ترمّد کنند خدا قومش را هلاک می کند. خدا در مورد فرعون می فرماید: «فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفْرِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ...»<sup>۴</sup>؛ فرعون خواست که بنی اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون و آواره کند «...فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا»<sup>۵</sup>؛ ما او و همراهانش را هلاک کردیم، این سنت خداست. وقتی شما آیات را کنار هم می گذارید می بینید که تماماً این مطلب را می رسانند که: اگر کسانی به پیغمبرشان بگویند که شما را اخراج میکنیم و اراده

۱- اسراء آیه ۷۶

۲- همان

۳- اسراء آیه ۷۷

۴- اسراء آیه ۱۰۳

۵- همان

مقام رسولان از انبیاء با لاتر است چون رسولان دارای قول فصل هستند یعنی یا قومش اطاعت میکنند و نجات می یابند یا کافر شده و هلاک می گردند.

جدی بکنند که انبیاء را از سرزمینشان آواره کنند سنت خدا این است که نمی گذارد ، و آنها را نابود می کند . البته مقام رسولان از انبیاء بالاتر است و مهمترین تفاوت آنها این است که رسول دارای «قول فصل» است یعنی یا قومش اطاعت می کنند و نجات می یابند یا کافر شده و هلاک می شوند اما نبی ، پیغمبر تبلیغی انبیاء و رسولان قبلی است . مقام نبی در واقع مقام آن مبلغی است که خودش دین جدیدی ندارد و تبلیغ دین رسول قبلی می کند مثل حضرت «زکریا و یحیی (ع)» .»

سؤال: مگر پیغمبر اسلام را از مکه اخراج نکردند پس چرا هلاک نشدند؟ جواب: اولاً چون آنها دنبال قتل پیغمبر بودند نه اخراج ایشان و پیغمبر خودشان هجرت کردند ثانیاً قرآن در سوره «فتح» جواب می دهد: علت اینکه بلای عمومی بر اهل مکه نیامد این بود که زمان هجرت حضرت «رسول اکرم (ص)» تعداد زیادی از اهل مکه ایمان آورده بودند اما در میان مشرکین مخفی بودند و اسلامشان را از ترس اظهار نمی کردند خدا به خاطر حرمت این مسلمان ها عذاب عمومی را برداشت. آن زمان که این آیات نازل شد هنوز تعداد مسلمان ها خیلی محدود بود و کسی به آن صورت اسلام نیاورده بود و اگر آن زمان این اتفاق می افتاد قطعاً عذاب جمعی بر اهل مکه نازل می شد. دیدیم که با کنار هم چیدن آیات، معنای آن روشن تر می شود و هر آیه مثل چراغی است که فرا روی ما را روشن تر میکند، چراغ دوم روشن تر ، چراغ سوم روشن تر ، تا جایی که دیگر کاملاً مطلب روشن می شود . گاهی با اشارات لطیف باید معنای آیه را پیدا کرد مثلاً فرض کنید ما می خواهیم معنای «حبط» را بدانیم. در قرآن این واژه را زیاد دیدیم «...أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَ

أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»<sup>۱</sup>؛ مبدا اعمالتان حبط شود و شما ندانید. معمولاً مفسرین حبط را به معنای «باطل شدن عمل» معنا کرده اند ولی وقتی در آیات قرآن دقت میکنیم مخصوصاً در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره «هود»<sup>۲</sup> متوجه می شویم که حبط به معنای خط بطلان بدون هیچ عوضی نیست، حبط یعنی «کم اثر کردن و کم خاصیت کردن عمل» نه باطل کردن کلی آن.

عرض کردم در قرآن دو جور تدبیر می کنیم: گاهی وقت ها آیات را کنار هم می چینیم و معنای کلی به دست می آوریم، گاهی وقت ها در خود آیات قرآن معانی لطیف و ظریفی به دست می آوریم. به عنوان مثال آیه ۱۵ سوره «هود» می فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ»<sup>۳</sup>؛ کسانی که حیات دنیا را اراده کنند و هدف قرار دهند ما تمام اعمالشان را در همین دنیا پاداش می دهیم. نمی گذاریم در حسابشان چیزی بماند تا آنجا طلب کار خدا شوند « وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ»<sup>۴</sup>؛ به آنها کم هم نمی دهیم چون سنت خدا این است که اجر محسنین را ضایع نمی کند «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۵</sup> این محسن به معنای عام است نه به معنای خاص، یعنی هر کس که نیکوکار شد خدا اجر نیکوکاریش را به او می دهد می خواهد کافر باشد یا مؤمن باشد فرقی

سنت خدا این است که اجر محسنین را ضایع نمی کند خواه کافر باشد یا مؤمن

۱- حجرات آیه ۲

۲- «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ»

۳- هود آیه ۱۵

۴- همان

۵- توبه آیه ۱۲۰

نمی کند. یک پزشک مسیحی که به اسلام هم اعتقادی ندارد ولی از روی عشق و علاقه جان یک یا صد بیمار را نجات داده و دنبال پول و مادیات هم نیست، او هم محسن است. شخص کافری است بچه ای را از چنگال سگ هاری، گرگی یا چیزی نجات می دهد، این کار خوب نیست؟ حالا خداوند این کارهای خوب را چه کار کند؟ خداوند می فرماید: «... إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۱</sup>؛ خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند. این قانون خداست که هر کس کار خوب بکند خدا پاداشش را می دهد. خوب، کافر و کسی که دنیا را هدف قرار داده و فقط دنبال عیش دنیاست، اصلاً کاری به آخرت ندارد و هیچ حسابی در زندگی برای جهان دیگر باز نکرده است و تمام همتش این است که این دنیا را خوب و آباد کند. قرآن کریم می فرماید: هر کس هدفش دنیا باشد ما تمام اعمال خوبش را همین جا پاسخ می دهیم ولی وقتی در آخرت چشم باز کردند خطاب می شود که: «... أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا...»<sup>۲</sup>؛ آنجا (دنیا) همه بهره هایتان را بردید و در اینجا هیچ چیز ندارید. آیه ۱۶ سوره «هود» می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَسَبُوا فِي الْأَخْرَةِ إِلَّا النَّارَ...»؛ اینها در آخرت جز آتش چیزی ندارند و حسابشان صفر است فقط کارهای بدشان مانده است در دنیا بدی هایتان را ساکت گذاشتیم و خوبی هایتان را پاسخ دادیم به این مکر خدا می گویند، او دائم بدی می کند ولی خوبی می بیند، مؤمن دائم خوبی میکند ولی سیلی می خورد، به مؤمن می گویند حیف است اینجا پاداشت را بدهیم. کافر هر چه کار

---

۱- همان

۲- احقاف آیه ۲۰

خلاف می کند خدا می گوید: باشد، جمع کن یکجا به تو پس می دهم ولی مؤمن وقتی وارد آخرت می شود به او می گویند ببین پرونده عملت پاک است. می گوید خدا من که خیلی کارهای بد کرده ام، می گویند: آنجا که دندانت درد آمد تاوان این کارت بود، آنجا که بچه ات مریض شد تاوان آن کارت بود، آنجا که شروری سر راهت در آمد و حرف کج به تو زد تاوان آن کارت بود، صاف شدی، این هم کارهای خوبت، بگیر. به کافر می گویند: ببین حسابت صفر است فلان جا که به تو فرزند خوب یا ثروت دادیم پاداش آن کار خوبت بود تمام کارهای بدت مانده است، حالا بگیر این مکر خدا در حق کافران است. قرآن بارها می گوید: این مکر خداست.

به نظر قرآن «حبط» یعنی چه؟ آیه ۱۶ سوره «هود» می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كُنْتُمْ لِهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارَ وَ...»؛ آنهایی که ما کارهای خوبشان را در دنیا پاسخ می دهیم در آخرت بهره ای جز آتش ندارند چون پاداش کارهای خوبشان را گرفتند و حسابشان صاف است. بعد می فرماید: «... وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا...»<sup>۱</sup>؛ و اعمالشان در دنیا حبط شده است. حال، حبط یعنی اینکه خداوند کارهای خوب را در همین دنیا پاداش بدهد یعنی آن را کم اثر کند. پس اینکه بعضی ها حبط را اینگونه معنی کرده اند که: هرچه کار خوب کرده، خداوند خط قرمزی در آن بکشد و هیچ پاداشی ندهد، غلط است و محال است خداوند این کار را بکند.

حبط به معنای  
باطل شدن عمل  
نیست بلکه به  
معنای کم اثر و  
کم خاصیت شدن  
عمل است

به عنوان مثال مفهوم آیه «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»<sup>۱</sup>؛ حرف از کفار و مشرکین می زند و میگوید: هر کدامشان به خاطر اعمالی که انجام دادند درجاتی دارند. این درجات یعنی چه؟ خدا همین را می خواهد بگوید که بعضی از این چیزهایی که می بینید که در دنیا مال، مقام، منصب یا قدرتی دارند این درجات به خاطر کارهای خوبشان است. «لِيُؤْفِقِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ»؛ خدا باید تمام اعمال خوب را پاداش بدهد و چیزی از آن باقی نگذارد. «لِيُؤْفِقِيَهُمْ» یعنی کامل بدهد نه ناقص. «وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

آیه می فرماید: «... وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ هر کس از خانه اش خارج شود و به سوی خدا و رسول هجرت کند و بعد مرگ او را دریابد اجرش با خداست. ابتدای غایت چیست؟ خانه، به شما می گوید: فلانی از یزد خارج شد و به طرف قم یا تهران رفت. ابتدای حرکت کجاست؟ یزد. انتهای غایت کجاست؟ تهران یا قم. در این آیه، ابتدا و انتهای غایت را با هم بسنجید و ببینید چه رابطه ای بین اینها است. ابتدا کجاست؟ خانه «وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ» انتهای غایت کجاست؟ خدا و رسول. حال، وقتی از خانه خارج شدیم باید کدام طرفی برویم؟ من صبح از خانه بیرون آمدم و میخواهم به طرف خدا و رسول بروم. باید ابتدا و انتها تقارن داشته باشد، حال که انتهای غایت مکانی نیست ابتدای غایت هم مادی نیست مراد از این بیت، «نفس» است یعنی کسی که از خودش هجرت و از خود پرستی خداحافظی کند

حضرت امام با  
توجه به آیه ۱۰۰  
سوره نساء  
می فرمایند  
کسانی که از بیت  
نفس خارج شده  
و به مقام فنا  
برسند پاداششان  
را فقط خود خدا  
می داند

۱- احقاف آیه ۱۹



و از این بیت نفس خارج شود. «امام<sup>(ع)</sup>» چه دریافت زیبایی کرده است می فرماید:  
 بعضی ها از این بیت نفس خارج شدند و به مقام ادراک موت رسیده و فانی شدند آنها آن  
 قدر پاداششان سنگین است که خود خدا می داند میگوید: حساب کنندگان بروند کنار،  
 فقط اجرشان با من است .

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز<sup>۱</sup>  
 اگر مردم بتوانند از خودشان هجرت کنند همه چیز درست می شود زیاد بودند کسانی که  
 از خانه و کاشانه هجرت کردند ولی آدم نشدند مگر در میان همین مهاجرین کسانی  
 نبودند که گرداننده «ثقیفه» بودند اما آن کسانی که از خودشان هجرت کردند دیگر  
 منحرف نشدند . می فرماید: «... وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ  
 حَمِيدٌ»<sup>۲</sup>؛ هر کس شکر کند، برای خود و به نفع خود شکر کرده است و هر کس کفر بورزد، خدا  
 بی نیاز است. مفسرین می گویند که چه دلیلی دارد که «يَشْكُرُ» را با فعل مضارع آورده ولی  
 «كَفَرَ» را با فعل ماضی آورده است در حالیکه می توانست هر دو را مضارع یا هر دو را  
 ماضی بیاورد. دلیل آن چیست؟ می فرمایند که مضارع دلالت بر استمرار دارد چون زمان  
 حال است و یک حالت استمرار در آن است باید این گونه معنا شود «و کسی که شکر  
 می کند» یعنی در حال شکر است مداومت و یک روند استمراری دارد و این کار ادامه  
 دارد. می خواهد بگوید لازم است شکر مستمر باشد نه منقطع. اما «كَفَرَ» را ماضی آورده

۱- دیوان حافظ انتشارات رواق اندیشه ص ۲۵۸

۲- لقمان آیه ۱۲

که بگوید یکی کفر هم می تواند رشته اتصال را قطع کند یک لحظه کفر می تواند همه چیز را خراب کند. این ریزه کاریها در خود آیه به دست می آید.

اصل مهم در فهم حقایق قرآن طهارت باطنی است. قرآن می فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْجُودَىٰ آمَلَىٰ»؛ نمیتوانند به آیات قرآن دست پیدا کنند مگر پاکیزه شدگان. همانطور که علامه جوادی آملی فرموده اند: برای فهم حقایق قرآن خواندن و نوشتن یک بخش کار است ولی اگر می خواهید به عمق قرآن برسید با خواندن و نوشتن نمی شود. کلاس رفتن و در کلاس نشستن یک بخش کار است بخش اصلی این است که انسان خودش را پاک کند و ریشه رذالت ها و پلیدی ها را از خودش بکند و بیندازد بیرون. دل که پاک شد آن وقت خودش به این حقایق می رسد و موقع خواندن قرآن متوجه این حقایق می شود. «رهبر انقلاب فرمودند که اگر قرآن خواندند، شنیدی و گریه نکردی بدان از غافلین هستی» این اشک در اثر پاکی و صفای دل به دست می آید. قرآن کتاب درسی نیست، فیزیک و شیمی به دل ربطی ندارد گر چه آن هم بی ارتباط نیست و هیچ کمال و مزیتی بی ارتباط با دل نیست حتی هنرمندان هم می گویند صفای هنر ما در مراحل نهایی به دل ربط دارد، دیگر کار به قلم و دست و اینها هم ندارد.

داند آن کس که آشنای دل است      که صفای خط از صفای دل است

این ارتباط در هنر نقاشی و صوت نیز وجود دارد. ولی در این میان قرآن یک ویژگی عجیبی دارد و ارتباط مستقیمی با دل دارد.

اصل مهم در فهم  
حقایق قرآن  
طهارت باطنی  
است

چند مورد از موانع دریافت حقایق قرآن :

موانع دریافت  
حقایق قرآن

۱- حسد: حسد مانع خیلی بزرگی است. در روایت است که: «آخرین رذیله ای که از دل علما بیرون می رود حسد است» یعنی بیرون کردن حسد خیلی سخت است. مضمون آیه ۳۲ سوره «نساء»<sup>۱</sup> این است که: اگر از فضل خدا می خواهید حسد را کنار بگذارید. از این آیه می فهمیم که تمام کمالات در نداشتن حسد است یعنی اگر بخواهیم کلید همه کمالات را بگیریم و درب همه کمالات به ما باز شود باید حسد را کنار بگذاریم. حسد مراتبی دارد، در روایت است که فرشتگان حسودی کردند، شیطان هم حسودی کرد منتها حسد شیطان، حسد تنبه و از روی علم بود یعنی علم داشت که دارد حسودی می کند و حسودی کرد ولی فرشتگان متوجه نبودند که حسودند و در روایت است که حسد فرشتگان از روی غفلت بود. گاهی وقت ها ممکن است انسان حسود باشد ولی خودش نفهمد. اگر دیدی حسد داشتی به همان میزان که لایه حسد ضخامت دارد، جلوی نور قرآن را می گیرد.

۱- حسد

۲- تکبر: نقطه مقابل عبادت و ضد آن است. خطر ناک ترین رذالتی که در درس اخلاق به ما گفته اند برای دانستن خطر آن به قسمت اول خطبه ۹۲ نهج البلاغه مراجعه کنید. آیه می فرماید: «سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ...»<sup>۲</sup>؛ آنهایی که در زمین تکبر می کنند آنها را از آیات خود میگردانم (نمیگذارم حقایق آیات را بفهمند و چشمشان به آیات

۱- «وَلَا تَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبْنَ وَ سَأَلُوا...»

۲- اعراف آیه ۱۴۶

من بیفتد زیرا این چشم لیاقت دیدن حقایق قرآن را ندارد). «وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا»<sup>۱</sup>؛ هر آیه را هم که ببینند چون نمی توانند زیبایی و بطن آن را ببینند به آن ایمان نمی آورند. «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۲</sup>؛ دلی می تواند حقایق قرآن را ببیند که در آن تکبر و حسد نباشد.

۳- عُجَب: یکی از چیزهایی که مانع رسیدن فیض خداست خود پسندی است اینکه انسان از دارایی، عبادت و... خود تعجب کند این بد است.

۳- عُجَب

(پیاز آمد آن بی هنر جمله پوست که پنداشت چون پسته مغزی در اوست)

هر کس فکر کرد مثل پسته است و مغز دارد، در اصل مثل پیاز است که تمامش پوست است. یعنی هر کس فکر کرد کسی هست، هیچ چیز نیست. امیر المؤمنین<sup>(ع)</sup> می فرمایند: «الْعُجْبُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ»<sup>۳</sup>؛ عجب مانع زیاد شدن است. یعنی اگر خود را گرفتی، فیض قطع می شود. اگر با فهمیدن حقیقتی از قرآن فکر کردی کسی هستی دیگر خبری از حقایق بعدی نیست. عقل سلیم و دوراز هوی و هوس باعث درک حقایق قرآن میشود ولی عجب عقل را خراب میکند. امیر المؤمنین علی<sup>(ع)</sup> فرمودند: «عُجْبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ

۱- همان

۲- واقعه آیه ۷۹

۳- غررالحکم ص ۳۰۹

عَقَلَهُ<sup>۱</sup>؛ عجب انسان به خودش، یکی از حسودان عقلش است و با عقلش مبارزه کرده و نمی‌گذارد عقلش کار کند و بدون عقل فهم حقایق مشکل است.

۴- بخل: مجمع تمام رذایل و بدیها بخل است. هر کس که بخل داشته باشد، تمام صفات زشت در او هست. در کلمات قصار نهج البلاغه آمده است که «الْبَخْلُ جَامِعٌ لِمُسَاوَى الْعُيُوبِ - بخل در بر گیرنده همه عیوب زشت است»<sup>۲</sup> اما در قرآن میفرماید: «... وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۳</sup>؛ هر کس بخلش را نگه دارد رستگار است. در اینجا کلمه «مُفْلِحُونَ» مهم است آیه بعدی می‌فرماید: «فَإِذَا فُلِحَ مَنْ رَكَّاهَا»<sup>۴</sup>؛ هر کس نفس خودش را تزکیه کرد رستگار شد. با استفاده از روش تفسیر قرآن با قرآن، اگر این دو آیه را کنار هم بگذاریم نتیجه می‌گیریم که: هر کس که بخلش را نگه دارد کاملاً تزکیه شده است، از این می‌فهمیم که بخل مساوی با عیب‌های زشت است. اگر بخل را کنترل کردی همه چیز درست است دیگر تکبر، حسد، عجب و هیج چیز نیست. پس باید بخل را کنترل کرد.

### راه سرکوب کردن بخل:

۱- تقویت ایمان به پاداش الهی در آخرت سخاوت می‌آورد (ایمان به معاد سخاوت می‌آورد)

۱- وسایل الشیعه ج ۱ ص ۱۰۵

۲- شرح نهج البلاغه ج ۱۹ ص ۳۱۶

۳- حشر آیه ۹ - تغابن آیه ۱۶

۴- شمس آیه ۹

۲- انفاق واجب و مستحب: یک راه سرکوب عملی بخل است .

اسلام می گوید: یکی از راه های از بین بردن بخل یا هر صفت رذیله ای این است که درست از نقطه مقابلش وارد شویم. مثلا کسی که بی خودی به دیگران سوء ظن دارد راهش این است که خودش به خودش بگوید نه این سوءظن و اشتباه است و خودش علیه سوء ظن خودش، دلیل بیاورد، وقتی چند بار این کار را کرد و به حرف آن گوش نداد، به حالت عادی بر می گردد . اگر یک وقت احساس تکبر کردی آن روز را با لباس معمولی تر بیرون بیا ،طوری نمی شود .روزی امیرالمؤمنین علی <sup>(ع)</sup> لباس وصله دار پوشیده بودند ، گفتند :یا علی این لباس خیلی سبک است شما خلیفه اید. فرمودند:«تُذِلُّ بِهِ النَّفْسُ!»؛ خاصیت اولش این است که تکبر را پایین می ریزد و نمی گذارد تکبر مرا بگیرد «وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۱</sup>؛ مؤمنین هم به این اقتدا می کنند هر وقت صفت رذیله ای سراغ شما آمد آنرا سرکوب کنید .مثلا بخل می گوید مالت را نگه دار شما در آن روز بخشش خود را بیشتر کنید چند بار که این کار را کردید کم کم بخل ضعیف شده تا اینکه ملکه سخاوت در وجود شما شکوفه می زند .مؤمنان سخاوتشان مرتبه دارد. آقای «جعفر مجتهدی» می فرماید :نقطه اوج و بالیدن من از آن جایی شروع شد که من همه ی اموال خود را نوشتم و به فقرا دادم و خودم بی چیز شدم ،با حقوق ناچیزی که می گرفتم زندگی

۱- تقویت ایمان  
به پاداش الهی در  
آخرت

۱- بحارالانوار ج ۴۱ ص ۵۹ باب تواضعه صلوات الله علیه

۲- همان

فقیرانه مجردی را اداره می کردم از آن روز درها را به روی من باز کردند. با بخل، حسد حرص و تکبر نمیشود وارد قرآن شد. و این مثل این است که ما بخواهیم با کفش پُر از گل روی فرش ابریشمی برویم فوراً نگهبان جلوی ما را می گیرد و میگوید برو از آن دور بایست و نگاهش کن حق رفتن روی فرش را نداری. «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۱</sup>

---

۱- واقعه آیه ۷۹

## آیات مطرح شده در جلسه چهارم:

- ۱- « أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ »  
(ابراهيم آیه ۲۴)
- ۲- « أَوْ مَنْ كَانَ مِثْنًا فَأَخْبَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (انعام آیه ۱۲۲)
- ۳- « أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ » (نور آیه ۴۰)
- ۴- « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا » (نساء آیه ۵۱)
- ۵- « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ » (توبه آیه ۱۱۹)
- ۶- « صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ » (حمد آیه ۶)
- ۷- « وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَلْجُمُعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (انفال آیه ۴۱)
- ۸- « مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا » (احزاب آیه ۲۳)
- ۹- « التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ » (توبه آیه ۱۱۲)
- ۱۰- « وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَنْتَ بِصِرِّهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ » (انفال آیه ۶۲)



۱۱- « مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أُخْرِجَ شَطْأَهُ فَازْرَوْهُ فَاسْتَعْلَطْ فَاسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِنَيْظِهِ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا » (فتح آیه ۲۹)

۱۲- « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ » (قدر آیه ۱)

۱۳- « صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ » (حمد آیه ۷)

۱۴- « شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لَتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمُ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » (بقره آیه ۱۸۵)

۱۵- « وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا » (نساء آیه ۶۹)

۱۶- « وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاعَتْ مَصِيرًا » (فتح آیه ۶)

۱۷- « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَا مِنْهُمْ وَ يَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ » (مجادله آیه ۱۴)

۱۸- « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ » (ممتحنه آیه ۱۳)

۱۹- « وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُصْبِرَ عَلَى طَعَامِ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ

۲۰- مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصْلِهَا قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ  
اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ  
بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»  
(بقره آیه ۶۱)

۲۱- « ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أُنِيبَ مَا نُفِقُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ  
اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ  
ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ» (آل عمران آیه ۱۱۲)

۲۲- « قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ  
الْقَرْدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» (مائده آیه ۶۰)  
۲۳- « وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُ ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا  
سَدِيدًا» (نساء آیه ۹)

۲۴- « فَأَنْطَلَقْنَا حَتَّىٰ إِذَا آتَيْنَا أَهْلَ قُرَيْبَةَ اسْتَطَعْنَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُصَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا  
يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا» (كهف آیه ۷۷)

۲۵- « قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (كهف آیه ۷۸)  
۲۶- « وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا  
صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي  
ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (كهف آیه ۸۲)

۲۷- « وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ  
شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينَ» (طور آیه ۲۱)

- ۲۸- « وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ » (صافات آیه ۷۷)
- ۲۹- « وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ » (ابراهیم آیه ۱۳)
- ۳۰- « وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لَيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْتَشُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا » (اسراء آیه ۷۶)
- ۳۱- « سَنَّةٌ مِمَّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا » (اسراء آیه ۷۷)
- ۳۲- « فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَعْرَفْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعًا » (اسراء آیه ۱۰۳)
- ۳۳- « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ » (حجرات آیه ۲)
- ۳۴- « مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ » (هود آیه ۱۵)
- ۳۵- « مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ » (توبه آیه ۱۲۰)
- ۳۶- « وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ » (احقاف آیه ۲۰)
- ۳۷- « أُولَئِكَ الَّذِينَ كَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ» (هود آیه ۱۶)

۳۸- « وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُوقَفِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ » (احقاف آیه ۱۹)

۳۹- « وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَ سَعَةً وَ مَنْ يُخْرَجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا »  
(نساء آیه ۱۰۰)

۴۰- « وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ » (لقمان آیه ۱۲)

۴۱- « لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ » (واقعہ آیه ۷۹)

۴۲- « وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا » (نساء آیه ۳۲)

۴۳- « سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعَنَى يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ » (اعراف آیه ۱۴۶)

۴۴- « وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (حشر آیه ۹)

۴۵- « فَأَتَقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (تغابن آیه ۱۶)

۴۶- « قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا » (شمس آیه ۹)

## احادیث مطرح شده در جلسه چهارم:

- ۱- بحار الأنوار ج ۱۸، ص ۱۵۸، باب المبعث وإظهار الدعوة  
 فى قوله أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا قِيلَ إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي حَمْزَةٍ بِنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ وَأَبَى جَهْلٍ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَبَا  
 جَهْلٍ أَذَى رَسُولَ اللَّهِ ص فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ حَمْزَةٌ وَ هُوَ عَلَى دِينِ قَوْمِهِ فَغَضِبَ وَ جَاءَ وَ مَعَهُ قَوْسٌ  
 فَضَرَبَ بِهَا رَأْسَ أَبِي جَهْلٍ وَ آمَنَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ »
- ۲- بحار الأنوار ج ۸۹، ص ۹۴، باب أن للقرآن ظهراً و بطناً  
 [تفسير العياشى] عن الفضيل بن يسار قال سألت أبا جعفر ع عن هذه الرواية ما فى القرآن آية  
 إلا و لها ظهر و بطن و ما فيه حرف إلا و له حد و لكل حد مطلع ما يعنى بقوله لها ظهر و بطن  
 قال ظهره و بطنه تأويله منه ما مضى و منه ما لم يكن بعد يجرى كما تجرى الشمس و القمر  
 كلما جاء منه شىء وقع قال الله تعالى وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ  
 ۳- « بحار الأنوار ج ۲۳، ص ۷۶، باب وجوب معرفة الإمام »
- أبَى عَنِ النَّضْرِ عَنِ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ عَنِ بَشِيرِ الدَّهَّانِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ  
 مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً فَعَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ قَدْ رَأَيْتُمْ أَصْحَابَ عَلِيٍّ وَ أَنْتُمْ  
 تَأْتُمُونَ بِمَنْ لَا يَعْذُرُ النَّاسَ بِجَهَالَتِهِ لَنَا كَرَاهِمُ الْقُرْآنِ وَ نَحْنُ أَقْوَامٌ افْتَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا وَ لَنَا الْأَنْفَالُ  
 وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ »
- ۴- حضرت على (ع): «أَلْعَجَبُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ» (غررالحكم ص ۳۰۹)
- ۵- امير المؤمنين على (ع): «عَجَبُ الْمَرِّ بِنَفْسِهِ أَخَذَ حُسَادَ عَقْلِهِ» (وسايل الشيعة ج ۱ ص ۱۰۵)
- ۶- امير المؤمنين على (ع): «الْبَخْلُ جَامِعٌ لِمُتَسَاوَى الْعُيُوبِ» (شرح نهج البلاغه ج ۱۹ ص ۳۱۶)

۷- امیر المؤمنین علی<sup>(ع)</sup>: «بحار الأنوار ج ۴۱، ص ۵۹، باب ۱۰۵- تواضعه صلوات الله عليه...»  
[نهج البلاغه] مدحه ع قوم في وجهه فقال اللهم إنيك أنت أعلم بي من نفسي و أنا أعلم  
بنفسي منهم اللهم اجعلنا خيرا مما يظنون و اغفر لنا ما لا يعلمون و قال ع و قد رئي عليه إزار  
خلق مرقوع فقيل له في ذلك فقال يخشع له القلب و تذلل به النفس و يقتدى به المؤمنون «  
۸- همان

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه پنجم (۱۳۸۵/۸/۱۰)

بحث ما در جلسه گذشته به این مطلب رسید که مهمترین راه رسیدن به حقایق قرآن کریم، این است که باطن را باید صاف کرد و از رذیلتها، مظهر و طاهر کرد تا حقایق قرآنی، در درون انسان جلوه گری کند. در مورد بخل صحبت شد عرض کردیم که بخل دربرگیرنده تمام عیوب زشت است و «امیرالمؤمنین (ع)» فرمودند: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَتَّسَاوِي الْعُيُوبِ»؛ بخل در برگیرنده همه عیوب زشت است. راههای از بین بردن بخل، اول ایمان به پاداش الهی است. «امیرالمؤمنین (ع)» می فرمایند: «مَنْ أَيْقَنَ بِالْخُلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَةِ»<sup>۲</sup>؛ هر کس یقین کند به اینکه انفاقی که می کند عوضی دارد، جواد می شود (بخشنده می شود). اگر انسان باور کند صدقاتی که می دهد غرامت نیست، سرمایه گذاری برای جهان و زندگی دیگری است، (همانطوری که در سوره براءت بدان اشاره شده است) این باعث سخاوتمند شدن انسان می شود، اما اگر غرامت حساب کند، از دست رفته بیندارد، قطعاً این انسان بخیل است و نمی تواند عامل فضل و بخشش باشد. خود انفاق، باز بخل را سرکوب می کند، اینکه انسان مالی را انفاق بکند یک ریاضت نفسانی است، ضمن اینکه آثار اجتماعی دارد، آثار نفسی و شخصی هم دارد که باعث سرکوبی بخل انسان می شود. بدخواهی مؤمن از عوامل بسیار مهم نفهمیدن حقایق قرآن است. ما روایات زیادی داریم، انسانی که بدخواه

بدخواهی شخص  
مؤمن از عوامل  
بسیار مهم  
نفهمیدن حقایق  
قرآن است

۱- مستدرک الوسائل، ج ۷ ص ۲۹

۲- وسائل الشیعه، ج ۹ ص ۴۰۳ باب استحباب الصدقه فی اللیل

مؤمنان هست از رحمت الهی فاصله دارد و باید کینه و کدورت خصوصاً نسبت به مؤمنان را از دل خود بیرون کند. دلی که مملو از کینه مؤمنان است هرگز جایگاه فهم حقایق قرآنی نیست. به قول مولوی:

رو سینه را چون سینه ها هفت آب شوی از کینه ها      وانگه شراب عشق را پیمانه شو، پیمانه شو  
معمولاً آدم هایی که سنشان بیشتر است از بچه ها حافظه شان کمتر است. دید، بچه ها همه خاطرات دوران کودکی شان یادشان می ماند، اما به بزرگترها بگویی دیروز چه کار کرده ای یادشان نیست، اما در یک قصه متأسفانه حافظه بزرگترها خیلی قوی است اما حافظه بچه ها خیلی ضعیف است و آن نگه داشتن کدورت و ناراحتی های دیگران است. بچه ها حالا دارند دعوا می کنند، نیم ساعت بعد یادشان نیست، دارد با همان شخصی که دعوا کرده بازی می کند، دوست هستند. اما آدم بزرگها یک کلمه کم یا زیاد به او بگویی چند سال بعد می گوید شما آن روز آن حرف را زدی. یکی از موانع بزرگ همین است و چون این حافظه، متأسفانه فعال است و کار می کند و مرتب کدورت های دیگران را انبار می کند. آرام، آرام مثل آهنی که زنگ می زند، دل هم زنگ می زند. وقتی دل زنگ زد، دیگر انعکاس خوبی ندارد. پس باید بدخواهی نسبت به مؤمنان را از دل خودمان بیرون کنیم، کینه توز نباشیم، البته داشتن کینه نسبت به دشمنان خدا ثواب دارد. آن کینه از روی معرفت است نه کینه از روی احساس. کینه نباید مبنای آن احساس باشد، خوب به شما می گویند که آمریکاییها در عراق و صهیونیستها در فلسطین و لبنان و افغانستان جنایت کردند، شما می توانید بگویید برای من فرقی ندارند با آدم های خوب؟ من همه را



دوست داریم؟ اینکه که عقلانی نیست. قطعاً عقلتان حکم می کند که نسبت به بدکاران کینه داشته باشید، خدا هم اینطوری است.

• «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا»<sup>۱</sup>؛ خداوند کافران را لعنت کرده، (کافران معاند را).

• «بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۲</sup> براءت از لعنت هم بالاتر است.

آخرین حد نفرت براءت است. ما در اسلام کینه داریم، براءت داریم. براءت از دشمنان خدا از واجبات مهم دینی است اما مبنایش عقلانی است نه مبنای ملی گرایی، نه مبنای احساسی، اینها نیست. یکی دیگر از موانع دریافت حقایق قرآنی، گناه است. هر نوع گناهی عموماً زنگار بر دل می نشاند و جلو معرفت قلبی را می گیرد، برای اینکه معرفت قلبی و عقلی کاملاً از هم باز شناخته بشود مثالهایی ارائه خواهد شد. قرآن در این رابطه می فرماید: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۳</sup>؛ بلکه زنگ گرفته است یا زنگار پوشانده است بر قلبهایشان اعمالی که انجام داده اند. «ران» از ماده «رین» می آید، ران، یرین یعنی زنگار گرفته است بر دلهايشان، چه چیز زنگار گرفته؟ «ما كَانُوا يَكْسِبُونَ» اعمالی که انجام داده اند، پس معلوم است هر نوع گناهی و هر نوع بدی یک نوع زنگار بر دل می نشاند که

۱- احزاب آیه ۶۴

۲- توبه آیه ۱

۳- مطففین آیه ۱۴

انسان نمی تواند حقایق را بفهمد. بزرگان ما می گویند: شناخت دونوع است یکی شناخت عقلی است و یکی شناخت قلبی. شناخت قلبی این است که فراتر از استدلال دریابید. مثلاً فردی برای شما مزه غذایی را وصف می کند. شما هم آن وصف را یاد می گیرید، این مثل شناخت عقلی است. یا در تلویزیون آموزش آشپزی داده می شود از روی مواد غذایی که می گوید شما می توانید تصور کنید که تقریباً آن غذا چه مزه ای می دهد، مثلاً می گویند شیربرنج، شما می توانید تصور کنید شیربرنج چه جوری است، کمی مزه شیر و کمی مزه برنج و یا کمی مزه شکر دارد ... اما این خیلی فرق دارد با این که یک شیربرنج آماده را بخورید. کدام را بهتر درک می کنید؟ قطعاً چشیدن و از نزدیک دریافت کردن، خیلی فرق دارد با اینکه انسان وصف آن را بشنود. این دومی شناخت قلبی است و اولی شناخت عقلی. شناخت عقلی خیلی خوب است اما به فرموده حضرت امام (رضوان الله علیه) اگر انسان مجاهده کند، و یک سری ریاضت های مشروع را دنبال کند و خودش را اصلاح کند به دلش راه پیدا می کند. استدلال فقط در خزانه فکر نماند. کم کم، آرام آرام به دل هم راه پیدا کند. علوم عقلی، فراگرفتن روشهای علمی و علوم مربوطه و کار فکری باعث قوت آن است. مثلاً فرض کنید در فلسفه، مباحث فلسفی و این که هر معلولی علتی دارد باید بخوانید، کلاس بروید، یاد بگیرید، درس بخوانید و کتاب بخوانید تا یاد بگیرید ولی شناخت قلبی این طوری نیست، شناخت قلبی با پاک کردن قلب از آلودگیها و ناپاکیها و در نتیجه دریافت حقایق نورانی به صورت مستقیم تر و بهتر است. شناخت قلبی قطعاً عمیق تر و بالاتر است. این که دیده اید بعضی وقتها بین عرفا و

شناخت بر دونوع  
است:  
۱- شناخت قلبی  
۲- شناخت  
عقلی

فلاسفه یک تنشی وجود دارد وگاهی وقتها به همدیگر ایراد می گیرند، در واقع ایراد عرفا به فلاسفه ایست که فکر می کنند شناخت عقلی کافی است.

این همه شعبده ها عقل که می کرد اینجا سامری پیش عصا و ید بیضاء می کرد<sup>۱</sup> حافظ می گوید: درست است عقل معجزه می کند اما اینها معجزه نیست و شعبده است. همین شعبده ها را ساحران هم، در برابر عصا و ید بیضاء «موسی<sup>(ع)</sup>» کردند. حافظ شگفتیهایی که از دریافتهای عقلانی به وجود می آید را همه به سحر تشبیه می کند، البته اگر ما بخواهیم به ظاهر این حرف نگاه کنیم، یک مقدار، غیر واقعی است. به خاطر این که قرآن کریم زیاد روی تعقل انگشت می گذارد منتها اگر تعقل با قلب پاک باشد بسیار سریع بر قلب اثر می کند و انسان معتقد می شود. اما مثلاً بنده بروم عرفان نظری را بیاموزم و مباحث عرفان را یاد بگیرم اما دلم پاک نباشد هیچ چیزی در دل من اثر نخواهد کرد. اوایل انقلاب برای گزینش دانشجوآمده بودند امتحان گذاشته بودند کتابهای شهید مطهری و... اتفاقاً خیلی از آنها با نمره های عالی قبول شده بودند، مباحث قرآنی، تفسیری، توحیدی و شناخت را حفظ کرده بودند و در عین حال هم، کمونیست بودند و اعتقادی به خدا نداشتند، چه فایده دارد این که انسان فقط یاد بگیرد اما به قلبش سرایت نکند.

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۱</sup>؛ نمی توانند به حقیقت قرآن دست برسانند، مگر پاکیزگان. هر دلی شایسته فهم حقایق قرآن نیست، آن اخلاقها و آن رذیلتهایی که مانعیت آن ها خیلی زیاد است، به صورت مختصر اشاره شد.

یکی دیگر از نکات، توجه به سیاق است، کلمه سیاق به معنای سوق دادن و راندن به یک سمت، خیلی بخواهیم ساده معنا کنیم یعنی سمت و سو، جهت. خیلی مهم است بدانیم جهت آیه به کدام سمت است. چند آیه را می خوانیم، از خواندن این چند آیه متوجه می شویم سیر کلی آیه کدام طرف است. از سیر کلی آیه می توانیم معنا را بهتر بفهمیم. ما بسیار مشاهده می کنیم که مفسرانی مثل علامه وقتی می خواهند یک تفسیری را رد کنند، می گویند سیاق، شهادت نمی دهد به این تفسیری که ایشان گفته اند یا سیاق، این را رد می کند. چند آیه را کنار هم می چینیم، از کلیت آن برداشت می کنیم که نمی خواهد این حرف را بزند، می خواهد حرف دیگری بزند. این خیلی مؤثر است در فهم آیات.

- «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ...»<sup>۲</sup>
- «توبه، بر عهده خداست برای کسانی که گناه را از روی جهالت انجام می دهند»
- «... ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»<sup>۳</sup>

۱- واقعه آیه ۷۹

۲- نساء آیه ۱۷

۳- همان

یکی دیگر از نکات مورد توجه در تفسیر بحث سیاق آیات است

اگر این آیه را به تنهایی نگاه کنید چه برداشتی دارید؟ می گوئید معلوم است توبه حق کسانی است که گناه را از روی نادانی انجام می دهند. فوراً یک مفهومی به ذهن شما می رسد و آن این است: کسانی که از روی علم گناه می کنند توبه ندارند، ولی می بینیم در روایت چنین چیزی را به ما نگفته اند، در روایات، توبه را مطلق ذکر کرده اند و نگفته اند که اگر تو می دانستی غیبت حرام است و غیبت کردی دیگر نمی توانی توبه بکنی، دیگر باید منتظر عذاب باشی. چنین چیزی به ما نگفته اند. برای اینکه مطلب روشن بشود می آییم آیه بعدی را هم می خوانیم تا ببینیم اصلاً سیاق آیات، سمت و سوی آیات به چه صورتی است. آیه بعدی می فرماید که «وَكَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا خَضَرَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارًا أُولَئِكَ أَغْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»<sup>۱</sup> آیه بعدی اینطور نمی گوید توبه حق کسانی است که از روی جهل گناه می کنند بلکه این چنین می فرماید که (توبه برای کسانی نیست که گناه می کنند تا مرگ آن ها فرا رسد، وقتی مرگ را دیدند می گویند حالا توبه کردم) بعد می فرماید کسانی که با کفر می میرند آن ها هم توبه ندارند. ما از این سیاق، متوجه می شویم که مراد از آیه اول این نیست که کسانی که از روی علم گناه می کنند توبه ندارند، آیه این را نمی خواهد بگوید. این را می خواهد بفرماید که هر نوع گناهی معلول جهالت است و اصلاً گناه همراه جهالت است (هر گناهی). دقت کنید «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ...»<sup>۲</sup> در واقع می خواهد

این که سیر کلی  
آیه در یک سوره  
به کدام سمت و  
سو است سیاق  
گفته می شود

۱- نساء آیه ۱۸

۲- نساء آیه ۱۷

بگویند که هر نوع گناهی با جهالت است و هیچ نوع گناهی بدون جهالت نیست چون اگر انسان علم کامل داشت گناه نمی کرد. بنده می دانم غیبت حرام است ولی علم ندارم که آن طرف خط چه خبر است و علم واقعی ندارم، اگر داشتم یک لحظه هم خطا نمی کردم. پس توجه به سیاق بسیار مهم است.

در بسیاری از موارد قرآن، ما محتاجیم به اینکه وقتی می خواهیم یک آیه را تفسیر کنیم حتماً آیات قبل و بعد آن را بخوانیم، سیر و سمت و سوی کلی آیه را اول پیدا کنیم، به کدام سمت است، درست مثل این است که شما در یک مسیر بیابانی می روید کافی است که بفهمید که به طرف شمال می روید یا به طرف جنوب می روید، اگر یک طرف را پیدا کنید راحت می توانید اطراف دیگر را هم پیدا کنید، قبله را هم پیدا کنید، سه طرف دیگر را هم پیدا کنید. در قرآن کریم ما باید سمت و سوی آیه را بفهمیم، حتی ممکن است به یک آیه نگاه کنیم این سمت و سو به دست نیاید ولی از قرینه های آیات این طرف و آن طرف آن، این سمت و سو به دست می آید. بعد می گوید: سیاق به این شهادت می دهد و به این حقیقت شهادت می دهد. وقتی می گویند سیاق، منظور این است. شما در تفسیر، فراوان به مسئله سیاق بر می خورید.

یک بحث مهم دیگر که مفسران خصوصاً علامه طباطبایی<sup>(رض)</sup> به آن عنایت دارند، این است که ایشان مدعی و معتقد هستند که آیات قرآن مثل یک بنای عظیم است که به یکدیگر متصل و با هم ارتباط دارند. این طور نیست که بی ارتباط باشند، چه بسا ما یک جایی فکر می کنیم که این آیه دیگر به آیه بعدی ربط ندارد در حالی که ربط دارد، قطعاً ربط

دارد. برای نمونه سوره جمعه اجزایش چه ربطی با یکدیگر دارد، آیه اول آن آیات تسبیح است «يَسْبِخُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»<sup>۱</sup> اول تسبیح، بعد وارد بحث بعثت می شود «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۲</sup> «وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لِمَا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

بعد وارد بحث یهود می شود «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّعُوا...»<sup>۳</sup> بعد بحث یهود که تمام شد، خطاب می کند به مؤمنان «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۴</sup> خوب چند قطعه متقاطع، ظاهراً بهم نامربوط، اما اگر شما بیابید وارد بشوید، ببینید اصلاً فضای نزول آیه چه بوده، یعنی اینکه شما بدانید در چه فضایی (در چه شرایطی) این آیه نازل شده است، خیلی فهم شما از آیه متفاوت خواهد شد و برداشت شما واقعی تر خواهد شد نسبت به آن وقتی که، غافل باشید از فضای نزول. جریان از این قرار بوده که، پیغمبر گرامی اسلام<sup>(ص)</sup> مشغول خواندن خطبه نماز جمعه بودند شخصی به نام دحیه کلبی (که بعد ها مسلمان شد) تاجر بود، وارد شهر مدینه شد یک ساز و دهلی داشت که علامت

علامه طباطبایی معتقدند که آیات قرآن با هم مرتبط و پیوسته هستند و این ارتباط در آیات سوره جمعه به خوبی قابل مشاهده است

۱- جمعه آیه ۱

۲- جمعه آیه ۲

۳- جمعه آیه ۶

۴- جمعه آیه ۹

ورودش بود، وقتی وارد شهر مدینه می شد شروع می کرد این ساز و دهل مخصوص را نواختن، یا به کارگزاران مخصوص خود می گفت: بنوازند. مردم مدینه هم متوجه می شدند دحیه آمده، دور او جمع می شدند، او هم یک شنبه بازاری، جمعه بازاری، درست می کرد و جنسهایش را می فروخت. معمولاً هم چون آن روز وسایل مثل امروز مجهز نبود، جنسی که می آمد به سرعت، بازار سیاه درست می شد. چون مردم می آمدند و می خریدند، کمیاب می شد آن که اول می رسید جنس ارزاتر و بهتر را می برد. چه زمانی دحیه وارد شهر شد؟ درست موقعی که مردم نشسته بودند در مسجد النبی و داشتند خطبه های نماز جمعه را گوش می دادند، خطیب نماز جمعه هم «رسول خدا<sup>(ص)</sup>» بودند، وسط خطبه ناگهان صدای ساز و دهل دحیه کلبی آمد در همان زمان عده ای نگاه به هم کردند و گفتند الآن است که از قافله عقب بیفتند، همه مردم شهر هم در نماز جمعه نبودند (در مدینه گروههای مختلفی از جمله تعداد قلیلی مشرکین، یهودیان، منافقین و مرجفین بودند که اسلام و «پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup>» را قبول نداشتند) اینها دیدند الآن است که کلاه سرشان رود، تعبیر قرآن اینگونه است «... أَنْفَضُوا إِلَيْهَا...»<sup>۱</sup>؛ مثل شیشه ای که به زمین می خورد و ریزه ریزه های آن به اطراف پخش می شود، پخش شدند از اطراف پیامبر گرامی، رفتند سراغ دحیه. ده نفر و به روایتی دوازده نفر بیشتر نماندند و همه رفتند، پیغمبر<sup>(ص)</sup> را در حال خطبه خواندن رها کردند، می فرماید «... وَتَرَكُوكَ قَائِمًا...»<sup>۲</sup> در حال

۱- جمعه آیه ۱۱

۲- همان



ایستاده تو را رها کردند و رفتند. پیغمبر<sup>(ص)</sup> فرمود: اگر این ده، دوازده نفر هم می رفتند سنگ از آسمان بر سر مردم مدینه نازل می شد. این نشانه اهمیت نماز جمعه است. در این فضا، این آیات سوره جمعه نازل شد، حالا آمدید در فضای نزول، حالا ببینید چه پیوستگی عجیبی در آن آیات است. اول خدا می گوید که شما چیزی نیستید و شما هم که نباشید تمام آسمان و زمین همواره خدا را تقدیس و تعظیم می کنند و خدا به تقدیس شما نیازی ندارد که هفته ای یکبار جمعه بیایید و خدا را یاد کنید، در و دیوار و آسمان و زمین این پادشاه مقدس و منزّه از ظلم را (چون کلمه مَلِك تداعی ظلم می کند بعد از آن قدوس آورده شده تا پاد زهرش شود و این مَلِك، مَلِکِ نیست که ظلم کند) تقدیس می کنند، شما تقدیس نکنید یا بکنید خدا نیاز به تقدیس شما ندارد. ای مسلمانی که خداوند پیامبر<sup>(ص)</sup> را فرستاد و از ظلال نجاتتان داد این چه کاری بود که کردید؟ ببینید، آیات چه زیبا به هم پیوسته است. بعد آیاتی که اشعار به تهدید دارد، اگر این پرچم رسالت را خوب به دوش نکشید و سبک بشمارید خدا افتخار آن را از شما می گیرد و به قوم دیگری می دهد، در چند جای دیگر قرآن هم به این تهدید اشاره شده است «أَخْرَيْنَ مِنْهُمْ» این اشاره به همین مطلب دارد «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»<sup>۱</sup>

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»<sup>۱</sup> خدا در این دو آیه کوتاه از قومی تعریف می کند که هنوز نیامده اند و خدا فضلش را شامل حال اینها می کند. اصحاب گفتند: یا رسول الله چه کسانی هستند، اینها؟ حضرت دوبار جواب ندادند تا همه گوشهها خوب تیز شود دفعه سوم در جواب سائل دست را زدند روی شانه سلمان و فرمودند: اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، مردانی از قوم سلمان به آن دست پیدا می کنند. یک تهدید، شما نماز جمعه را رها می کنید، مشکلی ندارد. ما، آدم زیاد داریم. این پرچم افتخار را از شما می گیریم، می دهیم به آنها، شما بروید دنبال کارتان شوید و نیازی هم به نمازتان نیست. این تهدید است، بعد از آن گوشزد می کند حواستان را جمع کنید، یک وقت مثل یهود نشوید، سرنوشت یهود که از آیات خدا پیروی نکردند این چنین شد، استخفاف ورزیدند، خدا هم دلشان را دچار زیغ کرد دیگر کتاب و علم کتاب هم برایشان کاری نکرد، مَثَل آن ها مثل چهارپایی است که کتاب بارش است، البته قرآن از خیلی از اهل کتاب تعریف می کند و می گوید اینها دنبال حق هستند. در سوره آل عمران آیاتی در وصف حق جویانشان آمده ولی عده کثیری از عوامشان آن گونه شدند، قرآن به مسلمانان هم هشدار می دهد و می گوید شما هم حواستان باشد این کاری که شما در نماز جمعه کردید در صنف آن کارها است. در آن مسیر است بعد، کار را که در مورد بنی اسرائیل تمام کرد، یک تهدید و هشدار دیگر را هم داد. این بار می آید مسئله را صریح

۱- جمعه آیه ۴

۲- کنز العمال / حدیث ۳۴۱۳۱

رو می کند «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ...»<sup>۱</sup>؛ تجارت را رها کنید... «... ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup> بعد هم یک سرزنجی «وَأِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا...»<sup>۳</sup> اینجا لهو به معنای خاص خود یعنی موسیقی می باشد. هنگامی که تجارت و لهوی را ببینند «... أَنْفَضُوا إِلَيْهَا...» می شتابند به طرفش و «... وَتَرَكَوكَ قَائِمًا...» ببینید شما وقتی آمدید در فضای نزول آیات می بینید یک پیوستگی خیلی زیبا و سلسله واری بین این آیات وجود دارد که ما در نظر اول آن را پیدا نمی کنیم، تا آخر سوره به هم پیوسته است. علامه اصرار دارند که هر سوره ای، دنبال یک هدفی است، می خواهد یک هدف را اثبات بکند، یکی یا دو تا از اغراض توحیدی را دنبال میکند، در این سوره بخوبی تبلور دارد. شما نگاه به سوره جمعه می کنید، می بینید قسمتی از آن تسبیح، قسمتی نبوت، قسمتی خبر از قومی است که در آینده می آید، قسمتی از آن سرزنش قوم یهود است، قسمتی خطاب به مؤمنین در مورد نماز جمعه است. اصلاً اینها چه ربطی دارد، حالا چه طور هست که باید هر هفته این سوره را در نماز جمعه بخوانیم، این تذکری برای من و شماست که حواسمان را جمع کنیم. شما اگر نگاه بکنید در آیات قرآن و دقت بکنید می بینید که اصلاً این مسئله و این پیوستگی در همه جای قرآن وجود دارد. کشف این پیوستگی، کشف این ارتباط، اینکه ببینیم این آیه با آیه قبلی چه

۱- جمعه آیه ۹

۲- همان

۳- جمعه آیه ۱۱

ارتباطی دارد و چرا قرآن این را اینجا آورده، این خیلی مهم است. «پیامبر گرامی (ص)» بر چینش آیات اشراف داشتند اگر چه در بعضی از مواقع خود علّامه هم تمایل به این حرف کرده اند ولی بعدها خودشان معتقد شده اند به اینکه چینش آیات بسیار مهم است، صحابه که دیگر حکمت های چینش را نمی دانستند که بگویند این آیه را حتماً باید پشت آن آیه آورد که این حکمت در آن باشد، این که پیامبر گرامی اسلام خودشان نظر می دادند و می گفتند این آیه را بگذارید اینجا. آیه «وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ...»<sup>۱</sup> وقتی نازل شد تقریباً سال نهم یا دهم هجرت بود (اواخر عمر پیامبر) حضرت اشاره کردند آن را بگذارید بین آیه ربا، قبل از آیه دین، در حالی که آیه ربا و آیه دین در ابتدای جزء سوم قرآن است. اینها دلیل دارد و اگر انسان یک مقدار دقت کند خواهد فهمید که این خیلی مهم است و حتی چینش قرآن کریم نیز اجتهاد صحابه نبوده و آیاتش نیز زیرنظر و اشراف پیامبر گرامی (ص) در کنار هم چیده شده است.

یا در سوره «صف» شبیه همین پیوستگی وجود دارد، بعد از جریان جنگ بدر عده ای از مسلمین گفتند که حالا که اینقدر فداکاری در راه اسلام ارزش دارد اگر در آینده جنگ دیگری رخ دهد در آنجا نشان می دهیم مجاهدت در راه خدا یعنی چه؟ اتفاقاً جنگ احد شد و برعکس از آب درآمد. این آیه وقتی در فضای نزول قرار می گیرد، ارتباط آیات را بهتر درک می کنید، اتفاقاً در همان سوره صف هم که گلایه های حضرت موسی (ع)<sup>۲</sup> از

قومشان را خدا منعکس می کند، بعد می فرماید: «... فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ...»<sup>۱</sup>؛ وقتی دچار زیغ شدند، خدا دلپایشان را متمایل به بدی کرد. علامه<sup>(ه)</sup> می فرماید: این هشدار به مسلمان ها است که حواستان باشد شما تافته جدابافته نیستید و خدا با شما عقد اخوتی جداگانه نبسته و شما هم اگر همان کارهایی که آن ها کرده اند بکنید به همان سرنوشت دچار خواهید شد. پس معلوم می شود که بین آیات سوره و آیات بعدی یک پیوستگی وجود دارد که کشف این پیوستگی ما را در فهم آیات قرآن بسیار کمک خواهد کرد.

### ارتباط صفات آخر هر آیه با محتوای کلی آیه:

بسیاری از آیات قرآن مثلاً سوره های نساء و اسراء و ... آخرش معمولاً به صفات الهی ختم می شود.

- «... وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا»<sup>۲</sup>
- «... وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»<sup>۳</sup>

آیا بین این صفات و بین محتوای آیه ارتباطی است؟ آیا ما باید معتقد به ارتباط باشیم یا خدا همین طور هر صفتی را که خواسته آورده است؟ مفسرین بر این عقیده اند که بین آیات و محتوای هر آیه (محتوای بطن و متن آیه) ارتباط وجود دارد. گاهی وقت ها این ارتباط پیداست و گاهی وقت ها ارتباطشان محسوس نیست. مثلاً گاهی وقت ها متن آیه

۱- صف آیه ۵

۲- نساء آیه ۱۲۶

۳- فتح آیه ۴، نساء آیه ۱۷، نساء آیه ۹۲

امر به استغفار می کند، آخرش می گوید خدا بخشنده و مهربان است، خوب معلوم است که این ارتباط دارد ولی گاهی وقت ها ارتباطش پیدا نیست، آن جا ما باید بگردیم و ببینیم ارتباطی که بین متن آیه و آن صفت که در آخر آیه ذکر شده است چیست؟ شخصی داشت آیه قرآن را می خواند این آیه را این طوری خواند:

• « وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ... »<sup>۱</sup>

به جای اینکه بگوید « وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ » گفت « وَ اللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ » خوب ما داریم روی « عَزِيزٌ حَكِيمٌ » بحث می کنیم؟ می خواهیم ببینیم این کلمه « عَزِيزٌ حَكِيمٌ » که دو تا از صفات خداست و در آخر این آیه ذکر شده است آیا مناسبتی با متن آیه هم دارد یا نه؟ یعنی به عبارت دیگر روی چه حساب این « عَزِيزٌ حَكِيمٌ » را گذاشته اینجا؟ روی حساب معنای آیه گذاشته اینجا یا همین طوری گذاشته؟ خواسته تقدسی به آیه دهد و ذکر اسم خدا بکند؟ آقایی این آیه را این جور خواند، آخرش را به جای « عَزِيزٌ حَكِيمٌ » خواند « عَفُورٌ رَحِيمٌ » شخصی هم می شنید، گفت آقا آیه را اشتباه خواندی، گفت: آیه را حفظی؟ گفت: نه، من حفظ نیستم ولی آیه را اشتباه خواندی. گفت شما که آیه را حفظ نیستی از کجا می دانی که من آیه را اشتباه خواندم؟ گفت: به خاطر اینکه کلمه « عَفُورٌ رَحِيمٌ » در اینجا مناسبت ندارد. بالاخره با هم جر و بحثشان شد و گفتند: کاری ندارد، قرآن هست می رویم روی قرآن نگاه می کنیم. آمدند روی قرآن دیدند بله، « عَفُورٌ رَحِيمٌ » نیست و

«عزیز حکیم» است. گفت: خوب، چطور فهمیدی من اشتباه خواندم؟ گفت: آیه از قاطعیت و بریدن دست دزد و خشونت با متخلف (خشونت بجا نه خشونت بیجا با متخلف که امنیت جامعه را تهدید می کند) می زند، خوب آخرش بخواهد بگوید خدا بخشنده و مهربان است که آن را نقض می کند. اینجا باید سخن از عزت و شکست ناپذیری خدا و اینکه خدا کارهایش و دستوراتش از روی حکمت است، من از این مقدمه فهمیدم شما آیه را اشتباه می خوانی. همه آیات قرآن این طوری است. حالا یک نمونه مثال می زنم که یک مقدار ارتباطش محسوس نیست. آیه اول سوره اسراء می فرماید:

• «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا...!»<sup>۱</sup> منزه است خدایی که بنده اش را یک شب (شبانگاهی) از مسجد الحرام به مسجد الاقصی انتقال داد- آن مسجداقصایی که اطرافش را مبارک گردانیم- تا آیات خودمان را به پیغمبر، نشان دهیم. (یعنی شب معراج، به معراجش ببریم، آیات را به او نشان دهیم)، بعد می فرماید: «... إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ خدا شنوای بیناست. چرا صفت دیگری از خدا نفرمود؟ مثلاً نفرمود: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ» یا «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» چرا «سَمِيعُ الْبَصِيرُ» را آورد؟ آیا بین متن آیه و بین دو صفتی که در آخر آیه ذکر شده است، ارتباطی وجود دارد؟ علامه طباطبایی<sup>(۵)</sup> در اینجا می فرمایند: بین این هم ارتباط هست، چون در واقع می خواهد این را تفهیم کند که شاید سؤال کننده ای

نمونه هایی از ارتباط بین متن آیه و صفتی که در آخر آیه ذکر شده است

۱- اسراء آیه ۱

۲- همان

سؤال کند که خوب، چرا پیغمبر اسلام باید به معراج برود؟ خدا می فرماید: خدا شنوای دعای پیغمبر است، شنواست و اینکه بیناست. یعنی استحقاق و شایستگی پیامبر را برای سفر معراج میبیند، چون شایستگی اش را دارد می بیند و می داند و شنوای دعاست به این شرافت بزرگ او را مشرف کرد. پس آیه با آن صفاتی که در آخرش ذکر شده ارتباط کامل دارد.

• مثال سوم: آیات ۱۲۶ تا ۱۳۴ سوره نساء

• «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا...»<sup>۱</sup>

• اگر زنی بترسد از این که با شوهرش نزاعی پیدا کند و اعراض شوهرش متوجه او شود، اشکالی ندارد که بین خودشان صلح کنند. (با تفاسیری که در مباحث فقهی آمده است) «... وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ...»<sup>۲</sup>؛ و صلح بهتر از دعوا و نزاع است. بعد می فرماید «... وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»<sup>۳</sup> اینکه خدا خبیر است درست اما چرا اینجا آورده؟ به خاطر اینکه به آن مردی که در موضع قدرت قرار گرفته و امروز فعلاً دستش باز است برای ظلم، گوشزد کند اگر خوبی کردی خدا آگاه است به خوبی تو، برایت مینویسد، چیزی از نظر خدا مخفی نمی ماند اگر گذشتی کردی، احسانی کردی مخفی نمی ماند. دو آیه بعد «وَإِنْ

---

۱- اسراء آیه ۱

۲- همان

۳- همان



يَتَقَرَّقَا يُعْنِ اللَّهُ كَلًّا مِنْ سَعَتِهِ...<sup>۱</sup>؛ اگر از هم جدا شدند خداوند هر کدام را از وسعت خودش غنی خواهد کرد بعد میفرماید: «... وَ كَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا...»<sup>۲</sup>؛ خدا وسعت دهنده است منتها وسعتی که از نظر مالی به دیگران می دهد از ناحیه حکمت اوست، آنچه را حکمت بالغه اش اقتضا کند انجام می دهد. بعد آیه بعدی در آخرش می فرماید: «... وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا»<sup>۳</sup>؛ اگر شما کافر شوید هر چه در آسمانها و زمین است برای خداست بعد می فرماید خدا غنی است. ببینید این غنا ارتباط دارد به متن آیه، می خواهد بگوید شما هم کافر شوید قرار نیست مشکلی پیش بیاید و چیزی از ملک خدا کم نمی شود همان مفاد آیه که می فرماید:

• «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ...»<sup>۴</sup>؛ اگر کافر شوید خدا از شما بی نیاز است.

بعد می فرماید: «حمید» است یعنی خدا نیازی به نماز و ستایش و تسبیح شما هم ندارد، همه آسمانها و زمین در حال تسبیح او هستند. او ستوده همه مخلوقات است. پس خدای ستوده ای که به ذات ستوده است، نیازی به ستایش ما ندارد بود و نبود ستایش ما برای او یکسان است. ببینیم ارتباط اسماء حسناى الهی در آخر آیاتی که اسماء حسنی آمده با وسط و متن سوره و آیه دارند چیست؟ پس بحث دوم ما این شد که علاوه بر این که

۱- نساء آیه ۱۳۰

۲- همان

۳- نساء آیه ۱۳۱

۴- زمر آیه ۷

پیوستگی بین آیات قرآن وجود دارد و خیلی از معانی را ما از تک تک آیات نمیتوانیم بفهمیم، بلکه باید پشت سر هم بودن آیات قرآن را لحاظ بکنیم، ارتباط آنها را پیدا بکنیم و با پیدا کردن این ارتباط به عمق معنای آیه دسترسی پیدا کنیم، که این بحث خیلی مهمی است.

## التفات

کلمه التفات یعنی برگرداندن. «ثُمَّ التَفَّتْ إِلَىٰ أَصْحَابِهِ...»<sup>۱</sup> (در روایت) یعنی چهره اش را برگرداند به طرف اصحابش. کلمه التفات در لغت یعنی برگرداندن یا برگشتن به طرف چیزی. در اصطلاح تفسیر التفات این است که شما دارید با فعل غایب صحبت می کنید، یک وقت وجهه خطاب را عوض کنید بیاپید به حالت مخاطب. سوره «حمد» را ملاحظه بفرمایید:

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ »<sup>۲</sup> این حالت غیبت دارد. ستایش برای خداست. خطاب نسبت به خدا. نمی گوئیم ستایش مال توست ای خدا. نمی گوئیم «الْحَمْدُ لَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ» یا (لَكَ الْحَمْدُ) که نمی گوئیم، می گوئیم «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» او رحمان و رحیم است. «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» تا اینجا، حالت خطاب مغایب است یک دفعه لحن خطاب عوض می شود از حالت غیاب و غیبت به حالت خطاب

التفات در لغت به معنای روی برگرداندن است و در اصطلاح یعنی این که شما با فعل غائب صحبت می کنید یک وقت وجه خطاب را از غائب به مخاطب تبدیل کنید

۱- الفقیه ج ۱ ص ۱۷۹\_ وسائل الشیعه ج ۳ ص ۷۹۹

۲- حمد آیه ۱ و ۲ و ۳

نتیجه التفات  
زیبایی و بلاغت و  
رساتر شدن کلام  
قرآنی است

برمی گردد: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»<sup>۱</sup>؛ فقط تو را عبادت می کنیم و از تو کمک می خواهیم که تا آخر سوره دارد به این شیوه، التفات می گویند ممکن است در ادبیات فارسی ما زیاد مرسوم نباشد، خیلی مورد استعمال و استفاده نباشد. اما در قرآن کریم التفات های زیادی است، اهدافی را هم دنبال می کند، اهداف متفاوتی است که نتیجه همه آنها زیبایی و بلاغت و رساتر شدن کلام قرآنی است. می دانید فعل در زبان عرب سه قسمت دارد. شش تا صیغه اول را صیغه های مغایب، شش تا صیغه دوم را صیغه مخاطب گویند، آن دو تا صیغه آخر را متکلم گویند، متکلم وحده و متکلم مع الغیر. در سوره «اسراء» آیه اول قسمت صدر آیه مغایب است، به صورت غیابی است، قسمت ذیل و انتهای آیه یک وقت برمی گردد به حالت متکلم، «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ...»<sup>۲</sup> اسری فعل باب افعال صیغه اول است. اولین صیغه غایب فعل ماضی است. منزّه است خدایی که برد بنده اش را «... لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ...»<sup>۳</sup> تا اینجا به صورت غایب است، باید طبیعتاً بعدش می گفت: «لَيْلِيَّة» بنده اش را برد تا نشانش بدهد ولی می گوید: «... لَيْلِيَّة...» تا نشانش بدهیم، یک وقت از حالت غیبت به حالت متکلم درمی آید. باید می گفت: منزّه است خدایی که بنده اش را در شبانگاهی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی برد که اطرافش را مبارک کرد، تا نشانش بدهد آیاتش را، ولی

۱- حمد آیه ۵

۲- اسراء آیه ۱

۳- همان

می فرماید: منزه است خدایی که بنده اش را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد تا نشانش بدهیم، به این می گویند التفات. هدف از التفات در این آیه چیست؟ «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ آلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً»<sup>۱</sup> ترجمه آیه این می شود: ما به موسی کتاب دادیم و آن را هدایت برای بنی اسرائیل قرار دادیم (به صورت جمع) که غیر من را وکیل نگیرید. یک دفعه از جمع به فرد می آید، متکلم مع الغیر به متکلم وحده می آید و نمی گوید (غیر ما را) می گوید (من را). مفردش می کند. نمونه دیگرش در سوره «یونس» است، خیلی در قرآن انصراف زیاد است، ممکن است کسی که با این فن آشنا نباشد تا به التفات می رسد احساس کند، قرآن یک حالت دور از بلاغت دارد. در زبان فارسی و در خیلی از زبان های زنده دنیا اصلاً این التفات معنا ندارد ولی عرب این را زیبا می داند و زیبا احساس می کند. مهم این است که ما با شیوه های ادبی بیان عرب آشنا شویم و متوجه شویم که از این روش ها برای چه استفاده می کنند؟ «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ...»<sup>۲</sup> تا اینجا خطاب است و می گوید: خدا شما را در خشکی و دریا سیرتان می دهد تا زمانی که شما در کشتی باشید... بعد قاعدتاً باید می گفت: «وَجَرَيْنَ بَكْمَ بَرِيحٍ طَيِّبَةٍ» و شما را با باد ملایمی روان می کند ولی می بینیم یک دفعه ضمیر را به حالت غیاب و غیبت می گرداند و می گوید «...جَرَيْنَ بِهِمْ...» معنای آیه این جووری می شود؟ دقت کنید اگر به صورت تحت اللفظی ترجمه شود یک ناهمگونی

۱- اسراء آیه ۲

۲- یونس آیه ۲۲

نسبت به ادبیات فارسی احساس می شود که بالعکس در زبان عرب از شیوه های بیانی زیبا به حساب می آید. اوست خدایی که شما را در دریا و خشکی روان می کند تا زمانیکه شما در کشتی هستید. آنگاه باد ملایمی آنان را به پیش می برد. باید بگویید شما را پیش ببرد می گوید آنان را «...جَرَيْنَ بِهِمْ...» نمی گوید «بِکُمْ» به این می گویند التفات از حالت مخاطب به حالت مغایب. خوب، هدف از این التفات چیست؟ علامه طباطبایی می گوید: اینجا التفات بدین جهت است ... باید حتماً این فن را بدانید. فن التفات در تفسیر چه هست؟ چه اهدافی را دنبال می کند؟ اینجا ظاهراً به خاطر یک مقدار رعایت طرف مقابل است، (قرآن حتی آنجایی هم که لعنت می کند با ادب لعنت می کند و بی ادب نیست. قرآن طعنه هم که می زند با ادب و بجا می زند ولی معمولاً وقتی خطاب را بخواهد عمومی کند خیلی رعایت می کند، مثل همین سوره جمعه، می توانست همان اول تَشْرَ بزند و بگوید این چه کاری بود که کردید؟ خدا به تسبیح شما نیاز ندارد، همه آسمان ها و زمین مرا تسبیح می کنند بعد هم تهدید را صریح کند و بگوید حواستان باشد، بزودی یک قوم دیگری بجای شما می آورم که دیگر پشت سر پیامبر را خالی نکنند، سرنوشت شما هم دارد مثل یهود می شود. می توانست تند بگوید اما خیلی آرام و ملایم این حرف ها را زد بدون اینکه طرف مخاطب بدش بیاید و زده شود و ضمناً درس عبرت هم بگیرد). در آیه بالا می خواهد یک نقطه ضعف را گوشزد کند، می گوید: شما وقتی در کشتی نشستید تا زمانیکه آرامید و راحتید یاد خدا نیستید، به محض اینکه کشتی تان گرفتار طوفان و گردباد و اینها شد، این دفعه به یاد خدا می افتید. این یک نقطه ضعف است،

نقطهٔ ضعف را چه طوری می‌خواهد یادآور شود؟ به صورت خطایی بگوید یک کم تند می‌شود. می‌بینیم از همان اول خطاب را می‌آورد، تا زمانی که می‌رسد به نقطه ای که می‌خواهد شروع به بیان ضعف کند، لحن را به حالت غیبت بر می‌گرداند. ما خودمان هم گاهی وقت‌ها این مورد را استفاده می‌کنیم. مثلاً در مناظره و مناقشه ای که بین ما با شخص دیگری هست، شخص سومی هم دارد گوش می‌دهد، می‌گوییم: آقا این‌طور می‌گویند. خودش اینجا ایستاده ولی به حالت غیبت، در موردش سخن می‌گوییم نه به حالت خطاب و رو در رو. در سورهٔ «اسراء» علت التفات اولی همان آیهٔ اول، قدرت نمایی است. منزّه است خدایی که بنده اش را شبانگاهی از مسجدالحرام به مسجد الاقصایی آورد که اطرافش را مبارک گردانید (یعنی اطراف مسجد الاقصی را) برای اینکه آیات خود را به او بنمایانیم.<sup>۱</sup> علامه طباطبایی<sup>(ه)</sup> می‌گویند: اینجا می‌خواهد قدرت نمایی کند «... لِنُرِيَهُ» مخاطب احساس می‌کند خدا از موضع قدرت حرف می‌زند، تا نشان بدهیم به پیامبر، ذهن مخاطب یک دفعه احساس هیمنه می‌کند. پس معلوم می‌شود هدف التفات در اینجا قدرت نمایی، هیمنه نمایی و نشان دادن توان کامل و قدرت لایزال الهی است. در آیهٔ بعدی که می‌فرماید، اول با لفظ مع‌الغیر و جمعی می‌گوید، متکلم مع‌الغیر یعنی متکلم جمعی، بعد آخرین قسمت «... أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً»<sup>۲</sup> به صورت مفردش می‌کند این

---

۱- اسراء آیه ۱

۲- اسراء آیه ۲

هم دلیل دیگری دارد. ببینید «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ»<sup>۱</sup> نگفت «آتیت» من دادم، می گوید: ما دادیم به موسی کتاب را «... وَ جَعَلْنَا هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ...»<sup>۲</sup>؛ ما قرار دادیم این را هدایت برای بنی اسرائیل. نمی گوید «جَعَلْت» من قرار دادم، ولی آخر آیه می گوید: «...أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلاً»؛ غیر من را وکیل نگیرید، دیگر نمی گوید «مِن دُونِنَا»؛ غیر ما را. هر سه را ضمیر جمع نمی آورد، آخری را مفرد می آورد اختصاص می دهد به خود خدا.

اینکه چرا در قرآن بعضی از چیزها جمع آمده، مثلاً «خَلَقْنَا» گفته «خَلَقْت» نگفته، «جَعَلْنَا» گفته، «آتَيْنَا» گفته: ما عطا کردیم نگفته من، ما نازل کردیم نگفته من، ما خلق کردیم نگفته من، علتش چیست؟ نظر علامه طباطبایی<sup>(ره)</sup> این است که بعضی از افعال خدا واسطه دارد مثل خلقت، مثل نزول آیات توسط پیک وحی، توسط روح، آیات رانازل می کند. در این جا به اعتبار واسطه ها جمع آورده و می گوید ما نازل کردیم یعنی خدا و وساطت فرشتگان اما آنجا که واسطه نیست، اختصاص به خودش داده است. دیگر معنا ندارد بگویید به خدا و فرشتگان توکل کنید. «...أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي»؛ غیر من، هیچ کس را وکیل نگیرید. این را مفرد کرده، اختصاصی اش کرده است. پس معلوم می شود علت التفات در اینجا یک ضرورت توحیدی است پس ما نمی توانیم یک قاعده ای طرح کنیم بگوییم که مراد از التفات یک ضابطه کلی است، اهداف متفاوتی را ممکن است دنبال کند که ما باید اینجا خودمان آن را بفهمیم. اینجا دیگر ذوق است، این ذوق است که می تواند

منظور از افعالی  
که خداوند با  
ضمیر جمع آورده  
این است که خدا  
این افعال را با  
واسطه انجام داده  
است

۱- اسراء آیه ۲

۲- همان

این را بفهمد. ذوق ادبی، ذوق معنوی، الهام الهی و طهارت باطنی اینجا به کار می آید. دیگر اینجا قانون و قاعده ندارد. اینکه علامه<sup>(ده)</sup> می فرمایند اینجا «لِئْرِیَه» می خواهد قدرت نمایی بکند، آدم احساس سطوت و قدرت و عزت الهی در وجودش ایجاد می شود با این التفات، این دیگر یک چیزی است که باید با ذوق سلیم و فهم دقیق و بصیر و باطن پاک فهمید. التفات: زمانیکه قرآن دارد به صورت مخاطب صحبت می کند، یک دفعه لحن را به مغایب می گرداند، دارد به صورت مغایب صحبت می کند، یک وقت لحن را به صورت مخاطب می گرداند مثل سوره «حمد» که نصف اول آن به حالت غیابی است و نصف دومش یک وقت خطاب می کند به خدا، حالت خطابی پیدا می کند. این شیوه را التفات گویند، التفات در قرآن زیاد است، شاید اگر شما بگردید، دوپست تا سیصد مورد این روش در قرآن به کار رفته، هر کدام هم یک هدفی در خور خودش را دنبال می کند.

• علم به سبب نزول آیات قرآن و ورود در فضای نزول در فهم قرآن بسیار مؤثر است.

وقتی می گوییم سبب نزول، یعنی بعضی از آیات قرآن سببی برای نزول نداشتند، همین طوری نازل شدند، یعنی واقعه ای رخ نداده. در یک حالت عادی یک وقت آیه ای نازل شده است. اما نزول بسیاری از آیات قرآن به واسطه یک واقعه ای نازل شد. مثلاً آیاتی که در جنگ احد نازل شد و مؤمنان را سرزنش می کرد که در سوره «آل عمران» آمده، سبب نزولش تخلف مؤمنان از دستورات پیامبر در جنگ احد بوده است یا آیاتی که در وصف مؤمنان در بدر صغری شد، بعد از جنگ احد، سبب نزولش این بود که مؤمنان

علم به سبب  
نزول آیات قرآن  
و ورود در فضای  
نزول در فهم  
قرآن بسیار مؤثر  
است



خیلی ناراحت بودند و به محض اینکه موقعیت پیش آمد خیلی خوش درخشیدند، دوباره آن آیات ملامت آمیز تبدیل شد به آیات مدح و ستایش «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ...»<sup>۱</sup> به این میگویند سبب نزول. یعنی یک واقعه ای اتفاق میافتد به دنبال آن واقعه، آیه ای نازل می شود. مثلاً معروف است می گویند که شراب خواری هنوز در بین مسلمانان کم و بیش رایج بود، آیات خیلی صریحی که تحریم کلی کند نازل نشده بود، اگر چه مسلمانان می دانستند در روش پیامبر و حتی پیامبران سابق همیشه شراب حرام بوده است (از اول بعثتشان)، ولی آیات خیلی کوبنده صریحی که محکم بگوید ممنوع، حرام و مطلقاً حرام نیامده بود. یک عده ای از مسلمانان رفته بودند خانه یکی از انصار یا مهاجرین می گساری کردند، بعد هم شیشه ها را زدند توی سر همدیگر و یک دعوای خونینی به راه انداختند و آبروریزی کردند، اوضاع مدینه خیلی متشنج شد، زمینه نزول آیات تحریم صریح فراهم شد.

حتی می گویند خلیفه دوم دستی به دعا بلند کرد و گفت که «اللَّهُمَّ بَيِّنْ لَنَا بَيَاناً شَافِئاً فِي الْخَمْرِ»<sup>۲</sup>؛ خدایا یک بیان کفایت کننده شفا دهنده ای در مورد شراب برای ما بفرست، تکلیف را بدانیم چیست؟ آیه ۹۰ سوره «مائده»<sup>۳</sup> نازل شد. آنجا صریحاً و نصاً آن را رجز و پلیدی از

۱- آل عمران آیه ۱۷۲

۲- فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۷۷

۳- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

عمل شیطان شمرد و نهی کرد. می‌گوییم سبب نزول این آیه فلان جریان بوده است. دانستن این جریان بسیار مهم است. خیلی مهم است یعنی می‌آییم در فضای نزول، می‌فهمیم آن فضایی که این آیات در آن نازل شده چه فضایی بوده؟ بعد راحت می‌توانیم معنای آیه را بفهمیم.

مثال:

«إِنَّ الصَّافِيَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...»<sup>۱</sup>؛ هر کس حج و عمره به جا آورد اشکالی ندارد که به صفا و مروه هم طواف کند.

شما الآن چه برداشتی می‌کنید؟ بنده از شما یک سؤال فقهی می‌کنم. طبق این آیه سعی صفا و مروه واجب است یا جایز؟ ما مفهوم جواز را می‌فهمیم. ببینید یک بار دیگر ترجمه می‌کنم، می‌فرماید: صفا و مروه از شعائر الهی است، اشکالی ندارد هر که حج خانه خدا گذاشت، طواف صفا و مروه را انجام دهد. (یعنی می‌تواند) نگفته که باید انجام دهد. الآن برداشت شما از این آیه این است که سعی صفا و مروه، جزء ارکان حج است، اگر کسی انجام ندهد حجش مشکل پیدا می‌کند، اینجا می‌گوید که می‌تواند انجام دهد. شما هم برداشت جواز می‌کنید، برداشت وجوب نمی‌کنید اما من اگر جریانش را بگویم خواهید فهمید که اصلاً این آیه چه مطلبی را می‌خواهد بگوید. می‌دانید اعمال حج آموزشش از حضرت ابراهیم بلکه قبل از ابراهیم<sup>(ع)</sup> بوده، منتها بت پرستان مراسم شرک آمیز را با آن مخلوط کرده بودند. این اعمال قبل از اسلام هم بوده، چون آیین ابراهیمی

بوده، ابراهیم بنیانگذاری کرده بود. نسل به نسل گشته بود، به مرور زمان و به هر حال با انحرافات فکری و بت پرستی مخلوط شده بود. سعی صفا و مروه قبل از اسلام هم بوده، بیتوته در منا بوده، بیتوته در عرفات هم بوده، همه اینها بوده است. اما مردم یک سری مراسم دیگر مثل بت پرستی و خود بت ها را آورده بودند در خانه و مراسم آن از جمله همین سعی صفا و مروه را انجام می دادند. بتی در مروه بود و بتی در صفا. ابتدا اینها بت نبودند، دوتا مجسمه بودند، دو تا پیکره بودند. مردم معتقد بودند و می گفتند که این یک زن و مردی بودند که در طواف مرتکب گناهی شدند، مثلاً دست به دست همدیگر رساندند و خداوند هر دوی آن ها را به سنگ تبدیل کرد که عبرتی برای دیگران باشند. مردم هم آورده اند یکی را در کوه صفا نصب کرده اند و یکی هم در کوه مروه، که وقتی طواف می کنند ببینند و عبرت بگیرند. کم کم نسل های بعدی یادشان رفته بود که جریان این ها چه بوده، فکر کردند که این ها معبودند و باید پرستیده شوند تا می رسیدند به صفا دستی به بت «اساف» می کشیدند، می رسیدند به مروه دستی به بت «نائله» می کشیدند و این ها را تقدیس می کردند. در سال هفتم بعد از جریان صلح حدیبیه، مسلمان ها که وارد مسجدالحرام شدند همانطور که قرآن پیشگویی کرده بود و محقق شد، طواف بیت را که انجام دادند رسیدند به سعی، یک عده ای تردید کردند و گفتند این جزء رسم های شرک آمیزی است که مشرکان اضافه کردند، این جزء حج نیست و یک عده ای هم گفتند که هست. مانده بودند که حالا می توانیم این سعی صفا و مروه را انجام دهیم یا نمی توانیم انجام دهیم؟ مجاز است انجام این یا مجاز نیست؟ آیه

نازل شد مجاز است. خوب این چه منافاتی با وجوب دارد؟ هیچ منافاتی با وجوب ندارد چون گاهی وقت ها، طرف توهم ممنوعیت دارد اینجا خدا می گوید نه ممنوع نیست. مثلاً یک کسی به ذهنش رسیده که در ماه رمضان روزه حرام است. خوب یک کسی بخواهد به او مسئله یاد دهد می گوید: نه، آقا، روزه رمضان جایز است این دلیل نمی شود که روزه رمضان واجب نمی باشد. پس می بینیم وقتی در فضا قرار گرفتیم ما این بار معنای آیه را بهتر می فهمیم بلکه گفته: «... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ...»؛ اشکالی نیست که طواف کند، سعی صفا و مروه هم انجام دهد ولی مرادش این نیست که جایز است و منافاتی هم با بحث وجوب ندارد.

آیه دوم سوره «کافرون» است، من سوره را می خوانم، شما برداشت خودتان را در ذهنتان نگه دارید، بعد جریانی که سوره به خاطرش نازل شده را عرض می کنم. ببینید، کاملاً متفاوت می شود.

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»<sup>۱</sup>؛ بگو ای کافران نمی پرستم آن چه را عبادت می کنید، شما هم نمی پرستید آن چه را من عبادت می کنم و من باز نمی پرستم معبودان شما را و شما معبود مرا نمی پرستید.

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»؛ دین من از آن خودم و دین شما از آن خودتان.

---

۱- بقره آیه ۱۵۸

۲- کافرون آیه ۱

برداشت اولیه، بدون دانستن فضای نزول از آیه و از سوره این است که آزادی دین. هر کس هر دینی می خواهد داشته باشد. به قول معروف عیسی به دین خود، موسی هم به دین خود. کسی به کسی کاری ندارد کماینکه دیدید بعضی از این کسانی که بدون تحقیق و تنبه و تسلط در آیات قرآن دست می برند، از این سیاسیونی که خیلی با قرآن هم دمساز نیستند و تخصصی در مباحث قرآنی ندارند، گاهی وقت ها این آیات را استخدام می کنند برای اینکه حرف های سیاسی خودشان را بزنند، در حالیکه غافلند از معنای آیه. اصلاً فضای نزول را درک نکردند. فضای نزول آیه را نمی دانند. آن جوی که آیات در آن نازل شده را به آن احاطه ندارند بنابراین معنای آیه را بد می فهمند بعد می آیند و می گویند: شما بحث ارتداد را از کجا آوردید؟ اینکه با این آیه منافات دارد. شما از کجا می گویند که مثلاً سلمان رشدی محکوم به اعدام است؟ از کجا می گویند شخص مرتد باید اعدام شود؟ حالا مرتد شرایطی دارد. آنقدر اسلام موانع گذاشته که معمولاً چنین چیزی اتفاق نمی افتد. قبل از اینکه به اجرای حکم برسد، رد می کنند، توجیهش می کنند، تأویلش می کنند ولی در بعضی جاها هم دیگر چاره ای نیست اما این آیات خیلی آن مسئله را تأیید نمی کند. حالا ببینیم علت نزول آیات چه بود؟ یک عده ای از کافران دیدند پیامبر تسلیم خواست آنها نمی شود و هر تهدیدی، تطمیعی، فایده ای ندارد گفتند: شما دست از این دینت بر نمی داری، بر ندارد. ما هم کسی نیستیم که تسلیم تو شویم. بیا یک معامله ای می کنیم. یک سال ما می شویم مسلمان خالص و درست و می آییم نماز می خوانیم و روزه می گیریم و پشت سر تو اقتدا

می کنیم به شرطی که تو هم یک سال حداقل دست از بدگویی بتان ما برداری و دینت را تعطیل کنی، دوباره سال که تمام شد دوباره ما مسلمان می شویم و مسجدها پر می شود و هم شما راحتی و هم بالاخره خوشحالیم که یک امتیازی از شما گرفتیم. به نظر شما اگر یک کسی آمد شما به او گفتید دو دو تا می شود چهار تا. ثابتش هم کردید به همین بدهت. او هم یک پایی، عالماً و عامداً گفت: نه، آقا ما یک مصالحی داریم که نمی توانیم بگوییم چهار تا، چاره ای نداریم و باید بگوییم پنج تا. هر چه شما دلیل آوردید او تسلیم نشد، شما هم که آدمی نیستید که عقلتان را زیر پا بگذارید و بگویید خیلی خوب، دو دو تا می شود پنج تا. این بیاید بعد از چند سال دعوا و منازعه به شما بگوید که آقا یک سال من می گویم چهار تا، شما هم بگو چهار تا. یک سال شما بگو پنج تا من هم می گویم پنج تا. حالا دو دو تا خیلی مشکلی ایجاد نمی کند، یک کسی یک دندگی می کرد می گویم اشکالی ندارد دو دو تا بیست تا، اصلاً قابلی ندارد صد تا. ولی یک وقتی مصالح انسان هاست و نمی شود قبول کرد. یک وقت آقا می خواهد بدیهیاتی که دارد مصلحت انسان ها را رقم بزند، همه را زیر پا بگذارد و جامعه انسانی را به ورطه کفر و شرک و جهالت فرو ببرد، این که نمی شود تسلیم شد بگوییم آقا هر چه شما می فرمایید. به نظر شما این آدم عنود لجوج جوابش چیست؟ جوابش این است که آقا تو بگو پنج تا، تا آخر هم به همان پنج تای خودت باش، من هم می گویم چهار تا. «لَکُم دینکم و لَی دین». این کجایش معنای آزادی دین است؟ عیسی به دین خود، موسی به دین خود؟

## آیات مطرح شده در جلسه پنجم:

- ۱- « إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا » (احزاب آیه ۶۴)
- ۲- « بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ » (توبه آیه ۱)
- ۳- « كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » (مطففين آیه ۱۴)
- ۴- « لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ » (واقع آیه ۷۹)
- ۵- « إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا » (نساء آیه ۱۷)
- ۶- « وَكَانَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كَفَّارٌ أُولَئِكَ أَغْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا » (نساء آیه ۱۸)
- ۷- « يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ » (جمعه آیه ۱)
- ۸- « هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ » (جمعه آیه ۲)
- ۹- « وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (جمعه آیه ۳)
- ۱۰- « ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ » (جمعه آیه ۴)
- ۱۱- « قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » (جمعه آیه ۶)
- ۱۲- « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ » (جمعه آیه ۹)

۱۳- « وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا قُلُوبَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنْ

التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ » (جمعه آیه ۱۱)

۱۴- « وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ »

(بقره آیه ۲۸۱)

۱۵- « وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَتُودُونَنى وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا

أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ » (صفا آیه ۱۵)

۱۶- « وَ لِلَّهِ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِى الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا » (نساء آیه ۱۲۶)

۱۷- « هُوَ الَّذى أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ

السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا » (فتح آیه ۴)

۱۸- « وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَفْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ

دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوًّا لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ

مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا » (نساء آیه ۹۲)

۱۹- « وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ »

(مائدة آیه ۳۸)

۲۰- « سُبْحَانَ الَّذى أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذى بَارَكْنَا

حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ » (اسراء آیه ۱)

۲۱- « وَ إِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَغْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِغْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَ الصُّلْحُ

خَيْرٌ وَ أَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تَحْسَبُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا » (نساء آیه ۱۲۸)



- ۲۲- « وَ إِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَ كَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا » (نساء آیه ۱۳۰)
- ۲۳- « وَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَ إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا » (نساء آیه ۱۳۱)
- ۲۴- « إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » (زمر آیه ۷)
- ۲۵- « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » (حمد آیه ۱ و ۲ و ۳)
- ۲۶- « إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ » (حمد آیه ۵)
- ۲۷- « وَ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ آلَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً » (اسراء آیه ۲)
- ۲۸- « هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن لَّا نَجَّيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ » (يونس آیه ۲۲)
- ۲۹- « الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أُجْرٌ عَظِيمٌ » (آل عمران آیه ۱۷۲)
- ۳۰- « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » (مائده آیه ۹۰)

۳۱- «إِنَّ الصَّغَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا  
وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» (بقره آیه ۱۵۸)

۳۲- «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» (کافرون آیه ۱)

## احادیث مطرح شده در جلسه پنجم:

- ۱- امیرالمؤمنین علی<sup>(ع)</sup>: «البُخْلُ جَامِعٌ لِمُتَّسَوِيِّ الْعُيُوبِ» (مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۹)
- ۲- امیرالمؤمنین علی<sup>(ع)</sup>: «مَنْ أَيْقَنَ بِالْخُلْفِ جَادًا بِالْعَطِيَّةِ» (وسائل الشيعة، ج ۹، ص ۴۰۳، باب استحباب الصدقة في الليل)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه ششم (۱۳۸۵/۸/۱۷)

آخرین نکته برای فهم یک آیه قرآنی یا فهم اغراض یک سوره، دانستن این مطلب که آن سوره مکی است یا مدنی، ضروری است. یعنی قبل از هجرت و در مکه نازل شده که به آن می‌گوییم مکی و یا بعد از هجرت و در مدینه نازل شده که به آن می‌گوییم مدنی. ممکن است بگویید مگر چه فرقی دارد که آیه یا سوره مکی باشد و یا مدنی؟ ما اگر مکی بودن یا مدنی بودن سوره قرآن را بشناسیم خیلی از معضلات را می‌توانیم حل کنیم و خیلی از مفاهیم و معارف قرآن را بهتر می‌توانیم بفهمیم، و به صحت بعضی از شأن نزول‌ها می‌توانیم پی ببریم.

• مثال اول: آیات آخر سوره نحل<sup>۱</sup>

آیات آخر سوره نحل خطاب به پیامبر گرامی می‌فرماید که: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ...»؛ اگر خواستید مجازات کنید، مؤاخذه کنید، عقوبت کنید، به اندازه ای عقوبت کنید که ضربه و صدمه دیدید و اگر صبر کنید، برای صابران خیلی بهتر است. بعضی در کتب تفسیرشان نوشته‌اند که پیامبر گرامی اسلام وقتی حضرت «حمزه سید الشهداء» را به آن صورت مُثله شده دید، با آن سینه پاره شده که کبد ایشان را بیرون آورده بودند مواجه شد، بسیار خشمگین شد و عهد کرد که: اگر من بر قریش دست پیدا کنم هفتاد نفر از آن‌ها را مُثله خواهم کرد.

برای فهم اغراض  
یک سوره  
دانستن مکی یا  
مدنی بودن سوره  
ضروری است

<sup>۱</sup>- نحل آیه ۱۲۶

(مثله کردن یک عملی است که در جاهلیت مرسوم بود و وقتی می خواستند از کسی انتقام بگیرند، دست و پا و گوش و بینی او را می بریدند تا بمیرد، به این می گفتند: مُثله کردن، یعنی قطعه، قطعه کردن. در روایات از حضرت «امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup>» نقل شده است که: «إِتَاكُمْ وَالْمُثَلَّةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ!»؛ بپرهیزید از مثله کردن کسی حتی اگر سگ هار باشد ( نه تنها انسان را، بلکه سگ هار را هم مثله نکنید)). بعضی از مفسرین در کتبشان آورده اند که «پیامبر<sup>(ص)</sup>» وقتی این حرف را زد، فوراً پیک وحی نازل شد و این آیات را آورد که ای رسول ما اگر می خواهید مجازات هم بکنید به اندازه مصیبتی که دیدید مجازات بکنید، بیشتر نه و اگر صبر کنید بهتر است. ظاهراً این شأن نزول با این آیه مناسبت دارد. انسان در نگاه اول که می بیند بدون تأمل می پذیرد اما وقتی یک مقدار تأمل می کنیم در اخلاق کریمه پیامبر<sup>(ص)</sup>/وَلَا : صبری که پیامبر در همان جنگ احد کرد، دندانهایش شکست، صورتش خونین شد و چنان سنگ بر صورت پیامبر زدند که بر آمدگی های کلاهخود بر گونه پیامبر فرو رفت ولی حاضر نشد آن ها را نفرین کند. ثانیاً: توجه به این نکته که اصلاً مثله کردن در اسلام و شریعت اسلامی جایز نیست و حرام است، چه طور ممکن است که پیامبر اسلام عهد کند که من هفتاد نفر را مثله می کنم به خاطر یک نفر (حمزه)<sup>(ع)</sup>، پیامبری که حتی قاتل حضرت حمزه را هم بخشید. از همه این ها که بگذریم یک مشکل بزرگ در این داستان وجود دارد که مانع پذیرش آن می شود. شما می دانید که جنگ

احد در سال سوّم هجرت اتفاق افتاد و سوره نحل از سوّر مکی است، تمام مفسّرین اتفاق نظر دارند که سوره نحل در مکه نازل شده، تماش در مکه نازل شده، هیچ کس ادعا نکرده که مثلاً یک آیه در مدینه نازل شده است ولی ما می دانیم چندین سال، قبل از اینکه واقعه احد رخ بدهد این سوره نازل شده بود و دروغ است این داستان. یعنی شما با دانستن مکی یا مدنی بودن سوره به راحتی کشف کردید که این داستان دروغ است و داستان پردازی شده.

چه طور ممکن است چنین پیامبری هفتاد نفر را که دخالتی در کشتن حمزه نداشتند بکشد، آن هم به صورت مثله ای که در شریعت اسلام جایز نیست و رهبران ما نهی کرده اند، این شکلی اعدام بکند آن هم به خاطر حمزه؟! آن پیامبری که تمام دشمنانش را بخشید. بعد یک عده از منحرفین مغرض و مخالفین اسلام این ها را مطرح کنند و بگویند: ببینید اسلام دین خشونت و زور بوده. من کم دارم به این نتیجه می رسم که حتی آن قضیه گردن زدن یهود خیبر هم ساختگی باشد کما اینکه آقای دکتر سید جعفر شهیدی به طور قاطع گفتند: دروغ است و پیامبر اسلام هرگز این کار را نکرده است. چه طور ممکن است ما قبول کنیم پیامبری که مشرکان را بخشید این کار را کند. می دانید اسلام برای موجودیت شرک هیچ ارزشی قائل نشده. سوره براءت برای همین نازل شده، اما موجودیت اهل کتاب را به نحو مشروط پذیرفته، به شرطی که جزیه بدهند، توطئه نکنند، یک مالیاتی بدهند در ازای حفظ جانشان، مالشان، ناموسشان و زندگیشان. آن پیامبری که حتی ابوسفیان را بخشید، مشرکان خون آشام مکه را بخشید بیاید جلو هزاران زن و

کودک(زن و بچه هایشان که گناهی نداشتند) مردانشان را گردن بزند، آن هم به دست «علی بن ابی طالب<sup>(ع)</sup>؟! ما از اخلاق و رأفت پیامبر اسلام این را بعید می دانیم. اگر چه هر کار پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> کرده، خودش مبنای حقانیت است. اگر ثابت شد کاری را پیامبر<sup>(ص)</sup> کرده ما دیگر روی آن تشکیک نمی کنیم، تحلیل هم نمی کنیم، معلوم می شود آن کار یک مبنای وحی و یک مبنای عقلی درست داشته و کار درستی بوده. اما به نظر می رسد که این قصه هم شبیه قصه هولوکاست باشد یعنی یهودیان در ساختن قضیه هولوکاست همیشه ید طولائی داشتند. آن زمان با مظلوم نمایی اسلام را متهم کردند و چه بسا دستان یهود در کار بود که به پیامبر نسبت بدهند و مردمشان را در قرون بعدی از اسلام بیگانه کنند، کینه و کدورت را ادامه بدهند. کما اینکه بعد از جنگ جهانی قضیه هولوکاست را درست کردند و چقدر بهره برداری کردند. یکی از بهره برداریهای این است که تا الان سی میلیارد مارک از دولت آلمان غرامت گرفتند و دهها میلیارد مارک دیگر هم آلمان باید غرامت بدهد به خاطر این قضیه ساختگی و به خاطر همین قضیه ساختگی بود که مردم دنیا دست افسوس، تأسف و غصه برای همین ها به هم زدند و وقتی آمدند در فلسطین، گفتند اشکال ندارد این ها مصیبت دیده اند، بگذارید همین جا زندگی کنند و دیدید چه کار کردند، بعد بیایند به پیامبر اسلام نسبت دهند که پیامبر بر سر جنازه حمزه عصبانی شد و گفت: من هفتاد نفر را مثله می کنم. شما اگر بخواهید جلوی این حرف را بگیرید، یک نفر بیاید و بگوید این سند تاریخی و تفاسیر خودتان که گفتند: پیامبر شما این کار را کرده، خشونت داشته، ما چطور می توانیم این را رد

کنیم؟! اجواب می دهیم سوره «نحل» سوره ای است که چندین سال قبل از جنگ احد در مکه نازل شده و آقایی که ادعا کرده این سوره بر سر جنازه حمزه نازل شده، دروغ میگوید. چون او مدعی است که این سوره مدنی است در حالیکه این سوره مکی است. پس یک مفسر حتماً باید بداند که این سوره ای که می خواهد تفسیر کند، سوره ای است مکی یا مدنی و این مسئله بسیار مهمی است.

• مثال دوّم:

آقای «عبدالله بن زبیر» مدعی بود که سوره دهر مکی است. برای اینکه فضیلت اهل بیت را که در این سوره مطرح شده انکار کند. من اول مختصری از شخصیت عبدالله بن زبیر می گویم: او خیلی آدم بد چهره ای بود، حتی در بعضی از روایات خبر از آینده اش هم داده شده بود، پسر عمّه امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> بود، یعنی حضرت ابوطالب دائی زبیر بود. خود حضرت (ع) می فرماید: «ما زال الزبیر منّا أهل البيت حتّی نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشْتُوْمُ عَبْدَ اللَّهِ!»؛ زبیر از ما اهل بیت بود دائماً، تا پسر شومش عبدالله رشد کرد، از ما جدایش کرد. خیلی آدم پلیدی بود، حتی می گویند در جنگ جمل یکی از وسوسه گرانی که زبیر را کشید به میدان جنگ علیه علی<sup>(ع)</sup> همین عبدالله بود. به پدرش گفت: فکر نمی کردم این قدر از شمشیر علی بترسی. زبیر از دلاوران احد بود، از رزم آوران عرصه های جنگ و در خدمت رسول خدا بود. از معدود کسانی بود که در سخت ترین لحظات می ایستاد و دفاع می کرد. زبیر هم



عصبانی شد، شمشیر را برداشت و به لشکر علی<sup>(ع)</sup> حمله کرد. آنقدر هیبت داشت که لشکر را تا آخر شکافت. دوباره لشکر را شکافت و برگشت و هیچ کس را هم زخم نزد، به عبدالله گفت: این حمله، حمله ترسوها بود؟! عبدالله که می خواست پدرش را تحریک کند. گفت: چه فایده که کسی را زخمی نکردی و فقط حمله کردی؟ زبیر گفت: به خاطر تو که قرار نیست خودم را جهنمی کنم و بعد گذاشت و رفت، که آن حادثه تأسف بار پیش آمد. ای کاش آمده بود پیش حضرت علی<sup>(ع)</sup> و عذرخواهی کرده بود و این راه را نرفته بود. علی<sup>(ع)</sup> می فرماید: علت جدائی زبیر از ما او بود. مردم هم بیشتر به اعتبار زبیر و عایشه به این کار تن دادند و بیشتر هم زبیر، چون طلحه فرد خیلی مهمی نبود. زبیر با اهل بیت نسبت بیشتری داشت، عایشه هم که همسر پیامبر بود. این ها باعث شد که مردم فریب بخورند. عبدالله بن زبیر می گفت: سوره دهر مکی است. مفسران در سبب نزول سوره دهر گفته اند: حضرت امام حسن<sup>(ع)</sup> و امام حسین<sup>(ع)</sup> مریض شدند. پیشنهاد شد به حضرت علی<sup>(ع)</sup> که شما نذر کنید سه روز روزه بگیرید بچه هایتان خوب می شوند. اتفاقاً بچه ها خوب شدند و حضرت سه روز، روزه گرفتند و حضرت زهرا<sup>(س)</sup> هم سه روز روزه گرفتند. روز اول که خواستند افطار کنند، (یک سفره بسیار ساده ای گسترده شد)، مسکینی در زد، امیرالمؤمنین گفتند: کیست؟ گفت: مسکینم، غذا بدهید. حضرت گفتند: من غذا نمی خورم، حضرت زهرا<sup>(س)</sup> هم گفتند: غذای من را هم ببرید، به او بدهید (معلوم است غذا کم بوده یعنی اندازه خوراک یک نفر هم نبوده، اگر هر کدام به اندازه خوراک یک نفر داشتند وقتی حضرت علی<sup>(ع)</sup> غذا را می دادند کافی بود، معلوم است که سیر نمی شده که

حضرت زهرا<sup>(س)</sup> هم غذا را دادند، ایشان هم گفتند: غذای من را هم به او بدهید. افطاری ها را گذاشتند روی هم، آوردند و دادند به مسکین. مسکین دعا گویان رفت. فردا دوباره روزه شدند، باز هم جریان در افطار تکرار شد. عجیب است امتحان خدا، یتیمی آمد در زد. حضرت غذا را دادند، همسرشان هم غذا را دادند. روز سوم اسیری آمد که خود این کلمه اسیر قرینه ای است که این سوره مدنی است. مفسران گفته اند: روز سوم هم غذا را دادند و آن وقت غذایی از آسمان نازل شد. «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا. عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا. يُوفُونَ بِالْأَنْدَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا. وَيُطْعَمُونَ الْأَطْعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِأَتُرِيدَ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»<sup>۱</sup>

اگر ما بگوییم این آیات در مکه نازل شده به نظر شما چه مشکلی پیش می آید؟ اگر این آیه در سال هفتم بعثت نازل شده باشد یعنی شش سال قبل از هجرت. هنوز آن زمان حضرت زهرا<sup>(س)</sup> دختر بچه کم سنی بودند و علی بن ابی طالب<sup>(ع)</sup> پانزده الی شانزده سال بیشتر نداشتند، خانه ای نبوده، حسن و حسینی نبودند. بنابراین آن کسی که ادعا می کند حسنین مریض شدند و حضرت علی<sup>(ع)</sup> روزه گرفت و حضرت زهرا<sup>(س)</sup> روزه گرفت و غذا به مسکین و یتیم و اسیر دادند و بعد از دادن غذا به آن ها این آیات نازل شده، این دروغ می شود.

عبدالله بن زبیر از این که چرا این کرامت ها در شأن علی<sup>(ع)</sup> نازل شده ناراحت بود. جرأت هم نمی کرد که علناً بگوید که این ها دروغ است. زیرا او از تابعین بود. بعضی از شیوخ

بر خلاف ادعای عبدالله ابن زبیر که می گفت سوره دهر مکی است از قرائن موجود در این سوره پی به بطلان ادعای عبدالله می بریم

صحابه هنوز زنده بودند، می گفتند: ما خبر داریم این جریان بوده، دروغ نگو. برای این که خیلی مخفیانه و خزنده خاک بریزد روی این کرامت می گفت: من می دانم سوره دهر مگّی است، در حالی که همه مفسران شیعه و کثیری از مفسران اهل سنت به مدنی بودن این سوره اعتراف کردند و جالب این است که «آلوسی» یکی از مفسران اهل سنت میگوید: علت این که خداوند هر کجا از قرآن سخن از بهشت و نعمت های بهشتی گفته معمولاً به همسران بهشتی و حوریان بهشتی هم اشاره کرده اما اینکه در این سوره اشاره نکرده است به خاطر تکریم مقام و منزلت حضرت زهرا<sup>(س)</sup> می باشد، به احترام ایشان اشاره به آن ها نکرده است.

• مثال سوّم:

«الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»<sup>۱</sup>؛ کسانی که زکات نمی دهند و به عالم آخرت کافرند.

زکات در قرآن دو معنا دارد، با دو معنا به کار رفته. یکی، زکات یعنی دادن مال (به معنای انفاق مال) و دیگری به معنای زکات واجب، همان چیزی که حد نصاب دارد و در غلات اربعه (غلات چهار گانه) حیوانات سه گانه (انعام ثلاثه) و نقدین (طلا و نقره) با شرایط خاصش وجود دارد و باید به حاکم شرع پرداخت شود. خوب، حالا می خواهیم بدانیم در این جا در کدام معنا بکار رفته است. آیا مراد از زکات آن زکات واجب است یا مراد انفاق مال

آیه وجوب زکات  
در مکه نازل  
نشده بلکه در  
مدینه نازل شده  
است

مستحبی است؟ ما از قرینه خارجی می دانیم که حکم زکات در مدینه آمد یعنی در مکه زکات واجب نبود. مادامی که مسلمینی که در مکه بودند چیزی به عنوان زکات، به عنوان یکی از فروع ده گانه دین نازل نشده بود. بعد از هجرت پیامبر به مدینه حکم زکات هم آمد. چون سوره نمل سوره مکی است یعنی در مکه مکرمه نازل شده است، ما متوجه می شویم که مراد از این زکات، زکات واجب نیست. می پرسید حالا چه تبعه ای دارد؟! یکی از بحث هایی که بین فقها و مفسرین است که عده ای می گویند: عبادت بر کفار واجب است همچنان که بر ما واجب است مثلاً واجب است نماز بخوانند. میگویند: حالا اگر آمدند و نماز خواندند قبول است. می گوئیم: اول باید اسلام بیاورند و بعد نماز بخوانند. عده ای می گویند: فقط خداوند به خاطر کفرشان آن ها را به جهنم می برد، دیگر نمی گوید: هم کافر بودی و هم نماز نخواندی و هم روزه نگرفتی و هم حج نرفتی. حالا آن عده ای اول چه دلیلی دارند؟ این آیات در مورد کفار می فرماید: «لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»<sup>۱</sup>؛ این ها (کافران) زکات نمی دهند و به آخرت هم ایمان ندارند. گفته: آنها زکات نمی دهند یعنی واجب است بدهند ولی نمی دهند، پس معلوم است زکات بر کفار هم واجب است. این گروه این طوری استدلال می کنند. می گویند: زکات بر کفار هم واجب است، چون قرآن گفته: این ها زکات نمی دهند یعنی باید بدهند و نمی دهند، ما می گوئیم مراد از زکات، انفاق است. زکات واجب نیست. چرا؟ زیرا این سوره مکی است و

در مگه هم زکاتی واجب نبوده است. ما اگر بفهمیم این سوره ای که نازل شده مکی است یا مدنی، خیلی روی فهم ما اثر دارد.

• مثال چهارم:

یک آیه ای است در سوره «حجر» جزء چهارم قرآن که می فرماید: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ...»<sup>۱</sup>؛ برای جهنم هفت در است. «... لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ»<sup>۲</sup>؛ و از هر دری یک تعدادی از جهنمیان وارد می شوند یعنی همه آنها از یک در وارد نمی شوند. تقسیم می شوند، توزیع می شوند و هر کدام از دری وارد می شوند. یکی از آقایان مفسر یک داستان عجیب و رمان گونه ای نوشته است که وقتی این آیه نازل شد اصحاب نشسته بودند، رسول گرامی اسلام این آیه را خواند، اصحاب به هیجان آمدند، عده ای گریبان چاک کردند، سلمان گفت: ای کاش من مرده بودم و جنازه من را عقابان و کرکسان خورده بودند و این آیه به گوش من نخورده بود که این قدر بترسم. ابوذر گفت: ای کاش سال ها پیش مرده بودم و به این آیه نرسیده بودم که این قدر وحشت من را بگیرد. مقدار چیز دیگری گفت و هر کس چیزی گفت. بعد سلمان فارسی مأمور شد که بیاید منزل حضرت زهرا<sup>(س)</sup> و خبر نزول این آیات را برای حضرت بیاورد (بعد متأسفانه راوی یک تصویر خیلی زننده ای را از حضرت زهرا<sup>(س)</sup> درست کرده که حضرت چادری داشت که تعداد زیادی وصله داشت آن هم از لیف خرما، وصله پارچه ای هم نبوده، حضرت می خواسته چادرش را وصله کند

۱- حجر آیه ۴۴

۲- همان

پارچه نداشته به آن بزند. (لیف خرما یک چیز توری مانند است که از پشتش هم پیداست و بعد از چهار روز هم خشک می شود و نمی شود استفاده کرد) تصور کنید زنی که می خواهد الگوی همه جهان باشد با یک چادری که حدود یک مَن و نیم وزن آن است (از بس لیف خرما به آن وصله شده) را به سر کرده و توی کوچه آمده. حضرت سراسیمه آمدند و پرسیدند: یا اَبَتَا چه از آسمان نازل شده، حضرت آیه را خواندند. حضرت فاطمه<sup>(س)</sup> به صورت روی زمین افتادند، ضجّه زدند دوباره بلند شدند و سجده کردند. خوب، در حضور آن همه مرد نامحرم یک زن بخواهد سجده کند که حجم بدنش مشخص است، این که شرعاً اشکال دارد، حتی برای یک زن معمولی هم اشکال دارد. حالا چه طور حضرت فاطمه<sup>(س)</sup> این کار را کرد. می پرسیم سوره حجر کی نازل شده؟ کجا نازل شده؟ سوره حجر سال هفتم بعثت در مکه. می دانید بعثت چند مرحله داشت. یک مرحله آن حضرت به هیچ کس نگفت تا سه سال (علی بن ابیطالب، حضرت خدیجه و خودش، هیچ کس دیگر خبر نداشت)، سه سال که گذشت دستور آمد «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>۱</sup>؛ حالا خویشاوندانت را دعوت کن. پیامبر هم آن ها را جمع کرد و طبق آن جریانی که شنیده اید دعوتشان کرد. دوباره سه الی چهار سال که گذشت آیه نازل شد «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ...»<sup>۲</sup>؛ حال به آنچه مأموری بانگ برآور. معلوم می شود که این در سال هفتم بعثت بوده یعنی هفت سال از نبوت پیامبر گذشته بوده است هنوز ۶ سال مانده تا هجرت. در سال هفتم بعثت

---

۱- شعراء آیه ۲۱۴

۲- حجر آیه ۹۴

حضرت زهرا<sup>(س)</sup> چند سالشان بوده است؟ دو یا سه ساله بوده اند. اصلاً حضرت سلمان در مدینه ایمان آورد، سال چهارم یا پنجم هجرت بود که ایمان آورد. آن زمان سلمان کجا بوده؟ بدین گونه با دریافت مکی بودن سوره دروغ بودن داستان جعلی معلوم میشود.

البته من این ها را می خوانم یک وقت دلهره پیدا نکنید که ای داد و بیداد، نکند همه این ها بی اعتبار باشد. الحمدلله یک سنگ شوره‌های خیلی قوی آمدند و غلات را سنگشور کرده اند و من فقط دارم سنگ هایش را نشان می دهم، پس نترسید. آن گونی های خیلی پاک و زلال آن طرف گذاشته است. یک دانه سنگ هم در آن نیست. سنگشورش کرده اند. ما الحمدلله یک منابع خیلی زلالی مثل آب صاف داریم. ولی به شما بگویم که کتب حدیث بعضی هایش را نباید به این چشم نگاه کنیم که چطور «عَلَّامَه مجلسی» آن را نوشته ولی ما فهمیدیم که بعضی روایاتش اعتبار ندارد. عَلَّامَه مجلسی خیلی استاد بوده، در عصری که ایشان زندگی می کرده بعضی ها پیدا شده بودند و می گفتند: این حدیث که ضعیف است دورش بیندازید، این حدیث هم چون مرسل و مجهول است رهاش کنید. عَلَّامَه دید که اگر بالاخره این احادیث گم شود، کسی هم قسم نخورده که حدیثی که مرسل باشد حتماً دروغ است، حدیث مرسل قابل استفاده نیست. می گویند: این حدیث قطع شده و سندش دیگر قابل اعتماد نیست ولی مسلّم نیست که دروغ است. چه بسا دویست سال دیگر بگذرد و یک مفسّر تیزهوش و فرزانه ای پیدا شود که بتواند چند حدیث را کنار هم بگذارد و همان حدیث ضعیف را ثابت کند که درست است. پس نباید به دورش ریخت، یک جایی باید باشد که محفوظ بماند. ایشان آمد چند کتاب نوشت و این

به صرف بودن  
چند حدیث غیر  
معتبر در کتابی  
مثل بحار الانوار  
نمی توان حکم به  
غیر معتبر و غیر  
مستند بودن  
احادیث کل کتاب  
داد

احادیث را جمع کرد و ادعایش هم این نبود که هر چه من جمع کرده ام صحیح است. او هر چه پیدا کرد جمع کرد و یکجا کرد و گذاشتش در خزانه تا آیندگان ببینند، نقادان سخن و حدیث شناسان ببینند، تفکیک کنند و روی آن بحث کنند نه این که همین طور چیزی بگویند. مثلاً ایشان خودش در کتاب «مِرَاءُ الْعُقُولِ عَنِ أَخْبَارِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ» که مجموعه حدیثی است. گاهی وقتی حدیثی نوشته اند، در حاشیه، خود علامه می نویسد «هذا الحدیث متروک»<sup>۱</sup>؛ این حدیث متروک است. بین بزرگان کسی به آن استناد نمی کند یا این حدیث مجهول است، راوی آن معلوم نیست. خود علامه می گوید: این حدیث ضعیف است، این حَسَن است، این صحیح است و درجه آن را هم می گوید. خود علامه توجه داشته است، این طور نبوده که بعضی از تازه به دوران رسیده ها بگویند: علامه در بحارالانوار یک سری حدیث وارد کرده که اصلاً معلوم نیست از کجاست. هزار تا حدیث شناس الان هم که جمع شوند به اندازه علامه نمی شوند. دقت داشته باشید که بزرگان ما خیلی زحمت کشیدند، روایات را تنقیح کردند، پالایش کردند، از فیلترهای مختلف رد کردند، بدون سند قبول نکردند. دو نفر از اعیان شیعه و از علمای بزرگ حدیث شناس در قم بودند به نامهای «محمد بن احمد بن خالد» و «محمد بن احمد بن عیسی» بودند. منتهی محمد بن احمد بن عیسی تقریباً حالت مرجع دینی مردم قم را داشت و مردم اطاعتش می کردند و بقیه علما زیر نظر ایشان بودند، ایشان جلساتی داشت و حدیث می خواند،

---

۱- استبصار، ج ۱، ص ۲۲۰، باب فرائض السفر



شاگردانی داشت که از بغداد و از شهرهای مختلف ایران می آمدند، از کشورهای غیر ایران هم می آمدند و پای درسش می نشستند و ایشان احادیث مُسند را می خواندند، بعد می نوشتند، بعد دوباره می آمدند قرائت می کردند، می گفتند: ما می خوانیم، اگر اشکالی دارد شما رفعش کنید، بعد این را می بردند در دیارشان و می گفتند: ما این را برای شیخ خود قرائت کردیم یا شیخ ما املاء کرده و ما کلمه کلمه نوشتیم، این هم سندش، این هم مدرکش، این هم اجازه نامه از شیخمان. آن وقت مردم به آن ها اعتماد می کردند. چنین هم نبوده که مردم بگویند: این احادیث معلوم نیست به کجا بند است. نه خیلی هم معلوم است. این آقای محمد بن احمد بن خالد که از دوستان صمیمی محمد بن احمد بن عیسی بود و هر دو عالم مجتهد قوی پنجه ای در علم حدیث بودند. ولی محمد بن احمد بن خالد که چه بسا سال ها با این بزرگوار در یک کلاس نشسته بودند و در یک جلسه درس بودند و با هم همشاگردی بودند و حالا به سن کهولت رسیده بودند و زعامت را بر عهده داشتند، یک عادت داشت که احادیث ضعیف را هم می خواند، مثلاً می گفت: این حدیث مرسل است و در جلسه می خواند. چند بار محمد بن احمد بن عیسی به او پیغام داد که این کار را نکن و احادیث ضعیف را نخوان. ایشان برای خودش یک عقیده ای داشت، ( البته آیت الله سبحانی تأیید کردند این عقیده را و گفته اند: درست است، همان کاری که مرحوم علامه مجلسی به خاطرش بحارالانوار را نوشت. بالاخره دلیل نمی شود که چون ضعیف است ما نخوانیم. ممکن است بالاخره سند نداشته باشد ولی این حدیث واقعاً از پیامبر صادر شده چون همه این احادیث مرسل که دروغ

نیستند، بعضی هایشان واقعاً صادر شده). ایشان چند بار پیغام فرستاد به دوست عالمش که شما دیگر احادیث ضعیف را نخوان ولی ایشان توجه نکرد، می دانید چه کارش کرد؟ از قم اخراجش کرد و از قوم تبعیدش کرد و اصلاً ملاحظه نکرد که تو دوست و رفیق منی، سال ها در این شهر با هم زندگی کردیم، با هم، هم مباحثه بودیم، هم حجره بودیم، اصلاً ملاحظه اش نکرد، از شهر بیرونش کرد و کلاسش را هم تعطیل کرد، این قدر این قضیه برای محمد بن احمد بن خالد سخت آمد که دق کرد و مُرد و می گویند: همین محمد بن احمد بن عیسی پشت جنازه اش گریه می کرد. یعنی این قدر علمای ما زحمت کشیدند، روی سند حدیث دقت کردند، فقط از سه تا از محدثین بنام احادیث فاقد سند را قبول کردند. یکی از آن ها «محمد بن ابی عمیر» بوده، این هم به خاطر این بود که سی هزار حدیث با سندهای مربوطه به املائی امام نوشته بود. «مأمون الرشید» فهمید و دستگیرش کرد، در زندان به قدری شکنجه شد که جای احادیث را بگوید، جایی که پنهان کرده، و او لو نداد، فقط هم به خاطر سندهایش. چون خود احادیث همه را حفظ بود، کتک ها را خورد. متأسفانه وقتی آزاد شد رفت دید همسرش آن ها را جایی گذاشته که آب رفته و همه را خراب کرده. مجبور شد که احادیث را خودش بنویسد و این که از چه کسی نقل شده و این حدیث از کجا بوده؟ یادش رفت ولی خودش می دانست که این احادیث و این مرسل ها همه اش مسندند. لذا محدثین می گویند: احادیثی که محمد بن ابی عمیر گفته و به سند خودش نقل کرده در حکم حدیث صحیح است و از امام صادر شده است. دو محدث دیگر هم این مرتبه را دارند. به آن ها اصحاب اجماع می گویند یعنی این قدر این

احادیثی که توسط محمد بن ابی عمیر روایت شده با اینکه سند ندارد ولی مورد وثوق محدثین شیعه است

قضیه محکم بوده که در هیچ حوزه علمی و در هیچ دانشگاهی در جهان این قدر محکم کاری روی اعتبار علمی مسائل نشده است پس خیالتان جمع باشد که آن چه برای ما گفته اند و آن چه برای ما نقل کردند، اگر گفتند: این حدیث صحیح است خیالتان جمع باشد که صحیح است. اگر جایی هم گفتند: مرسل است خوب دیگر مرسل است یعنی آخر حدیث قطع شده یعنی معلوم نیست که از چه کسی است؟

اشاره کردم در بحث قبل، کلمه «اسیر» در «سوره دهر» قرینه ایست بر مدنی بودن سوره «دهر». چطور قرینه است؟ قرینه اش از اینجاست که حکم «جهاد» در مدینه نازل شد در سوره حج «أَذِّنْ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِنَاهِمُ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ تَضَرُّهِمْ لَقَدِيرٌ»<sup>۱</sup> در مکه جهادی وجود نداشت، اصلاً اجازه جنگیدن و دست به شمشیر بردن در مکه نبود. وقتی مسلمین در مدینه آمدند تشکیل حکومتی دادند به رهبری پیامبر گرامی<sup>(ص)</sup>، آن وقت حکم جهاد هم آمد. خوب، اگر جهاد در کار نباشد، اسیری در کار نیست. اسیر موقعی است که جهاد باشد. پس معلوم می شود که جریان در شهر مدینه واقع شده، پس سوره هم مدنی است. از کلمه «اسیر» معلوم می شود که این قضیه در مدینه واقع شده. پس سوره هم، سوره مدنی است. بسیاری از مفسران اهل سنت هم به مدنی بودن سوره «دهر» اعتراف کردند. «بسم الله الرحمن الرحيم»، قبل از اینکه من روی «بسم الله» بحث کنم، باید بگویم سوره حمد، اولین سوره کاملی است که بر پیغمبر گرامی<sup>(ص)</sup> نازل شده است. ممکن است شما

سوره حمد، اولین  
سوره کاملی است  
که بر پیغمبر  
گرامی<sup>(ص)</sup> نازل  
شده است

بفرمایید: ما شنیدیم اولین آیاتی که نازل شده، آیات سوره «علق» است، لابد سوره علق اولین سوره است. من عرض می‌کنم منافاتی ندارد. سوره «علق» که بر پیامبر نازل شد، فقط ۵ آیه اولش نازل شد، چند سال بعد که دعوت پیامبر علنی شده بود، بقیه این سوره هم نازل شد. بین این دو تا نزول چندین سوره نازل شد، از جمله سوره «حمد»، سوره «مدثر»، سوره «مزمل» و چند تا سوره دیگر. اولین سوره ای که به صورت کامل نازل شد، سوره «حمد» است. عنوانش «فاتحه الكتاب» است و همان «سبعاً من المثانی» یعنی ۷ آیه از مثانی، که «مثانی» یکی از اوصاف و لقب های قرآن است، ۷ آیه از قرآن، مراد سوره «حمد» است که در سوره «حجر» ذکر شده است.

(باء) که در «بسم الله» است به نام «باء ابتدائیه» است، معنای ابتدا را دارد، اگر خیلی بخواهیم ساده کنیم، مانعی ندارد که بگوییم اینجا یک فعلی مقدر است یعنی بگوییم: «أبتدأ بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی شروع می‌کنم به نام خداوند رحمان و رحیم. مانعی هم ندارد که اینک معنا همین است.

«بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی شروع می‌کنم با نام خدای رحمان و رحیم.

کلمه «الله» ترکیب شده از آل معرفه به اضافه اله.

«اله» به معنای معبود. یعنی کسی که پرستش می‌شود. یعنی در واقع بوده «أل اله» مثل: أَلِكِتَاب، بعد چون زیاد گفته شده کم کم شده، «الله» همزه وسطی که حمزه «اله» باشد

الله اسم جامع

همه صفات کمال

است

افتاده است. دو تا لام (ل) به هم چسبیده شده مشدّد «الله». پس کلمه «الله» همان «أل» اله است. وقتی می‌گوییم «الله»، «أل اله» یعنی معبود خاص و مورد نظری که ما داریم. حالا اینها یک بحث های نحوی و صرفی دارد. وقتی می‌گوییم «الله» اسم جامع همه صفات کمال است یعنی یک وجود، یک ذات مقدسی که هر چه صفات کمال است در او جمع است، مجمع همه صفات الهی، رحمان، رحیم، قدّوس، عزیز، حکیم، وهّاب، غفّار، غفّو اینها همه اش در «الله» جمع است ما یک ذاتی داریم، یک صفتی. ذات شیء که به عبارتی به آن موصوف گویند یعنی آن که صفت روی آن حمل میشود، مثلاً می‌گوییم: زید دانشمند است، خوب، زید ذات است یا موصوف است. کلمه دانشمند یا عالم صفتش است. در مورد کلمه «الله» باید بگوییم: این در واقع موصوف است جمیع صفات روی این حمل می‌شوند اگر چه ذات و صفات الهی یک حقیقت واحد هستند دوئیّت و تجزیه و غیرت در آن نیست. ذات او عین صفات اوست منتها در مقام تعبیر و فهماندن و فهمیدن، مجبوریم از این عبارات استفاده کنیم. می‌گوییم «الله» آن موصوفی است که سایر صفات بر آن حمل می‌شوند مثل اینکه بگوییم: زید دانشمند است، زید صبور است، زید با وقار است، زید با گذشت است، بلا تشبیه می‌گوییم: الله رحیم است، الله رحمن است، الله رئوف است. پس موصوف می‌شود این «الله»، آنها می‌شوند صفاتی که به این حمل می‌شوند، پس می‌شود اسم در بردارنده تمام صفات کمال.

«الرحمن» یک کلمه ای است که مبالغه در رحمت را می‌رساند، زیادی رحمت را می‌رساند، شما می‌گویید «خِیَاط»، یعنی کسی که خیلی با خِیَاط و رشته سر و کار دارد، با

نخ سر و کار دارد. یا می گویند: «نُحَاس» کسی که خیلی با «نُحَاس» یعنی مس سر و کار دارد. یا می گویند «صَرَاف» کسی که خیلی با پول عوض کردن و پول دادن و پول گرفتن سر و کار دارد. «رحمن» هم یکی از اوزان مبالغه است، چون صیغه های مبالغه متفاوتند. معنای مبالغه دارد یعنی رحمت بسیار زیاد. مبالغه را معمولاً در معنای اغراق به کار می بریم، می گویند فلانی اغراق آمیز حرف می زند، مبالغه آمیز گفت. در حالیکه عرب این را نمی فهمد. مبالغه صرفاً نشان می دهد یک صفتی، یک جایی بسیار زیاد است ولی اینکه آیا گوینده ادعایش راست است یا دروغ، اصلاً اینها را نمی فهمند از مبالغه. مبالغه به معنای اغراق نیست. مبالغه یعنی اینکه یک صفتی، در یک موصوفی زیاد باشد. رحمن، صفت عام است به این معنا که هر موجودی که به موجود بودن به عرصه وجود قدم گذاشته، مشمول این رحمت است. سندش چیست؟ آیات کریم قرآن «... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...»؛ همه چیز را رحمت من فرا گرفته است. این رحمانیت خداست، کفار هم مشمول این رحمتند، حیوانات هم مشمول این رحمتند، در و دیوار و زمین و آسمان و هر چه وجود دارد. مشمول رحمت عامند. این صفت عام خداست، رحمت عمومی است برای همه مخلوقات، اما اسم خاص است. بر عکس در «رحیم» می گویند: صفت خاص است اما اسم عام است. در «رحمن» چه می گفتیم؟ می گفتیم صفت عام اما اسم خاص، اینجا می گویند صفت خاص، اسم عام. «رحمن» یعنی رحمت عمومی فراگیر کل کائنات. حالا ما

رحمان صفت عام  
خدا و آن رحمتی  
است که شامل همه  
موجودات و  
مخلوقات خداوند  
می شود.

اگر اسم یک شخصی را در این عالم هستی «رحمن» بگذاریم، اسم چند نفر را می توانیم «رحمن» بگذاریم که رحمتش همه هستی را گرفته باشد؟ اسم یک نفر را که او خداست. پس می شود اسم خاص خدا. اگر بخواهیم یک نفر را پیدا کنیم که یک صفتی داشته باشد که صفت رحمتش جمیع عالم را گرفته باشد، کیست او؟ خداست. پس صفت عام است و اسم خاص. می گوییم فقط تویی که رحمانیت داری. این اسم «رحمن» مخصوص توئیست که رحمت تو عمومیت دارد. هیچ کس دیگر نیست در این عالم که رحمت عمومی داشته باشد. یک وجود است در عالم، در این عالم هستی، که رحمت بی حد و حصری دارد که همه هستی را گرفته. آن یک نفر هم خداست. یعنی رحمتش عمومی است پس صفت رحمانیت عمومی است. حالا به کی باید بگوییم «رحمن»؟ فقط به خدا، چون کس دیگری «رحمن» نیست. ما کس دیگری پیدا نمی کنیم که بگوییم یک صفت این طوری دارد پس می شود اسم خاص او. اما «رحیم» صفت خاص است یعنی آن رحمتی که خدا به مؤمنان می دهد، خصوصی به مؤمنان می دهد، تازه به مؤمنان هم به یک اندازه نمی دهد، بعضی ها کمتر، بعضی ها بیشتر، مراتب دارند، پس می شود رحمت خاص. فرض کنید که، هدایت، آن هدایت به آن معنایی که انسان دستش را بگیرد و به مقصدش برساند یا دری از معارف الهی را روی دلش باز بکند یا روح عبادت به او بدهد شوق عبادت به او بدهد، توفیق اشک ریختن و تضرع به او بدهد. اینها رحمت های خاص خداست یا دل شکسته به او بدهد، اینها رحمت های خاص است که به کفار و معاندان نمی دهد. یا بصیرت در دین به او بدهد، اینها رحمت های خاص الهی است، توفیق انفاق

رحیم صفت خاص  
و آن رحمتی  
است که خدا به  
مؤمنان می دهد

به او بدهد، حبّ مساکین به او بدهد، اینها رحمت های خاص است. خدا فقط اینها را به مؤمنان می دهد آن هم در ازای بعضی از اعمال. پس این صفت، صفت خاص است یعنی به همه نمی رسد عمومی نیست، به عده ای مخصوص می دهند، صفت خاص است. آیا ما می توانیم «رحیم» باشیم؟ یعنی نسبت به عده ای محبت کنیم. آری امکان دارد. اسم عام است، یعنی می شود به غیر خدا هم گفت «رحیم».

پس اسم عام است. به خاطر همین است که در قرآن کریم، به پیغمبر هم «رحیم» گفته است «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»<sup>۱</sup> دو تا صفت «رؤف» و «رحیم» را به پیغمبر نسبت داده است. پس معلوم است می توان به پیغمبر هم گفت «رحیم»، به خدا هم می شود گفت «رحیم»، به یک مؤمن خوب هم می شود گفت این «رحیم» است، خیلی «رحیم» است. اما در سراسر قرآن که نگاه کنید هیچ کجای قرآن به غیر خدا صفت «رحمن» نیامده است، در اواخر سوره مریم<sup>۲</sup>، ۶، ۷ بار ذات اقدس حق را «رحمن» خطاب کرده است. در اواخر سوره فرقان فرموده است «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوًّا...»<sup>۳</sup> کلمه «رحمن» را فقط برای ذات اقدس حق به کار برده است. اینجا خدمت خواهران و برادران عرض کنم چون «رحمن» اسم خاص خدا است نباید روی کسی گذاشت. متأسفانه در کشور ما خیلی ها هستند که اسمشان

۱- توبه آیه ۱۲۸

۲- آیات ۴۵، ۵۸، ۶۹، ۷۸، ۸۵، ۸۷ و ۹۳

۳- فرقان آیه ۶۳



«رحمن» است من خبر ندارم که در مراکز، ثبت احوال ما به این مسئله توجه دارند یا ندارند؟ ولی باید گفت: «عبد الرحمن»، عبد را باید به آن اضافه کرد، «بنده رحمان». در فرهنگ عرب ها بیشتر به این نکته توجه دارند. چند تا اسم است که روی بندگان نباید گذاشت، اصلاً حرام است تلبس به آن، حتی اسمش هم نباید گذاشت، یکی «جبار» است، یکی «عزیز» است، یکی «رحمن» است، یکی «متکبر». البته کسی نمی آید اسم بچه اش را بگذارد «متکبر». چون مردم معنای بدی از آن می فهمند این اسم فقط زبیده خداست. که سه تای آن در یک آیه مانده به آخر سوره حشر، ذکر شده است «... الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ السَّلَامِ الْمُؤْمِنِ الْمُهَيْمِنِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْمَتَكَبِّرِ...»<sup>۱</sup>. باید گفت: عبد العزیز، عبد الجبار، عبد الرحمن. مردم اسم بچه شان را می گذارند: «عزیز»، «جبار»، «رحمن» هیچ کدامش هم خوب نیست. اینها اسامی خاص هستند برای ذات اقدس الهی. کلمه ی «عزیز» عربی است، می گوئیم: «... وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ...»<sup>۲</sup> عزت هم برای خداست، هم برای رسول است، هم برای مؤمنین است. به قرآن هم «کتاب عزیز» گفته شده است منظورمان از آن عزت به معنای «جباریت» نیست ولی، خوب، احتیاط است اینجا هم یک کلمه «عبد» اضافه کنند ولی حالا کسی خواست اسم فرزندش را «رحیم» بگذارد مانعی ندارد اشکالی ندارد. ولی وقتی ما نگاه می کنیم در آداب و در روایات، خصوصاً در آن خطبه ۱۹۲، خطبه «قاصه» که امیرالمؤمنین در خصوص عزت و کبریایی حرف زده اند،

۱- حشر آیه ۲۳

۲- منافقون آیه ۸

متوجه می شویم که ذائقه شریعت این است که این اسامی با کلمه «عبد» همراه باشد یعنی بگوییم: عبد العزیز، عبد الرحمن، عبد الجبار و تنهایی اسم نگذاریم. در رابطه با اینکه «بسم الله» بالاخره آیه اول هر سوره حساب می شود یا حساب نمی شود؟

سه تا نظریه است: نظریه اول که برای شیعه امامیه و عده ای از اهل سنت است می گویند که بله، آیه اول هر سوره قرآن «بسم الله الرحمن الرحيم» است یعنی شما در سوره مثلاً «هل أتى» که گفتید «بسم الله الرحمن الرحيم» این آیه اول حساب می شود. با این عقیده، ۱۱۳ آیه دیگر بر مجموع آیات قرآن افزوده خواهد شد، این یک نظریه است. نظریه دوم این است که می گویند فقط «بسم الله الرحمن الرحيم» جزء سوره حمد است. یعنی سوره حمد را اگر ما در نظر بگیریم «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه اول است و بقیه هم آیات دیگر، آیات دوم و سوم. این نظریه دوم هم نظریه عده ای از اهل سنت است. نظریه سوم این است که جزء هیچ سوره ای نیست، صرفاً جهت تبرک و تیمن «بسم الله» می گوئیم و الا آیه نیست «بسم الله» همین طور پیغمبر وقتی می خواست سوره را بخواند تبرکاً و تیمناً می گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم» که نظریه بسیار ضعیفی است و قائلان به آن کم هستند اما ما اول نظریه دوم را علتش بیان می کنیم که به چه دلیل نظریه دوم گفته شده. بعضی ها گفته اند فقط «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه اول سوره «حمد» است یکی از لقب های قرآن کلمه «مثنائی» است یعنی دو تا دو تا، جمع مثنی به معنی دوتایی دوتایی. به قرآن «مثنائی» گفته شده است حالا دلایلی هم دارد که اگر نیاز شد در جای

اینکه آیا «بسم الله» آیه اول هر سوره به حساب می آید یا نه؟ سه نظریه وجود دارد

خودش به آن می پردازیم. یکی از اوصاف قرآنی «مثنائی» است در سوره «حجر» آمده است که «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»<sup>۱</sup> ما به تو بخشیدیم ۷ آیه از «مثنائی» را. یعنی سوره «حمد» را و قرآن عظیم را» این آیه چند تا پیغام دارد که یکی از آنها این است که مراد از این «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» سوره حمد است و سوره «حمد»، همسنگ قرآن است چون در این آیه آن را گذاشته است کنار کل قرآن، (ما بقی قرآن) قرآن منهای «حمد» در یک کفه مساوی است از نظر ارزش، با کل سوره «حمد». خوب، اگر ما بگوییم سوره «حمد» طبق این آیه که شیعه و سنی قبول دارند مراد «حمد» است، ۷ آیه است و «بسم الله» را آیه اول حساب نکنیم می شود ۶ آیه شما بشمارید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ / ۱ / الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ / ۱ / الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ / ۲ / مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ / ۳ / إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ / ۴ / اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ / ۵ / صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ / ۶ /» می شود ۶ آیه چاره ای نیست جز اینکه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را هم محاسبه کنیم، بگوییم آیه اول «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بعد آن ۶ آیه هم می شوند ۷ آیه. خوب، این نظریه بر اساس این استوار است. منتها کسانی که این را گفتند، نظریه دوم را دادند، می گویند خوب، ما برای «بسم الله» سوره حمد دلیل داریم اما برای «بسم الله» سوره های دیگر دلیلی نداریم پس آنها معلوم نیست. اگر به قرآن های چاپ عربستان نگاه کنید می بینید این را که، سوره «حمد»، «بسم الله» را نوشته آیه ۱، اما جمیع سوره های دیگر را «بسم الله» را حساب نکرده است. اما ما در جواب اینها که چرا فقط سوره «حمد»، «بسم الله» آیه اولش

نیست بلکه «بسم الله» آیه اول هر سوره ای است میگوییم: اگر شما یک آیه ای در چند جای قرآن تکرار شود، شما آن آیه را حساب نمی کنید؟ مثلاً در سوره الرحمن، «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» ۳۱ بار تکرار شده است. در سوره مرسلات آیه «وَنُفِثَ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ» ۱۰ بار تکرار شده است. بعضی از آیات دیگر هم تکرار شده اند. خوب، اگر ثابت شد که در سوره «حمد»، «بسم الله» آیه است همین آیه در سوره های دیگر هم تکرار شده است منتها به خاطر شرافتی که دارد در صدر سوره قرار گرفته است شما که می گوید: آیه اول نیست، شما باید دلیل بیاورید، ما که نباید دلیل بیاوریم. ظاهر این است که این آیات قرآن است یک دلیل ما این است، «بسم الله» تکراری ترین آیه قرآن است. روایاتی که در شرافت «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» داریم در مورد هیچ آیه ای نداریم. بسیاری از روایات می گویند بهترین آیه قرآن کریم: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» است. بعضی از روایات می گویند: این آیه شریفه به اسم اعظم خدا نزدیکتر است از سیاهی چشم به سفیدی آن. چقدر بین سیاهی و سفیدی چشم فاصله است؟ می گوید این آیه به اسم اعظم الهی از این هم نزدیکتر است و تعبیری که امام در فرمایشاتشان دارند بعضی ها را سرزنش می کنند، می گویند: بهترین آیه قرآن را از قرآن گرفتند، این بهترین آیه قرآن است. پیغمبر اسلام آیات را می شنیدند، از سوی خدا نازل می شد، «روح القدس» بر پیغمبر القاء میکرد روح القدس غیر از جبرئیل است. جبرئیل «روح القدس» را می آورد و «روح القدس» می دمید در

بر طبق بسیاری از روایات «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» بهترین آیه قرآن کریم است

۱- بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۲۳۳، باب ۲۹ امام رضا<sup>(ع)</sup> قال بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَقْرَبُ اِلَى اسْمِ الْاَعْظَمِ مِنْ سَوَادِ الْعَيْنِ اِلَى

بِیاضِهَا.

پیغمبر، القاء می کرد اصلاً کلمات و واژه اینها نبود و بعد پیغمبر هم برای مردم می خواند، چیزی هم به آن اضافه نمی کرد، حتی آنجایی که خدا به پیغمبر می فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا...»<sup>۱</sup>؛ بگو ای بندگانی که اسراف کردید، حضرت نمی گفت: خوب، خدا گفته «قُلْ» دیگر «قُلْ» اش را نباید بگویم من، پس ببندازم. اگر یک کسی به شما بگوید: بگویید که مردم این کار را نکنند یا بگویید زید بیاید، شما صدای زید اینجوری می زنید می گوید: بگویید زید بیاید؟ یا می گوید: آقای زید بیا؟ دیگر «بگوییدش» را که شما تکرار نمی کنید ولی چون پیغمبر امانت دار خداست و سر سوزنی دخل و تصرف در کلام خدا نمی فرماید همانطور که فرود آمده می خواند. پیغمبری که می خواهد پیام آور آسمان باشد باید اینقدر امانت دار باشد که حتی «بگو» یش را ذکر کند. خوب، اگر پیغمبری این قدر امانت دار است چطور ممکن است یک چیزی را که خدا نگفته، او اضافه کند به صدر سوره ولو به عنوان تبرک و تیمن. این حق را دارد پیغمبر؟ هیچ چیزش را نمی تواند کم و زیاد کند. اگر پیغمبر: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خواند یعنی این اولین آیه است اگر نخواند مثل سوره برائت، یعنی: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ندارد آیه اولش «بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ...»<sup>۲</sup> است اگر دو بار خواند مثل سوره «نمل»، «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»<sup>۱</sup> آن هم حساب می شود پس این هم یک دلیلی بر اینکه هر سوره ای: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

۱- زمر آیه ۵۳

۲- توبه آیه ۱

۱- نمل آیه ۳۰

اولین آیه است و ما معتقدیم بنابر اعتقاد اهل بیت که این آیه تکراری ترین آیه قرآن است و هر جا آمده جزء همان سوره است و بهترین دلیل ما روایات اهل بیت است ما بالاترین حجتی که بر مخالفینمان داریم حتی اگر اهل بیت را به عنوان مصدر تشریح قبول نداشته باشند ولیکن نمی توانند در صداقتشان و راستگویی شان تشکیک کنند وقتی ائمه ما متواتراً بیان کردند که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه اول هر سوره است دیگر آنجا نمی توانند چیزی بگویند این هم یکی از دلایل مهم ما است که روایات اهل بیت بر این مطلب گواهی می دهند.

## آیات مطرح شده در جلسه ششم:

- ۱- « وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عَوْفَيْتُمْ بِهِ وَ لَنْ صَبْرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِيْنَ » (نحل آیه ۱۲۶)
- ۲- « إِنَّ الْاِبْرَارَ يَشْرَبُوْنَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا. عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّٰهِ يُفَجِّرُوْنَهَا تَفْجِيرًا. يُوْفُوْنَ بِالَّذِيْنَ وَ يَخَافُوْنَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيْرًا. وَ يُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰى حَبِّهِ مِسْكِيْنًا وَ يَتِيْمًا وَ اَسِيْرًا. اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لِاتْرِيْدَ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوْرًا » (انسان آیات ۹ تا ۱۵)
- ۳- « اَلَّذِيْنَ لَا يُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُوْنَ » (فصلت آیه ۷)
- ۴- « لَهَا سَبْعَةٌ اَنْبُوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُوْمٌ » (حجر آیه ۴۴)
- ۵- « وَ اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ » (شعراء آیه ۲۱۴)
- ۶- « فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ » (حجر آیه ۹۴)
- ۷- « اُذِنَ لِلَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظَلَمُوْا وَ اِنْ اللّٰهُ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيْرٌ » (حج آیه ۳۹)
- ۸- « وَ اَكْتَبَ لَنَا فِيْ هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هُنَا اِلَيْكَ قَالِ غَدَابِيْ اُصِيْبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْ بِهَا لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِيْنَ هُمْ بِاَيَاتِنَا يُؤْمِنُوْنَ » (اعراف آیه ۱۵۶)
- ۹- « لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُوْلٌ مِنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيْزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رُوْفٌ رَّحِيْمٌ » (توبه آیه ۱۲۸)
- ۱۰- « وَ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ عَلٰى الْاَرْضِ هَوْْنًا وَ اِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ قَالُوْا سَلَامًا » (فرقان آیه ۶۳)

- ۱۱- «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (حشر آیه ۲۳)
- ۱۲- «يَقُولُونَ لَئِن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنَهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (منافقون آیه ۸)
- ۱۳- «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (حجر آیه ۸۷)
- ۱۴- «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (زمر آیه ۵۳)
- ۱۵- «بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ» (توبه آیه ۱)
- ۱۶- «إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (نمل آیه ۳۰)
- ۱۷- «يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» (مريم آیه ۴۵)
- ۱۸- «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» (مريم آیه ۵۸)
- ۱۹- «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِن كُلِّ شَيْعَةٍ إِبْرَاهِيمَ أَشَدَّ عَلَى الرَّحْمَنِ عَنِيًّا» (مريم آیه ۶۹)
- ۲۰- «أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (مريم آیه ۷۸)
- ۲۱- «يَوْمَ نَخْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» (مريم آیه ۸۵)
- ۲۲- «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (مريم آیه ۸۷)
- ۲۳- «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» (مريم آیه ۹۳)



### احادیث مطرح شده در جلسه ششم:

- ۱- امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> نقل شده است که: «إِيَّاكُمْ وَالْمَثَلَةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ»  
( وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۲۸ )
- ۲- امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> نقل شده است که: « ما زالَ الزُّبَيْرُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشْتُومَ عَبْدَ اللَّهِ » ( شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۰۲ )
- ۳- امام رضا<sup>(ع)</sup> « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَبُ إِلَيَّ اسْمِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوَادِ الْعَيْنِ إِلَى بَيَاضِهَا » ( بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۳۳، باب ۲۹ )

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه هفتم (۱۳۸۵/۸/۲۴)

«بِسْمِ اللَّهِ»، بهترین آیه قرآن است. در روایاتی آمده است که «بِسْمِ اللَّهِ» بهترین آیه قرآن است. از فضیلت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» همین بس که شروع هر کاری و حتی شروع خواندن قرآن هم با این آیه است و این تقدم، تقدم به شرف است. گاهی وقتها بعضی از قدمها به خاطر شرافت شخص است یا شرافت شیء که به این می گویند تقدم به شرف. بنابراین ما معتقد نیستیم که هر سوره ای که نازل می شد پیامبر گرامی به خاطر تبرک و تیمن آن را با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع می کردند. هیچ مفسری نگفته است که سوره بقره یک جا نازل شده است. پیغمبر چرا وسط آن را «بِسْمِ اللَّهِ» نگفته است؟ (اگر صرفاً «بِسْمِ اللَّهِ» به خاطر شروع خواندن قرآن است) و معتقد باشیم که پیغمبر عادت داشتند که هر کاری را با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع می کردند، وحی که نازل شد باید میفرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ...»<sup>۱</sup>، چرا سوره بقره به این بزرگی نازل شد ولی یک «بِسْمِ اللَّهِ» در اولش دارد در حالیکه می دانیم تکه تکه نازل شده است. یک بخش از آن الان نازل شده و یک بخش دیگر چند روز بعد، آیات دیگر چند روز بعد و... طبیعتاً اگر این طوری بود پیغمبر باید برای هر شروعی یک «بِسْمِ اللَّهِ» می گفتند و آن «بِسْمِ اللَّهِ» هم ثبت می شد چرا اینطوری نشد؟ از این معلوم می شود که آن «بِسْمِ اللَّهِ» که حضرت می گفتند از آسمان

از فضیلت «بِسْمِ  
اللَّهِ الرَّحْمَنِ  
الرَّحِيمِ» همین  
بس که شروع هر  
کاری و حتی  
شروع خواندن  
قرآن هم با این  
آیه است

نازل شده بود و جزء آیات قرآن بود. در تفاسیر دیگر اشاره نشده و این یکی از دلایل بسیار خوبی است که ما به عقیده اهل بیت<sup>(ع)</sup> و پیروانشان برسیم که «بِسْمِ اللَّهِ» هر سوره ای برای خود آن سوره است و آیه اول آن به حساب می آید. یک روایتی است از پیغمبر گرامی می فرماید: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يَذْكُرُ بِسْمِ اللَّهِ فِيهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ»، «ابتر» یعنی بدون عقبه، بدون دنباله. به شخص عقیم هم ابتر گفته می شود چون دنباله و نسلی برایش نیست. پیغمبر گرامی فرمودند: هر کاری که مهم باشد و بدون «بِسْمِ اللَّهِ» شروع شود آن کار بی نتیجه است. اگر حیوان حلال گوشتی را بدون نام خدا عمداً ذبح کنند به نص قرآن حرام است، میته و مردار است. در سوره انعام می فرماید: «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ لَكُمْ اللَّهُ عَلَيْهِ...؟! نخورید از آن ذبیحه ای، از آن گوسفند یا حیوان کشته شده ای که اسم خدا بر آن برده نشده است. عجیب است که چرا قرآن کریم از میان این همه احکام، این حکم را انتخاب کرده است. ما بسیاری از احکام مهم را در قرآن نداریم و در روایات باید به آن مراجعه کنیم اما این حکم را قرآن تصریح کرده است، آن هم نه در یک آیه بلکه در چندین آیه، پس معلوم می شود که اهمیت بسیاری دارد. یک سؤالی پیش می آید که ما داریم در این کشور اسلامی زندگی می کنیم همه قصابها و مرغدارها و دامدارها که انسانهای متعددی نیستند، اکثر آنها غالباً انسانهای متعهد و مقیدی هستند و شرایط ذبح را رعایت می کنند اما یک عده ای هم هستند که تقیدی ندارند و برایشان مهم نیست که

۱- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۰، باب استِحْبَابِ الْإِبْتِدَاءِ بِالْبِسْمَةِ

۲- انعام آیه ۱۱۹

«بِسْمِ اللَّهِ» بگویند یا نگویند و برای آنها فرقی ندارد. گاهی دیده شده که مثلاً مرغ مرده فروختند. ما می رویم مغازه مرغ فروشی، مرغ می خریم، می رویم. قصابی، گوشت گوسفند می خریم، تکلیف ما چیست؟ اگر بخواهیم احتیاط کنیم باید کنار خانه خود یک مرغداری باز کنیم و خودمان مثلاً ذبح شرعی کنیم که مطمئن شویم. آیا این خلاف احتیاط نیست که ما به بازار می رویم و گوشت مرغ و گوسفند و گاو و شتر تهیه می کنیم؟ دیده می شود که بعضی از افرادی که خیلی می خواهند انسانهای پرهیزکاری باشند خودشان را اذیت می کنند. اتفاقاً یکی از کارهایی که شیطان می کند، این است که ما را در جاهایی که شریعت لازم ندیده است زیاد بدواند و خسته کند. در زمان جنگ یکی از تاکتیکهای دشمن برای دفع عملیات ما این بود که می آمدند در خط اول چند تا نیروهای معمولی می گذاشتند، خط دوم هم همینطور، خط سوم نیروهای اصلی را می گذاشتند. این رزمنده های ما با شور و نشاط خط اول را می دویدند، یک مقدار نفسشان می سوخت و چیزی به دستشان نمی آمد، دوم همینطور، خط سوم که می رسیدند و دیگر خسته بودند اصلی ترین نیروهای آنها، آنجا بودند و اینجا بود که خیلی کار مشکل می شد. مثل همین تکنیک را شیطان برای متقین به کار می برد. نیروی آنها را سر چیزهایی که نباید هزینه کنند می گیرد، وقتی رسیدند به چیزی که باید هزینه کنند دیگر جانی ندارند. گاهی وقتها منجر می شود به ترک واجب یا انجام محرمات یا بی اعتنائی به بعضی از مهمات دین. بنابراین ما باید اول به مسائل مهم و کلی دین توجه داشته باشیم بعد بیایم روی مسائل جزئی تر. نمی خواهم بگویم که عدم رعایت جزئیات

یکی از تکنیک های شیطان برای گمراهی افراد متقی این است که نیرو و توان آنها را برای انجام کارهای غیر ضروری می گیرد و دیگر آنها برای انجام کارهای واجب و مهم نیرویی ندارند

ضرر ندارد چرا ضرر دارد اما اول اهمّ را بگیریم بعد به ترتیب اولویت به جزئیات بپردازیم. حکم شرع این است «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ!»؛ هر چیزی برای شما حلال است تا اینکه مطمئن شوی همان چیز حرام است. به این ترتیب، اگر شما وارد خانه ای شدید که نمی دانید خمس اموالش را می پردازد یا نه و نشستید غذا خوردید مانعی ندارد و شرعاً هیچ گناهی نکردید. خلاف احتیاط هم نیست. آن احتیاطی که در شریعت آمده است یکی احتیاط در شبهه بدوی است، یکی احتیاط در شبهه محصور است که آن احکام فقهی دارد و جایش هم مشخص است. موارد و مواضع احتیاط را فقها و اولیاء و بزرگان دین مشخص کرده اند. آن احتیاطهایی که ما می کنیم گاهی وقتها ما را به وسواس می اندازد. امام صادق<sup>(ع)</sup> فرمودند: من از این بازار گوشت می خرم (یک بازاری بود در مدینه که معمولاً و غالباً سیاه پوستان حبشه ای در آنجا گوسفند می کشتند. بازار سیاهان بود و کارشان هم گوسفند کشی بود) اگر چه می دانم بعضی از اینها «بِسْمِ اللَّهِ» نمی گویند بازار هم وسیع و گسترده است. آیا ما از امام صادق<sup>(ع)</sup> باتقواتر و پارساتر هستیم؟! یک شخصی از مرادش تعریف می کرد (مرید شخصی شده بود). گفت: ایشان یکی از کمالاتشان این است که تا مطمئن نشوند که این گوسفندی که می خواهند گوشتش را بخورند کجا علف خورده، با چه پولی خریداری شده، چطور کشته شده آیا رو به قبله بوده؟ آیا شرایطش رعایت شده یا نه؟ از گوشت آن نمی خورند. گفتم اگر این

جوری باشد فقط باید دو سوم وقتشان را بگذارند که بخواهند از مغازه قصابی گوشت بخرند. اینکه دیگر وقتی برایشان نمی ماند. مگر همین اسلام اجازه معامله با اهل کتاب را نداده است! من به آن شخص عرض کردم بنابراین مراد شما خیلی از امام صادق<sup>(ع)</sup> با تفاوت است. گفت: چطور؟ گفتم: چون امام فرمودند که من از این بازار سیاهان گوشت می خرم اگر چه می دانم بعضی از آنها «بِسْمِ اللَّهِ» نمی گویند. ظاهراً مراد شما از امام صادق<sup>(ع)</sup> هم بالاتر هستند. این افراطها در دین برای چیست؟ مگر اسلام به ما اجازه نداده است که با اهل کتاب معامله کنیم؟ آیا اهل کتاب خمس می دهند؟ حالا می گوئیم به جای خمس برای آنها جزیه گذاشتند آیا رعایت اصول شرعی ما را دارند؟ آیا در میان اینها کسانی نیستند که رزقشان با فروختن شراب و خوک و اینها است؟ اینها حرام است، کسبش هم حرام است. بسیاری از مکاسب محرمه ای که در فقه ما هم آمده است محل درآمد اهل کتاب است ولی اسلام نگفته است که بروید تجسس کنید ببینید از چه راهی پول درآورده است آنوقت با او معامله کنید. از کجا معلوم این پولی را که من می گیرم از راه غیر مشروع بدست نیاورده باشد. ما که دیگر نباید از خدا و پیغمبر متدین تر شویم. ما این کارها را می کنیم، یک عده ای هم از بیرون نگاه می کنند می گویند: ما نمی توانیم دیندار باشیم، این دین خیلی مشکلی است، ما نمی توانیم رعایت کنیم. فکر می کنند که کار دینداری در اسلام خیلی سخت است بنابراین از دین می گریزند و این نهایت آرزوی شیطان است که مردم را فراری دهد. یک حکم شرعی برای شما عرض کنم اگر شما برای یکی از اهل کتاب کار کردید، طلبکارش شدید، رفتید گفتید طلب ما را بده،

اجرت کار ما را بپرداز. و او به شما گفت که من الان که پولی ندارم ولی چند رأس خوک دارم و چند خمره شراب، فردا اینها را می فروشم پولش را می گیرم و به شما می پردازم شما چه کار می کنید؟ اگر از اسلام بپرسید می گوید اشکالی ندارد!! شهید ثانی نقل می کنند. (ظاهراً نقل خلاف هم نمی کنند، نمی گویند در آن اختلاف شده است، من ندیدم در این حکم نقل اختلاف کنند، به نظر می رسد اجماعی است)، منتهی یک شرط دارد، شرطش این است که به کسی نگویند و کسی متوجه نشود. دلیل فقها این است که این جور تکسب به نظر خود کتابی صحیح است. ما هم بیش از این تکلیفی نداریم. اگر بعضی از کارها را بخواهیم اینطوری (با احتیاط) انجام دهیم زندگی مختل خواهد شد. منجر می شود به بعضی از وسواسها و به قطع رابطه ها. من دیدم افرادی را که به خانه بستگانشان نمی روند که مثلاً این آقا مسجد نمی آید و نمازش را در خانه می خواند من احتمال می دهم که خمس هم نمی دهد، احتیاط می کنم، سالهاست که به خانه او نرفتم. این درست نیست. اسلام ما را دعوت به پیوند کرده است. «الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَ طَعَامَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حِلًّا لَكُمْ وَ طَعَامَكُمْ حِلًّا لَهُمْ...»<sup>۱</sup>؛ امروز روزیهای پاکیزه بر شما حلال شد و غذای اهل کتاب بر شما حلال است. یک نکته را می خواهم عرض کنم در این آیه غذای اهل کتاب حلال است یا حرام؟! مثلاً من رفتم به خانه آنها یک ظرف پسته آورد جلوی من، قرآن می فرماید: «حِلِّ لَكُمْ»؛ حلال است بر شما، از کجا معلوم که این آقا کسب حرامی

نکرده است و این پسته را نخریده باشد، آنها که مبانی فقهی ما را قبول ندارند. ببینید اسلام چقدر ساده گرفته است. این ما هستیم که بر خودمان سخت می کنیم. اگر ما واقعاً احکام را آنطوری که هست یاد بگیریم و آنطوریکه خدا خواسته است، خیلی دینداری و عمل به احکام ساده خواهد شد. خیلی از غل و زنجیرها را به اسم دین، خودمان بر گردن خودمان انداختیم. در رابطه با بحث بازار مسلمین هم عرض می کنم حکم گوشتی که در بازار خریده می شود حکم بازار مسلمین است. من یک وقتی به استاندار محترم عرض کردم که نظارتی بر کشتارگاهها، خصوصاً در مورد مرغ و... داشته باشند، ایشان گفتند: ما رفتیم بازدید کردیم، بسیار رعایت می شده است، خبر هم داریم که رعایت می شود. من حتی از یکی از مرغدارانی که تخصص هم داشت، آشنا هم بود پرسیدم گفت: اتفاقاً، مرغداران در این مسئله گناه مردم را گردن نمی گیرند. گفت: من تا حالا که این همه ارتباط داشتم فقط یک مرغدار جزئی دیدم که یک مقدار بی تقید بود بقیه هم شرط قبله را رعایت می کنند و هم شرط تسمیه و «بِسْمِ اللَّهِ» را رعایت می کنند.

باز عده ای هستند که ابتدای حیاتشان و شروع حیاتشان (یعنی موقع انعقاد نطفه) با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نیست، در روایات<sup>۱</sup> بسیاری داریم که شیطان در اینها نصیب دارد. و در سوره اسراء می فرماید: «وَأَسْتَفْزِرُّ مِنْ أَسْطَعْتُمْ مِنْهُمْ بَصَوْتِكَ»؛<sup>۲</sup> ای ابلیس هر کدام از این پیروانت را که می خواهی، با فریادت و نهیبت از جا بلندشان کن (برای مأموریتهایی که به

اگر ما احکام را آنطوری که هست یاد بگیریم و آنطوریکه خدا خواسته است عمل کنیم دینداری و عمل به احکام ساده خواهد شد

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۰۳، بابُ الْقَوْلِ عِنْدَ الْبَاهِ وَمَا يَعْصِمُ مِنْ مُشَارَكَةِ الشَّيْطَانِ

۲- اسراء آیه ۶۴



رمز موفقیتها را  
باید در این  
بجوییم که کار را  
با «بِسْمِ اللَّهِ»  
شروع کردیم .  
رمز شکستها را  
هم باید در این  
بجوییم که کاری  
را بدون نام خدا  
شروع کردیم

آنها می دهی) «وَأَحْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ»؛ و بتازان بر ایشان سپاه سواره و پیاده ات را «وَسَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...»<sup>۱</sup>؛ و در مال و اولاد شریک زندگی آنها شو. چقدر اهمیت این آیه مبارک قرآن در زندگی انسان بزرگ است که هر کار مهمی بدون «بِسْمِ اللَّهِ» شروع شود عاقبت وخیمی خواهد داشت و ابتر خواهد بود. رمز موفقیتها را باید در این بجوییم که کار را با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع کردیم . رمز شکستها را هم باید در این بجوییم که کاری را بدون نام خدا شروع کردیم. تمام مقدمات فراهم بوده، مغرور شدیم، خدا را فراموش کردیم، کار را شروع کردیم ولی یک موانعی که اصلاً فکر نمی کردیم سر راهمان پیدا شد و شکست خوردیم.

یک سری روایات داریم در رابطه با اینکه اهل بیت<sup>(ع)</sup> نفرین کردند بر کسانی که با اعتقاد به آیه بودن «بِسْمِ اللَّهِ» مخالفت کردند البته این مطلب مضمون روایت است. عده ای از مخالفین اهل بیت<sup>(ع)</sup> لجبازی می کنند البته اینکه عرض می کنم مخالفین منظورم اهل سنت نیست چون عده بسیاری از اهل سنت هستند که خیلی به اهل بیت<sup>(ع)</sup> احترام می گذارند و محبت آنها را واجب می دانند (مثل شافعی ها) ولی یک عده ای هم هستند که عنودند و آنها از عمد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را در نمازهایشان آهسته می گویند. عزیزانی که تشریف بردند مکه مکرمه اگر دقت کرده باشند امام جماعت مسجد الحرام و مسجد النبی «بِسْمِ اللَّهِ» را آهسته می گوید و این هیچ مستندی ندارد و به هیچ وجه سنت

۱- اسراء آیه ۶۴

۲- همان

پیغمبر نیست بلکه اخلاق کریمه پیغمبر این بود که «بِسْمِ اللَّهِ» را بلند می گفتند، این صرفاً جنبه لجبازی دارد. مورد دیگر، شکل کوهان در آوردن روی قبرها است که خلافت در سنت نبوی و کتب روایی خودشان مطرح شده است. مرحوم شهید ثانی می گویند اینکه اینها اینکار را می کنند به خاطر مخالفت و لجبازی با فرقه مُحَقِّه است «مُرَاغَمَةٌ لِلْفِرْقَةِ الْمُحَقِّهَةِ» هیچ دلیل شرعی و دلیل از سنت ندارد. این است که امام باقر<sup>(ع)</sup> نفرین کردند بر این عده<sup>۱</sup> می گویند که خدا اینها را بکشد اگر «بِسْمِ اللَّهِ» را بلند می گفتند چه اشکالی پیش می آمد؟ بعد می فرماید: بهترین آیه قرآن را دزدیدند.<sup>۲</sup> آن اهل بیتی که خدا با یک واسطه ما را سفارش کرده است در حدیث ثقلین<sup>۳</sup> به اینکه از ایشان پیروی کنیم حقیقتاً این نیست که وقتی یک دستوری می دهند اینطوری مخالفت کنیم و بگوییم چون شما و پیروانتان «بِسْمِ اللَّهِ» را بلند می گویند ما اصرار داریم که «بِسْمِ اللَّهِ» را آهسته

- 
- ۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱، عن خالد ابن مختار قال سمعت جعفر بن محمد<sup>(ع)</sup> يقول: ما لکم فاتلهم الله عمداً الى اعظم آیه فی کتاب الله فرعموا انها بدعه اذا اظهروها وهي بسم الله الرحمن الرحيم
- ۲- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۶۵، وعن أبي حمزة عن أبي جعفر قال سرفوا اكرم آیه فی کتاب الله الرحمن الرحيم (بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۰، باب ۲۳)
- ۳- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۸، باب ۷. فضائل اهل البيت: قال رسول الله اني تارك فيكم ثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى ...

بگوییم، اینقدر هم آهسته بگوییم که کسی نشنود. به خاطر همین است که در روایات<sup>۱</sup> آمده است که یکی از نشانه های مؤمن بلند گفتن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ است. سر سفره هم که می نشینید «بِسْمِ اللّٰهِ» را بلند بگویید، آهسته نگوید.

بعضی ها از ترس ریاکاری و از ترس اینکه مبدا اعمال ما باطل شود، سعی می کنند که کارهایی که جنبه دینی و عبادی دارد را خیلی مخفیانه انجام دهند، این اصلاً خوب نیست. یکی از چیزهایی که خدا خیلی دوست دارد این است که همیشه صدای دین بلند باشد. ذکر خدا همیشه به گوش مردم بخورد. چقدر زیباست فضای آن خانه ای که پدر و مادر وقتی ذکر می گویند و یاد خدا می کنند فضای خانه را هم بگیرد. صدای «لا اله الا الله» بیاید. وقتی می خواهند غذا بخورند بلند «بِسْمِ اللّٰهِ» بگویند. هر کس در آن خانه نشسته است احساس می کند که اینجا یک فضای معنوی است. اگر من خیلی آهسته بگویم مبدا کسی بفهمد، او هم آهسته بگوید، خب این فضای خانه با فضای خانه مثلاً زرتشتیها چه فرقی می کند؟ با فضای خانه غیر مسلمین چه تفاوتی دارد؟ اینکه گفتند ریا نکنید برای این است که اگر چشم دیگران نبود من این کار را نمی کردم حالا که دیگران می بینند من این کار را می کنم این می شود ریا اما اگر دیگران ببینند یا نبینند شما این کار را انجام می دهید این ریا نیست حتی اگر دیدن دیگران باعث خشنودی شما شود. ما روایت داریم که شخصی از امام باقر<sup>(ع)</sup> سؤال می کند که ما بعضی از کارهای خوب را انجام می

یا این است که اگر دیگران آن را نمی دید من آن را انجام نمی دادم ولی اگر دیگران ببینند یا نبینند، من آن را انجام می دادم این و یا نیست.

۱ - بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۷۵، باب ۲۴، الْجَهْرُ وَالْاِخْفَات: رَوَى عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ أَنَّهُ قَالَ عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ صَلَاةُ الْاِحْدَى وَالْخَمْسِينَ وَ زِيَارَةُ الْاَرْبَعِينَ وَالتَّحَنُّنُ بِالْيَمِينِ وَتَعْفِيرُ الْجَبِينِ وَالْجَهْرُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دهیم، مردم می بینند، ما در دلمان شاد می شویم که مردم دیدند یا شنیدند آیا این اشکال دارد و ریا است؟ امام فرمودند اگر آن کار را به خاطر مردم انجام ندادید اشکال ندارد. شما اگر مردم هم نمی دیدند انجام می دادید. در انجام کار شما، دیدن یا ندیدن مردم تأثیری ندارد منتهی حالا که دیدند کمی خوشحال شدید. شما چه مردم ببینند، چه نبینند نماز شب را می خوانید حالا رفتید اردو، شما نماز شب را خواندید چند نفر هم دیدند و رفتند تعریف کردند بعد شما هم شنیدید یک کم هم خوشحال شدید (البته یک کم نقص است و این نشان این است که شخصیت شما هنوز خام است)، این هیچ آسیبی به عمل شما نخواهد زد چون انگیزه شما دیدن دیگران نبوده است، اگر شما را نمی دیدند باز هم این کار را انجام می دادید. مستحب است که نوافل صبح و نافله شب را بلند بخوانیم، چرا مستحب است؟ یکی از حکمت‌هایش همین است که این سکوت فضای خانه با ذکر نماز شب شکسته شود و در دل شب صدای ذکر بیاید، این خیلی زیباست. چقدر به ما توصیه شده که واجبات را جلو چشم مردم انجام دهید؟ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً...»؛ این آیه در شأن امیرالمؤمنین (ع) نازل شده است. چهار درهم داشت یکی را در شب داد، یکی را در روز داد، یکی را آشکارا داد، یکی را پنهانی. قرآن می فرماید: آنهایی که اموالشان را هم مخفیانه انفاق می کنند، هم آشکارا که به مخفیانه گفتند انفاق مستحبی و به آشکارا گفتند انفاق واجب. پس یکی از ابعاد دین، آشکارا خدا را

عبادت کردن است. نماز جماعت یعنی آشکار کردن دینداری. بسیاری از اعمال مثل نماز جمعه، یعنی آشکارا دینداری کردن. حج یعنی دینداری را علنی کردن، اینکه مردم هم ببینند. بسیاری از عبادات ما اینطوری است. شما مثلاً روضه امام حسین<sup>(ع)</sup> را بر پا می کنید می گوئید هر کسی برود در خانه خودش، در اتاق خودش بنشیند، خودش روضه بخواند و خودش هم گریه کند. آیا ثواب آشکارا گریه کردن را دارد؟ اینکه در روایت آمده است «بِسْمِ اللَّهِ» را بلند بگوئید. نترسید ربا نمی شود ثواب هم دارد. عموماً خاصیت ذکر خدا این است که نفاق را می برد. هر جا ذکر خدا بلند شود نفاق را خواهد برد.

یک سری از روایات داریم<sup>۱</sup> که در خوردن غذا حتماً «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بگوئید. جلد هشتم وسائل الشیعه کتاب الاطعمه و الاشربه روایاتی است در مورد خوردن و آشامیدن، حتی پزشکان هم می توانند از آن استفاده های طبی ببرند و حتی استفاده های علمی. بسیاری از نکاتی که علم امروز ثابت کرده است در این روایات است حتی نکاتی هم که علم امروز به آنها نرسیده است و جای تحقیق دارد در این روایات است که متأسفانه این روایات در نزد غیر فقها مهجور شده است. بعضی از این روایات می گویند که اگر در اول غذا «بِسْمِ اللَّهِ» نگوئید ممکن است آن غذا باعث مریضی شما شود. مثلاً یک روایت می فرماید که هر غذایی که اولش با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع شود هرگز باعث مریضی نمی شود. شخصی خدمت امام صادق<sup>(ع)</sup> آمد و عرض کرد بیمار شده ام حضرت

یکی از ابعاد دین، آشکارا خدا را عبادت کردن است و توصیه های فراوانی هم شده که واجبات را جلو چشم مردم انجام دهید

۱- کافی، ج ۶، ص ۲۹۳. قال علی<sup>(ع)</sup> مَنْ أَكَلَ طَعَامًا فَلَيْدَ كُرِّ اسْمُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ

فرمودند با هر غذایی که خوردی « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » نگفتی به این بیماری مبتلا شدی. شخص دیگری آمد گفت: آقا من غذا خوردم « بِسْمِ اللَّهِ » هم گفتم اما مریض شدم. امام گفتند: موقعی که غذا می خوردی، دو نوع غذا سر سفره بوده و تو یک « بِسْمِ اللَّهِ » گفتی، اصلاً ما روایاتی داریم که اگر دو نوع غذا سر سفره بود برای هر نوع یک « بِسْمِ اللَّهِ » جداگانه بگویند. و البته بعضی از اولیاء بودند که برای هر لقمه ای « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » می گفتند و ثواب هم دارد. خدا نخواست که ما اینقدر به خودمان فشار بیاوریم. بعضی ها آمادگی قلبی دارند و استعدادشان زیاد است یک سری ریاضتهای شرعی کشیده اند به مقاماتی رسیده اند که میتوانند اینها را تحمل کنند. ولی اگر قرار باشد باعث ملال شود همان یکی « بِسْمِ اللَّهِ » کافیست البته این یکی ترک نشود. به هر زبانی هم می شود گفت ولی اولی اینست که به همان زبان قرآنی گفته شود. پس ذکر « بِسْمِ اللَّهِ » در خوردن غذا هم تأثیر عظیمی دارد.

عالم همه اسماء خدایند. در دعای کمیل می خوانیم که « وَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ » توضیح این مطلب این است که اسم، یک کلمه و یک حرفی است که نشان از شخصی دارد. مثلاً وقتی می گوئیم زید آمد، این زید، نشان از یک شخص خاصی است. اصلاً خود کلمه « وَ سَمَهُ » یعنی نشانه. اسم هم از همین ریشه گرفته شده است. وقتی می گویند حسن آمد یا مثلاً حسن چنین کرد و چنان کرد، این کلمه حسن و این اسم نشانه ای است از یک شخصی که تا این نشانی را گفتند شما آن شخص را می شناسید. هر موجودی در جهان نشانه خداست. دریا، کوه، جماد، نبات را نگاه کنیم همه نشانه

خداست. پس همه عالم اسم خداست. خود قرآن هم رمزآلود به این نکته اشاره کرده است می فرماید: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ...»<sup>۱</sup> این خطاب به مشرکانی است که بت می پرستیدند، سنگ و چوب و امثال اینها را می پرستیدند، قرآن می فرماید: شما این چیزهایی را که به عنوان اله انتخاب کردید اینها اسماء خدایند، شما پرستنده ذات حق نیستید، پرستنده اسماء هستید، منحرف شدید. عالم همه جلوه ذات اقدس اوست. اگر یک لحظه به این لامپ برق نرسد، خاموش خواهد شد. یک لحظه این فیض، فیضان نکند هستی نخواهد بود. پس هر چه را نگاه کنیم اسم خداست. همان شعر که بابا طاهر عریان گفته است.

به دریا بنگرم دریا تو بینم به صحرا بنگرم صحرا تو بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان قامت رعنا تو بینم

عالم اسماء خداست. گاهی در قرآن اشیاء این عالم، به کلمات تعبیر شده اند. «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي...»<sup>۲</sup>؛ بگو اگر دریا مرکب شود که کلمات خدا را بنویسند، دریا تمام خواهد شد اما کلمات خدایم تمام نخواهند شد. هستی همه اش کلمات خداست چون کار کلمات این است که معنا و مقصود را می رساند و دلالت بر یک معنایی می کند. همه هستی دلالت بر او می کند. پس هستی کلماتی هستند که دلیل بر

۱- یوسف آیه ۴۰

۲- کهف آیه ۱۰۹

ذات اقدس الهی اند. به خاطر همین است که در مورد حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> لقب کلمه در قرآن داده شده است. عیسی کلمه خداست. البته مراتب دلالت این کلمات فرق دارد. شما در عالم فلزات می گویند سیم مس رسانا است ولی نقره از مس برای برق رسانا تر است. طلا از هر دو رسانا تر است. بعضی از کلمات، دلالتشان بیشتر است. وقتی به بعضی از انسانها نگاه می کنی، سراسر وجودت خدایی می شود. بعضی از انسانها وقتی کنارشان می نشینی اثر عکس دارند. اما عموم مخلوقات، انسان را به یاد خدا می اندازند. پس عالم همه اسماء الله هستند و همه عالم کلمات خدا هستند. من دلیلش را هم عرض کردم که خداوند در سوره هایی از قرآن بت‌های بت پرستان و آن چیزهایی را که به عنوان اله می گرفتند اسماء خدا می داند

عالم همه اسماء  
الله است و دلیل  
آن سوره‌هایی از  
قرآن است که در  
آنها اشاره شده  
بت پرستان بت‌ها  
و آن چیزهایی را  
که به عنوان اله  
می گرفتند اسماء  
خدا می داند



مبارک از زبان حضرت علی<sup>(ع)</sup> صادر شده است و به خاطر بلندی مضامینش و بی نظیر بودن کلماتی است که در این دعا بکار رفته است که هر انسانی که در زبان عرب و ادبیات عرب یک تسلطی داشته باشد، وقتی متن را می خواند متوجه می شود که غیر معصوم نمی تواند این کلمات را بیان کند. اسماء خدا (همانطور که عالم مراتب دارد) مراتب دارند، بعضی از آنها به خدا نزدیکترند، بعضی از آنها دورترند، به همان اندازه هم مراتب آنها متفاوت است. مخلوقات مراتب دارند. درخت اسم خداست. انسان مؤمن هم اسم خداست. اما مرتبه انسان مؤمن بالاتر است. دوباره در مؤمنان درجات فرق می کند. حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> مؤمن هستند، حواریون هم مؤمن هستند ولی این دو با هم فرق دارند. بعضی از مؤمنان هستند که شما وقتی یک لحظه با آنها همنشین می شوید احساس می کنید که ایماننان بالا رفت، احساس می کنید که نورانیت شما زیاد شد، بعضیها کمتر. پس معلوم می شود که در عالم مخلوقات همه اسماء خدا یک مرتبه ندارند. طبیعتاً اگر قرار باشد هر اسمی که بیشتر به خدا نزدیک باشد و بیشتر دلالت بر ذات اقدس خدا کند، شریفتر باشد بعضی از موجودات شریفترند و بعضی از موجوداتی که از همه شریفترند، آنها اسمهای نیکوترینند. بعنوان مثال یک وقت می گوییم (یک چیزی آمد)، آن چیز ممکن است انسان باشد، انسان، ممکن است زن باشد یا مرد، ممکن است انسان نباشد، حیوان باشد، دلالت این خیلی روشن نیست. یک وقت ریزتر می کنیم می گوییم (یک انسانی آمد). دلالت این روشنتر است، انسان هم اسم است و دلالتش صریح تر است. باز روشنترش می کنیم، می گوییم: (مردی آمد یا زنی آمد). دوباره دلالت این

اسماء خدا مراتب دارند، بعضی از آنها به خدا نزدیکترند، بعضی از آنها دورترند.

صریح تر از دومی است. باز روشنترش می کنیم، می گوئیم (زید آمد). این دیگر کاملاً صریح است و دلالتش قوی است. آن موجودی که از همه شریفتر باشد، نیکوترین اسم است. چرا نیکوترین اسم است؟ چون بیشتر از همه به خدا رهنمون است. بیش از همه اسماء، خدا را نشان می دهد. آن صافترین آئینه است. نیکوترین در زبان عرب می شود أحسن، مؤنث آن هم می شود حُسنی. قرآن هم تأیید می کند می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ...»<sup>۱</sup>؛ خدا نامهایی دارد که نیکوترین نامهاست «فَادْعُوهُ بِهَا...»<sup>۲</sup>؛ خدا را با این اسمها بخوانید. حالا از شما بپرسم نیکوترین مخلوقات خدا که اسماء خدا هستند(همه عالم اسماء خدا هستند)، چه کسانی هستند؟ بگردید پیدا کنند آیا بهتر از پیغمبر و آل پیغمبر کسی را پیدا می کنید؟ پس اسماء حسنی آنها هستند. دیدید از کجا سر در آوردیم. امام فرمود<sup>۳</sup>: به خدا سوگند آن اسماء حسنی ما هستیم. بله عالم همه اسماء حسنی است. شما می روید کوهنوردی به کوه نگاه می کنید می گوئید: لا اله الا الله، ثواب هم می برید، تفریح هم می کنید. مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه رسیده بودند در باغی به درخت گیلاس یک وقت چشمشان به این درخت خیره شده بود و همین طور مانده بودند. یکی از شاگردانشان می گفت: یک ساعت روی پا ایستاد و فقط «لا اله الا الله» گفت. به این درخت نگاه کرد و قطرات اشک مدام از چشمانش می افتاد. به صحرا بنگرم صحرا تو بینم. همه

۱- اعراف آیه ۱۸۰

۲- همان

۳ - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴ ... نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا

عالم اسماء خداست حتی آن سنگ و چوبها. خدا می گوید: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ...»؛ اینها هم اسماند، اینها که شما می پرستید اسماء خدا هستند که شما اشتباهاً به سراغ آنها رفتید، برگردید و به سراغ ذات خداوند بیاید. عالم اسماء خداست اما این عالم مرتبه دارد، پله پله دارد. پس آن موجوداتی که از همه بیشتر به خدا رهنمون باشند اسماء حسنی هستند چون کلمه حسنی، افعال تفضیل است و برای مؤنث بکار می رود به معنای نیکوترین. این است که امام می فرمایند: به خدا قسم اسماء حسنای الهی ماییم. اگر یک مقدار در قرآن دقت کنیم نه خیلی عمیق، (حالا ما که اهل تعمق در قرآن نیستیم و اگر بخواهیم هم عمیق شویم غرق می شویم، چون تعمق کردن هم راهی دارد. بنده اگر همین طور از کشتی شیرجه بزنم وسط اقیانوس، غرق می شوم. آن غواص کار کشته و کار آزموده بلد است که چطور غواصی کند. ما اگر دستمان را به آب دریا برسانیم و تر کنیم کافی است.)، می توانیم این حقایق را بدست آوریم.

به آنهایی که به پیروان اهل بیت اتهام شرک می زنند و می گویند شما به اهل بیت متوسل می شوید و این شرک است، می گوئیم این آیات ما را امر می کند به اینکه به اهل بیت عصمت و طهارت متوسل شویم. یک شخصی به من گفت که یکی از دانشجویان ایرادی گرفته و آن این بوده است که شما به امام حسین<sup>(ع)</sup> متوسل می شوید و این شرک است. گفتم به این برادرمان بفرمایید که خدا می فرماید: غسل شفا می دهد «...فِيهِ شِفَاءٌ

در رأس این اسماء  
که شریفترین  
موجودات نیز  
هستند اهل بیت  
پیامبر قرار دارند  
و منظور از اسماء  
الحسنی اهل  
بیتند

لِلنَّاسِ...<sup>۱</sup> گفتم به ایشان بفرمایید امام حسین<sup>(ع)</sup> خیلی از غسل پیش خدا عزیزتر است. اینقدر نباید انسان بی معرفت باشد. یحیی ابن اکثم به امام جواد<sup>(ع)</sup> گفت: یابن رسول الله شیعیان شما حرفهای اغراق آمیز در مورد شما می زنند. امام گفتند: مثلاً چه اغراقی کردند. گفت: مثلاً (کنار رود دجله در حال راه رفتن بودند) شما وزن آب این رودخانه را می دانید. امام گفتند: یحیی من یک سوآلی از تو دارم اگر خدا بخواهد و اراده کند که علم به وزن آب این رودخانه را به یک پشه بدهد می تواند یا نمی تواند؟ یحیی ابن اکثم که از علمای بنام اهل سنت بود (البته از علمای درباری) گفت: بله اگر خدا بخواهد می تواند. امام فرمود: ما پیش خدا از پشه و از بسیاری از مخلوقاتش عزیزتر هستیم. چطور است که وقتی قرآن می فرماید: «...فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ...»<sup>۲</sup> ایراد نمی گیریم. می گوید در غسل شفاست البته به اذن خدا. مگر ما سخن گزافی گفتیم، ما گفتیم اهل بیت پیغمبر هم شفا می دهند به اذن خدا. ما که نگفتیم مستقل شفا می دهند. دو آیه قرآن کریم امر به توسل کرده است. یکی در سوره اسراء «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ...»<sup>۳</sup>؛ آنهایی که خدا را خالصانه می خوانند برای رسیدن به خدا دنبال وسیله می گردند، دقت هم می کنند تا ببینند که کدام وسیله به خدا نزدیکتر است و اشرف است. همین نکته ای که الان گفتیم و جالب این است که نفرموده «أَيُّهَا أَقْرَبُ»، می گوید «أَيُّهُمْ» ضمیر «هم» برای جمع

۱- نحل آیه ۶۹

۲- همان

۳- اسراء آیه ۵۷

مذکر عاقل است. این نکته ظریفی است در حالیکه جا داشت که برای کلمه (وسیله) ضمیر «ها» را بکار ببرد و بگوید: «أَيُّهَا أَقْرَبَ». معلوم می شود که به یک انسانهای شریفی اشاره دارد. و در سوره مائده می فرماید: «... وَاتَّبَعُوا لِآيِهِ الْوَسِيلَةَ...»؛<sup>۱</sup> برای اینکه به خدا برسید دنبال وسیله بگردید. پس کجا توسل شرک است؟! اگر توسل یعقوب به پیراهن بدن یوسف به صرف اینکه با مجاورت بدن یوسف متبرک شده شرک نباشد، کجا توسل به آن خاک و تربتی که با مجاورت بدن پیغمبر متبرک شده، شرک است؟! اگر این شرک است پس آنهایی که ما را متهم به شرک می کنند باید قرآن و خدا را هم متهم به شرک کنند.

پس نکته ای که ما از اینجا درس گرفتیم این بود که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بحث اسم خداست، آوردن اسم خداست. عالم همه اسماء خداست. نکته و این اسماء مراتب دارند و دوری و نزدیکی آنها به خدا متفاوت است، دلالت آنها به خدا هم متفاوت است. در رأس این اسماء و شریفترین این اسماء که آنها شریفترین موجودات هستند، اهل بیت<sup>(ع)</sup> هستند. پس اسماء حسنائی که خدا می فرماید نیکوترین اسماء اینها هستند. روایت هم این را تأیید می کند «وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...»<sup>۲</sup> میفرماید: به خدا قسم ماییم آن اسماء حسنائی که خدا دستور داده با آن خدا را صدا بزنند. اینها نه شرک است و نه غلو.

۱- مائده آیه ۳۵

۲- اعراف آیه ۱۸۰

آیه بعدی می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>؛ حمد مخصوص پروردگار جهانیان است. اگر شما به ترجمه ها یا به تفاسیر نگاه کنید می بینید گفتند تمام حمد. این آیه که نفرمود: «كُلُّ الْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». یک فرقی بین مدح و حمد وجود دارد. می دانید حروف هر دو یکی است اما به دو صورت متفاوت بکار رفته اند. اگر حمد را وارونه کنید می شود مدح. مدح را هم برای عاقل بکار می برند و هم برای غیر عاقل. مثلاً می گویند که شاعری مرواریدی را مد کرده است یا شهری را مدح کرده است، اشکال ندارد. یا می گویند پادشاهی را مدح کرده است، عالمی را مدح کرده است. پس کلمه مدح را در لغت در زبان عرب هم برای ستایش کردن شخص عاقل بکار می برند و هم برای ستایش کردن غیر عاقل. اما کلمه حمد فقط برای ستایش کردن عقلاء استفاده می شود. بنابراین نمی گویند که مرواریدی را حمد کردند یا یک شهری را حمد کردند بلکه می گویند خدا را حمد کردند یا یک شخصی را حمد کردند. دقت کنید بین این دو واژه یک تفاوتی وجود دارد. خوب این نکته که از کجای این آیه فهمیده می شود که هر آنچه حمد است مال خداست. مفسران می گویند که در کلمه حمد، الف و لام است و این الف و لام، الف و لام جنس است. در زبان عرب رسم بر این است که هر وقت الف و لام جنسیت بر سر کلمه ای بیاید تمام افراد آن جنس را شامل می شود. مثلاً می گوئیم: «الْأَسَدُ شَجَاعٌ». اسد یعنی شیر. شما چه مفهومی از این می فهمید؟ یک دانه شیر شجاع است یا هر چه شیر است

بین مدح و حمد تفاوتی وجود دارد مدح را هم برای عاقل بکار می برند و هم برای غیر عاقل ولی حمد تنها برای ستایش عاقل به کار می رود

شجاع است؟ شما مفهوم را که می فهمید یعنی شیران شجاعند در حالیکه اینجا گفته «الأسد» نگفته «الأسد»، جمعش را نگفته است. «المرأه أعطف من الرجل»؛ زن از مرد عاطفی تر است. می بینید مرأه را مفرد آورده رجل را هم مفرد آورده است اما معنایی که شما می فهمید یعنی عموم زنان نسبت به عموم مردان عاطفه بیشتری دارند، جنس زن نسبت به جنس مرد عاطفی تر است. در حالیکه کلمه مرأه کلمه مفرد است. چطور شما از این کلمه مفرد، معنای کلی را فهمیدید؟ می گویند به خاطر این الف و لام جنسیت است. در زبان عرب این رسم است که هر وقت این الف و لام بر سر کلمه ای بیاید تمام افراد آن کلمه را شامل می شود. وقتی می گوئیم «ألحمد لله» یعنی هر چه حمد است مخصوص خداست. جنس حمد برای خداست. نتیجه ای که از این ترجمه می گیریم این است که در عالم هر چیز قابل ستایش باشد بی واسطه و با واسطه به خدا بر می گردد. شما یک دستگاه رایانه ای می بینید که کارهای عجیبی می کند، بعضی از قابلیت‌های جدیدی دارد که شما را به شگفتی وا می دارد، نمی گوئید: آفرین به تو ای رایانه بلکه بی اختیار می گوئید: آفرین به سازنده تو. آفرین به مبتکر تو. آفرین به آن مغزهای متفکری که تو را طراحی کردند. رایانه را حمد نمی کنید بلکه سازنده آن را حمد می کنید. ما در این قسمت یک مقداری غفلت می کنیم یعنی ذهن ما به آخر خط نمی رود. وقتی که به عالم انسانی رسید می ایستیم در حالیکه اینجا آخر خط نیست. بالاخره این مغز متفکر را چه کسی خلق کرده است؟ آن هم از خاک. خیلی حرف عجیبی است. ما غذایی می خوریم، این غذا در بدن ما جذب می شود، تبدیل می شود به سلولهای عصبی، سلولهای چشم،

سلولهای مغز که با آن فکر می کنیم، طرحهای عجیب درست می کنیم. این مغز را چه کسی به من داده است؟ شما می دانید مویرگهایی که در مغز انسان است اگر این مویرگها راست و صاف مثل نخ صاف، کشیده شوند چقدر امتداد دارند؟ چیزی در حدود صد و شصت هزار کیلو متر مویرگ است یعنی به اندازه اینکه شما هشتاد بار از یزد بروید تا مشهد و بر گردید. میلیاردها سلول مغزی که محققان می گویند تمام ارگانها و نهادها و دوابری که در یک شهر عظیم صنعتی است مشابه آن را همین سلول کوچک دارد. وزن مغز زیر یک کیلوگرم است. مثلاً در یک شهر بزرگ صنعتی سیلو وجود دارد (انبار مواد غذایی) در سلول مغزی هم چنین چیزی وجود دارد. نهادهای انتظامی، نهادهای بهداشتی، طبی و غیره ذلک که مشابه همه اینها در یک دانه سلول مغزی وجود دارد. آن وقت در مغز انسان به طور متوسط پانزده میلیارد یا پانزده هزار میلیارد (من تردید دارم) مشابه یک شهر عظیم صنعتی وجود دارد. اگر این آقا فکر کرد مثلاً یک ساعت دقیقی ساخت من وقتی گفتم: آفرین به تو ساعت ساز، نباید همین جا بایستم، باید یک کم فکرم را به آن طرف تر سوق دهم.

(هر که آخر بین بود مؤمن بود هر که آخر بین بود بی دین بود)

نشان مؤمن آخر بینی است. دید مؤمن زیاد است. آنهايي که می گویند: احسنت، آفرین، اینها در اینجا توقف کردند (وسط راه توقف کردند) ولی کسی که می گوید: بارک الله، به آخر خط رفته است. چرا از فرهنگمان فرار می کنیم؟ ما ضمن اینکه داریم طرف را تشویق می کنیم اما شرک به خدا هم نمی ورزیم. آموزه های دینی به ما می گویند که اگر



وسط راه بایستید این شرک مخفی است. اگر نظرت از حمد و ستایش خدا منقطع شد، به بنده رسید این یک نوع شرک خفی است. فقیری آمد خدمت امام صادق<sup>(ع)</sup> (امام نشسته بودند کنار باغشان، یک سبد انگوری هم دستشان بود) گفت: آقا می شود محبت کنید و یک مقدار از این انگورها را به من بدهید، من محتاج هستم. امام یک خوشه بزرگی به او دادند او هم آن را در ظرفش گذاشت و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ». چهره امام شکفت، سبد انگور را به او تحویل دادند. دوباره گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ». چهره امام بیشتر باز شد، گفتند: بیا برویم. او را به بازار بردند و لباسی برایش خریدند و بعد او را بردند حمام و تمیزش کردند و به او گفتند لباس نو بپوش. گفت: آقا خیلی ممنون. تا گفت خیلی ممنون رنگ آقا مکرر شد و دیگر چیزی به او ندادند.

(چون به دریا می توانی راه یافت سوی یک شبنم چرا باید شتافت)

بارک الله یک تشویق توحیدی است که در آن شرک و کفر نیست. من نمی خواهم بگویم که اگر کسی آفرین گفت بگویم تو مشرکی. نه این طور نیست. ممکن است که کسی آفرین هم بگوید ولی توجهش به خدا باشد. اصل توجه است، اشکالی هم ندارد. حالا چه بسا بزرگان ما بگویند آفرین. وقتی می گویی آفرین خوب است اما دیگر رنگ خدا ندارد. اما اگر گفتی بارک الله این تشویق رنگ خدایی دارد. حالا دنباله آن گلایه عرض کنم، من می دانم این حرف را گفتن خیلی شهادت می خواهد اما می گویم چون خیلی وقتها

نگفتن های ما مشکلاتی برای ما درست می کند. مدام ملاحظه کردیم این نگفتیم، آن نگفتیم، مرعوبانه در مقابل فرهنگ مهاجم عمل کردیم آنها هم پرروتر شدند و آمدند تمام سنگرهای ما را تسخیر کردند به طوریکه یکبار من با این مسأله مواجه شدم که در یک مسجدی می خواستند به چند نفر به خاطر مسابقه قرآن جایزه بدهند، مردم کف می زدند. دیگر در مسجد هم کف می زدند. تا اینجا عقب نشینی؟! مخاطب هر چه شریفتر باشد علائمی را که ما برایش صادر می کنیم علائم کاملتری است اما هر چه پایین تر باشد علائم، علائم نازلتری است. مثلاً یک چوپانی وقتی می خواهد به گوسفندانش بگوید که این طرف بروید و به آن طرف بروید از چه کلماتی استفاده می کند؟ می گوید: لطفاً بفرمایید؟! یا اینکه شروع می کند دستهایش را به هم زدن یعنی با سر و صدا، تولید صدا و اصوات به او می فهماند یا اینکه یک اصوات خاصی بکار می برد مثلاً سوت می زند اما اگر مهمانی برایش آمد مثلاً مهمان اشتبهاً به اتاق خاص خانواده اش رفت، کف و سوت می زند یا می گوید: آقا ببخشید بفرمایید این طرف. ما اصوات و کلمات بی معنا را برای عالم انسانی استفاده نمی کنیم. برای عالم انسانی تکریم می کنیم. از کلمات دارای مفهوم، آن هم مفاهیم عمیق استفاده می کنیم. قرآن نسبت به مشرکین می فرماید: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْتَيْبَةِ إِلَّا مَكَاءٌ وَتَصْدِيَةٌ...»<sup>۱</sup>؛ می گوید نمازشان سوت زدن و کف زدن بود. متأسفانه در یکی از عیدهای نوروز، چند سال پیش که حجاج ایرانی در خانه کعبه بودند،

دوستانی که دیده بودند و برای من تعریف کردند، گفتند: موقع تحویل سال دور خانه کعبه کف زدند و سوت کشیدند. حاجی متدین شیعه این کار را بکند بعد اهل سنت بگویند این پیرو جعفر بن محمد الصادق و پیرو علی ابن ابیطالب است. آن هم در خانه خدا. بسیاری از اینها آیات قرآن را بهتر از ما بلد هستند. مثل خیلی از ماها نیستند که حتی روی قرآن را هم نتوانیم بخوانیم. این آیه به ذهنشان می آید، می گویند: بله بزرگان ما میگویند اینها مشرک هستند، این هم ادای همان مشرکین است که در قرآن مذمت شده است. ما آبروی اسلام را نمی بریم؟! در بعضی از مجالس. کف زدن هم داریم. حالا شما رفتید در عروسی دیدید دارند کف می زنند، اخم نکنید خصوصاً در مجلس زنانه چه مانعی دارد. همین طوری که اگر من در مجلس عزا بروم و شروع کنم به کف زدن مناسب با رفتارم، با من عمل خواهند کرد، در عروسی هم همینطور است. ما که نمی خواهیم بگوییم که کف زدن حرام است. من هرگز نمی خواهم این را بگویم. گیرم که صاحب شریعت گفته است مباح، کرامت نفسانی ما چه خواهد شد؟ چرا باید مسلمانی که خود را مسلمان می داند و دوست دارد مردم او را مسلمان بدانند چرا باید مسلمانی که خود را مسلمان می داند وقتی در یک محفلی عده ای صلوات بر محمد و آل محمد می فرستند علناً مخالفت کند و شروع کند با کف زدن آن را قطع کند. گویی که مثلاً عده ای دارند کار خلاف تمدن انجام می دهند و زشت و زننده است، حالا آقا باید با سر و صدا آن را قطع کند و بگوید: نه نه! اینجا نباید صلوات بفرستی. این کار درستی نیست. واقعاً کار بسیار بدی است. چه کسی می تواند به عمق عظیم و عمیق این دعای مستجابی (که در

روایات<sup>۱</sup> آمده است تنها دعایی که هر کس دعا کند مستجاب می شود، همین ذکر است)، پی ببرد؟ چه ثوابهای عظیمی که برای آن گفته شده است. من واقعاً پیشنهاد می کنم (ضمن اینکه نمی خواهم خیلی خشک برخورد کنم) که مجالسی که برای تکریم بزرگانمان می گیریم، مجالسی که برای اعطای نشانهاست، مجالسی که برای تکریم نوابغ و بزرگداشت افراد برتر از هر صنفی است، را با افکار نورانی خودمان مزین کنیم. مگر ما نداریم که برویم از آنها بگیریم. بله ما هم کف زدن داریم ولی در جای خودش. من یک حکم شرعی هم می خواهم عرض کنم و آن این است که کف زدن حرام نیست (این حکم شرعی) اما اگر مصداق ترویج فرهنگ غیر اسلامی باشد چه رسد به ضد اسلامی قطعاً حرام است. شما از هر مرجعی می خواهید سؤال کنید. بگویید آقا اگر کف زدن باعث ترویج فرهنگ غیر اسلامی شود حکمش چیست؟ به شما جواب خواهند داد حرام است. من برای اینکه مطلب روشن شود یک مثالی می زنم یک کسی از شما می پرسد آب دهان انداختن، آب دهان پرت کردن، چه حکمی در اسلام دارد؟ می گویند مباح است. اما اگر رسید به مصداق بگویند آب دهان انداختن در کجا؟ در کوچه مباح است. در مسجد مکروه است. اگر خدای ناکرده عمداً روی قرآن انداخت اعدامش می کنند. همین طور عرض می کنم حکم کف زدن چیست؟ مباح است. اینکه بگوییم من در همه جا و در هر مجلسی می خواهم کف بزنم، این ترویج فرهنگ حداقل غیر اسلامی است بنده نمی گویم

۱- بحارالانوار، ج ۹، ص ۳۱۳، باب ۱۷: قال رسول الله (ص) لَا يُرَدُّ دُعَاءُ أَوْلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضد اسلامی و اگر مصداق آن شد بنده حاضرم قسم بخورم که حرام است. چرا ما باید آثار اسلام را در جامعه پاک کنیم؟ چرا باید کاری بکنیم که در کشور اسلامی که با خون صدها هزار شهید درست شده است در دانشگاه ما دانشجو خجالت بکشد که ذکر صلوات را بگوید؟ و اگر کسی صلوات فرستاد به چشم عقب افتاده به او نگاه کنند؟ اینها برای جامعه ما عیب است.

پس تمام حمد از آن خداست «الْحَمْدُ لِلَّهِ». این لام هم که لام اختصاص است یعنی اختصاص به خدا دارد. پس هر کسی هر کاری انجام دهد اگر مستحق حمدی باشد باید خدا را حمد کرد. نه تنها در خوشیها و راحتیها بلکه در بلاها هم باید خدا را حمد کرد. امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> می فرمایند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَلْبَى وَ ابْتَلَى!»؛ ستایش از آن خداست هم به خاطر نعمتهایی که داد و هم به خاطر گرفتاریها و رنجهایی که برای ما مقدر کرد و ما را مبتلا و امتحان کرد به آن. والا اینکه انسان در راحتی و رفاه خدا را ستایش کند، خیلی هنر نیست. هنر این است که در ناخوشی هم بگویی «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». ایمان این انسان ارزشمند است. قرآن کریم می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَغْبِطُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ<sup>۱</sup>؛ بعضی از مردم یک طرفه خدا را می پرستند. در یک حرف خدا را می پرستند یا در گوشه جاده توحید حرکت می کنند. کنار کنار حرکت می کنند در میانه و وسط نیستند.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۶۸

۲- حج آیه ۱۱

نه تنها  
در خوشیها و  
راحتیها، بلکه در  
بلاها هم باید خدا  
را حمد کرد، این  
هنرمردان  
خداست.

«فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ»<sup>۱</sup>؛ اگر به او خیری برسد خیلی خوشحال است و ایمانش محکم است «وَأِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ»<sup>۲</sup>؛ ولی اگر رنج و فتنه به او رسید بر می گردد، بد و بیراه می گوید. ستایش خدا که نمی کند هیچ، انتقاد هم از خدا می کند. قرآن در مورد این می فرماید: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ»<sup>۳</sup>؛ این گرفتار خسران دنیا و آخرت است «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»<sup>۴</sup>.

---

۱- حج آیه ۱۱

۲- همان

۳- همان

۴- همان

## آیات مطرح شده در جلسه هفتم:

- ۱- « وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا » (اسراء آیه ۸۱)
- ۲- « وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ » (انعام آیه ۱۱۹)
- ۳- « الْيَوْمَ أَحْلَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَ طَعَامَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حَلَّلَ لَكُمْ وَ طَعَامَكُمْ حَلَّلَ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ » (مائده آیه ۵)
- ۴- « وَ اسْتَفْرِزْ مَنْ اسْتَطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْبِكَ وَ رَجْلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدَّتْهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا عُرُورًا » (اسراء آیه ۶۴)
- ۵- « الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ » (بقره آیه ۲۷۴)
- ۶- « مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (يوسف آیه ۴۰)
- ۷- « قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا » (كهف آیه ۱۰۹)
- ۸- « وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (اعراف آیه ۱۸۰)

- ۹- « ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » (نحلہ آیہ ۶۹)
- ۱۰- « أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا » (اسراء آیہ ۵۷)
- ۱۱- « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ »  
(مائده آیہ ۳۵)
- ۱۲- « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » (حمد آیہ ۲)
- ۱۳- « وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ »  
(انفال آیہ ۳۵)
- ۱۴- « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ » (حج آیہ ۱۱)



## احادیث مطرح شده در جلسه هفتم:

- ۱- پیغمبر گرامی اسلام فرمودند: «كُلُّ أَمْرِ ذِي بَالٍ لَا يُذَكَّرُ بِسْمِ اللَّهِ فِيهِ فَهُوَ أَبْتَرُ» (وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۰، باب استِحبابِ الْاِبْتِدَاءِ بِالْبِسْمِ)
  - ۲- «وَمَا يَعِصِمُ مِنْ مُشَارَكَةِ الشَّيْطَانِ» (کافی، ج ۵، ص ۵۰۳، بابُ الْقَوْلِ عِنْدَ الْبَاءِ)
  - ۳- عن خالد ابن مختار قال سمعت جعفر بن محمد (ع) يقول: ما لَهِمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ عَمَدُوا إِلَيَّ أَعْظَمَ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَرَعَمُوا أَنَهَا بَدْعَةٌ إِذَا أَظْهَرُوهَا وَهِيَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱)
  - ۴- وَعَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَرَقُوا أَكْرَمَ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۰، باب ۲۳) (مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۶۵)
  - ۵- فضائل اهل البيت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَنِّي تَارَكْتُ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُمَا بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي ... (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۸، باب ۷)
  - ۶- رَوَى عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ أَنَّهُ قَالَ: غَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ صَلَاةُ الْإِحْدَى وَالْخَمْسِينَ وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ وَالتَّخْتُمُ بِالْيَمِينِ وَتَغْفِيرُ الْجَبِينِ وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۷۵، باب ۲۴، الْجَهْرُ وَالْإِحْفَاتِ)
  - ۷- قَالَ عَلِيٌّ (ع): مَنْ أَكَلَ طَعَامًا فَلْيَذْكُرْ اسْمَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ (کافی، ج ۶، ص ۲۹۳)
  - ۸- ... نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا (بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴)
  - ۹- امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَلْبَسَنِي وَابْتَلَانِي» (شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۶۸)

۱۰- قال الصادق<sup>(ع)</sup> أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ بَمِنَى وَبَيْنَ أُيْدَيْنَا عِنَبٌ نَأْكُلُهُ فَجَاءَ سَائِلٌ فَسَأَلَهُ فَأَمَرَ بِعُنُقُودٍ فَأَعْطَاهُ فَقَالَ السَّائِلُ لَا حَاجَةَ لِي فِي هَذَا إِنْ كَانَ دِرْهَمٌ قَالَ يَسَعُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ رُدُّوْا الْعُنُقُودَ فَقَالَ يَسَعُ اللَّهُ لَكَ وَ لَمْ يُعْطِهِ شَيْئاً ثُمَّ جَاءَ سَائِلٌ آخَرَ فَأَخَذَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع ثَلَاثَ حَبَاتٍ عِنَبٍ فَنَاولَهَا إِيَّاهُ فَأَخَذَ السَّائِلُ مِنْ يَدِهِ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي رَزَقَنِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَكَانَكَ فَحَشَا مِلءٌ كَفَيْهِ عِنَباً فَنَاولَهَا إِيَّاهُ فَأَخَذَهَا السَّائِلُ مِنْ يَدِهِ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَكَانَكَ يَا غُلَامُ أَيُّ شَيْءٍ مَعَكَ مِنَ الدَّرَاهِمِ فَإِذَا مَعَهُ نَحْوُ مِنْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا فِيمَا حَزْرَتَاهُ أَوْ نَحْوَهَا فَنَاولَهَا إِيَّاهُ فَأَخَذَهَا ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ هَذَا مِنْكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَكَانَكَ فَخَلَعَ قَمِيصاً كَانَ عَلَيْهِ فَقَالَ الْبَسْ هَذَا فَلَبِسَهُ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي وَ سَتَرَنِي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَوْ قَالَ جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا لَمْ يَدْعُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِلَّا بِذَا ثُمَّ انصَرَفَ فَذَهَبَ قَالَ فَظَنَنَّا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَدْعُ لَهُ لَمْ يَزَلْ يُعْطِيهِ لِأَنَّهُ كَلَّمَا كَانَ يُعْطِيهِ حَمْدَ اللَّهِ أَعْطَاهُ

(كافي ج، ۴، ص ۴۹)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه هشتم (۱۳۸۵/۹/۱)

موضوع بحث این جلسه، بحث حمد است. در قرآن کریم، راجع به واژه «الحمد لله» مقداری صحبت شد، فرق بین حمد و مدح را گفتیم. یکی از نکاتی که در قرآن کریم به آن اشاره شده این است که نعمتها غیر قابل شمارش است. قرآن می فرماید: «وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۱</sup>؛ اگر نعمتها را بخواهید بشمارید نمی توانید آنها را به شماره درآورید. چه نعمتهایی که خدا به ما داده است و ما اصلاً متوجه نیستیم، نمی دانیم، نمی شناسیم، تا زمانی که آن نعمت از دستمان خدای نکرده خارج شود آن وقت می فهمیم چه نعمتهایی داشتیم.

در دو<sup>۲</sup> مورد قرآن فرموده است که اگر نعمتها را بخواهید بشمارید نمی توانید اما در هیچ جای قرآن نفرموده است که اگر بخواهید شکر نعمتها را بجا آورید نمی توانید. این را خدا نگفته است. اگر شما یک نگاهی به روایات کنید، روایاتی که در مورد «الحمد لله» وارد شده در منابع روایی ما مجموع آن این است که خدا حمد را به منزله ادای حق شکر نعمتها قرار داده یا به عبارت دیگر اگر شما «الحمد لله» را با شرایط آن بگویید گو این که حق شکر را ادا کرده اید. ما طبعاً نمی توانیم حق شکر را ادا کنیم. این چیز طبیعی است. اما اگر «الحمد لله» را با آن شرایط و لوازمی که دارد بگوییم حق شکر را ادا کردیم و البته این

۱- نحل آیه ۱۸

۲- ابراهیم آیه ۲۸ و نحل آیه ۱۸

در دو مورد قرآن  
فرموده است که  
اگر نعمتها را  
بخواهید بشمارید  
نمی توانید اما در  
هیچ جای قرآن  
نفرموده است که  
اگر بخواهید شکر  
نعمتها را بجا  
آورید نمی توانید

خداوند قرار داده که هر کس اینطوری خدا را حمد کند این به منزله ادای حق شکر خدا است. بخاطر همین در قرآن کریم هیچ جا نگفته است که اگر بخواهید شکر نعمتها را بجا آورید توانا نیستید اما فرموده است اگر بخواهید نعمتها را بشمارید نمی توانید.

یک جریانی از امام صادق<sup>(ع)</sup> نقل شده است. فرمودند پدرم یک استری داشت (استر همان قاطر است). آن استر گم شد امام فرمود که اگر آن پیدا شود من به شکرانه آن، طوری خدا را ستایش می کنم که مورد رضایت او باشد. بعد استر را پیدا کردند با تمام زین و تجهیزات آن بود آوردند خدمت امام. امام بر آن قرار گرفت یا روایت است در گوشه ای نشست یا قرار گرفت و گفتند «الحمد لله». بعد گفتند که هیچ حمدی نیست مگر در آن چیزی که من گفتم داخل است.

اما دونوع حمد داریم یک نوع حمد در موقع راحتی، شکر بر نعمتی که خدا داده است. یکی حمد در موقع رنج و بلا و ناراحتی. دومی اهمیت آن بیشتر است چون انسان در موقع راحتی اگر خدا به او لطفی کرد و نعمتی داد بگوید «الحمد لله» خیلی هنر نیست، هنر است، اما خیلی هنر نیست. اما اگر مثلاً فرزندش را گرفت یا مریضش کرد و گرفتارش کرد و باز هم گفت «الحمد لله» معلوم است که خداپرستیش کامل است، دینداری اش، دینداری واقعی است. عده ای آمدند نزد پیامبر گرامی<sup>(ص)</sup> حضرت فرمودند: شما کیستید؟ گفتند: ما مؤمنان هستیم (نَحْنُ مُؤْمِنُونَ)<sup>۱</sup>. پیامبر گفتند علامت ایمان شما چیست؟ علائمی گفتند از

این که انسان در حالت رنج و ناراحتی خدا را حمد کند، این ارزش بالاتری دارد از این که انسان در موقع فرح و شادمانی و سرور و موقع نعمت خدا را حمد کند

۱- مستدرک الوسایل، ج ۲، ص ۴۲۱، باب استجاب الصبر علی البلاء

جمله این را گفتند: «تَرْضَى بِهِ قَضَى اللَّهِ وَ نَصَبٌ عَلَى بِلَاءِ اللَّهِ»؛ ما به قضای خدا راضی هستیم و بر بلای خدا صبوری می کنیم. حضرت فرمودند شما به حق مومن هستید. این که انسان در حالت رنج و ناراحتی خدا را حمد کند، این ارزش بالاتری دارد از این که انسان در موقع فرح و شادمانی و سرور و موقع نعمت خدا را حمد کند. یک عبارتی از امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> در نهج البلاغه است که می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَلْبَى وَأَبْتَلَا»؛ من خدا را حمد می کنم هم بر آنچه نعمت داد و احسان کرد و هم بر آنچه بلا و مصیبت داد. بر هردوتا خدا را حمد میکنم. انسان مؤمن بلا و مصیبت هم برای او نعمت است. چون روایت داریم که این باعث می شود که گناهانش پاک شود در قیامت از عذابهای هولناک نجات پیدا کند و به تعبیر روایات پاک و بدون هیچ گناهی وارد قیامت شود. پس برای مومن بلا یک نوع نعمت است. یکی از سنتهای الهی این است که قرآن با تأکید فراوان فرموده است: «... لَكِنَّ شُكْرَتَكُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...». لام، لام قسم است و «لَأَزِيدَنَّكُمْ» که لام تأکید است و نون آن هم مشدد آورده است و نون تأکید ثقیله است به قول ما تأکید مضاعف است. یعنی در واقع این عبارت قرآنی با قسم و چند تأکید همراه است. اگر شما خدا را شکر کنید حتماً نعمت زیادتری به شما خواهیم داد. این سنت الهی است. امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> در روایتی می فرماید: هر کس ۴ چیز به او داده اند از ۴ چیز محروم نیست یکی از آنها این را می فرمایند «وَمَنْ أَوْتِيَ شُكْرَ كَم يَحْرَمَ الزَّيَادَةَ»<sup>۲</sup>؛ هر کس شکر را به او دادند از زیادی نعمت هرگز محروم نخواهد شد. حالا اگر ما

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۶۸

۲- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۴۰۹، مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا كَمْ يُحْرَمُ أَرْبَعًا ...

بگوییم «الحمد لله» یعنی همه حمد برای خدا است، این منافاتی ندارد با اینکه ما از مخلوق تشکر کنیم. یا اینکه بگوییم آقا تو کاری برای ما نکردی تو وسیله بودی تو اصلاً هیچ چیزی نیستی ما از امروز می‌خواهیم توحیدی عمل کنیم. نه اینطور نیست. قرآن در مورد پدر و مادر می‌فرماید: «... أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ...»<sup>۱</sup> تشکر از والدین را که وسیله خدا هستند گذاشته در کنار تشکر از خودش. ان اشکرلی و لوالدیک برای من و برای پدر و مادرت تشکر کن از این آیه معلوم می‌شود که تشکر از واسطه هم جادارد، اگر نداشت خدا به ما یاد نمی‌داد. در کنار خدا از غیر خدا، از واسطه خدا تشکر کردن عین توحید است. منتهی دو صورت پیدا می‌کند یک وقت ما خدا از یادمان می‌رود فکر می‌کنیم که هر چه شده این آقا و این شخص برای ما انجام داده است، این شرک است یک وقت هم یادمان نمی‌رود و می‌دانیم که او وسیله خدا بود و از او تشکر می‌کنیم این عین توحید است، رضای خدا در این است و باید از بندگان خدا آنهایی احسان به ما کرده‌اند تشکر کنیم. سپاسگزاری کنیم، حتی سپاسگزاری عملی. امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> فرمودند: «إِذَا أَسَدَيْتَ إِلَيْكَ يَدٌ»<sup>۲</sup> اگر دست احسانی به سوی تو دراز شد «فَكَافَتْهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا»؛ آن دست احسان را برگردان با یک احسان بالاتر با یک احسان بزرگتر. مثلاً یک کسی یک ضبط صوتی به شما هدیه داد شما یک تلویزیون به او هدیه بدهید یک احسان بزرگتری به او بکنید. «فَكَافَتْهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا» دنبال حدیث می‌فرمایند: «وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي»؛ با وجود اینکه

---

۱- لقمان آیه ۱۴

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۰۱

احسان شما بزرگتر است ولی فضیلت و برتری مال آن کسی است که شروع کرده است. نه اینکه اگر هدیه کرد بگویید خوب بفرما برو، خدا این کار کرده، مال، مال خدا و تو مأمور خدا، انداخت به دل تو و این هم قسمت من بود بفرما برو. این جوری نمی شود با مردم برخورد کرد. امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> یک بیانی دارند در عهدنامه مالک اشتر، خیلی جالب است یکی از مطالب مدیریت، خوب گویی که حضرت دارند مشکلات این عصر را بیان می کنند، گاهی می بینیم آقای چیزی اختراع کرده ابتکار کرده یک آقای دیگر رفته به اسم خودش ثبت کرده. من خودم مواجه شدم با این مسأله یک شخصی رفته اکتشاف دیگری را به نام خود ثبت کرده. یا مثلاً در در دوایر مربوطه پارتی بازی کرده حالا گذشته، حضرت فرازی دارند نسبت به مخترعین و مبتکرین. به مالک اشتر می گویند به اینها توجه کن. بعد می فرماید که مبادا شخصی، بزرگی حسب و خانواده اش باعث شود که ابتکارش خیلی بزرگ جلوه کند. مباد کوچکی یک شخصی یا حقارت اجتماعی یا حقارت طایفه ای باعث شود که ابتکارش و اختراعش کوچک جلوه دهی در حالی که بزرگ است. مبادا کاری که دیگری انجام داده به نام دیگری ثبت کنید. حضرت نهی می کند. خوب یکی بگوید مهم نیست برای خدا انجام داده، چه به اسم من ثبت شد چه به اسم دیگری ثبت شود. این حرفها غلط است می گویند بهلول رفت تابلوی مسجد هارون الرشید را پاک کرد و نوشت مسجد بهلول. هارون الرشید عصبانی شد و گفت بروید این آهن پاره را بکنید و به اسم من بنویسید دوباره نوشتند، فردا رفتند دیدند باز نوشته مسجد بهلول. بهلول را صدا زد و گفت چرا اذیت می کنی. گفت تو مسجد را برای کی ساختی؟ گفت برای خدا. گفت اگر

برای خدا ساختی پس چه فرقی می کند که به اسم من باشد یا به اسم تو. بعضی ها به این استدلال می کنند و می گویند تو کار برای خدا کردی به اسم من باشد یا به اسم تو. نه آقا این جوری هم نیست. بعضی وقتها عنوان خیلی مهم است. ما نمی خواهیم کسی اسممان را بداند. برای خدا اخلاص خیلی خوب است اما آیا اگر کسی آمد روی تابلوی نماز غفلیه نوشت اهدایی فلانی این قصدش حتماً ریاکاری بوده؟ نه. اینها یک نکاتی دارد. تشکر از بندگان خدا یک امر توحیدی است. اگر با آن ویژگیهایی باشد که به ما دستور دادند و یاد دادند. اسم خود را هم جایی گذاشتن در کار خیر، آنهم اگر روی اسلوب خودش باشد. انگیزه، انگیزه خدایی باشد، اشکال ندارد بلکه حسن است. چرا حضرت ابراهیم یکی از دعاهایشان این است «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» «لِسَانَ صِدْقٍ» یعنی حسن ذکر. یعنی خدایا نام نیکم را در آیندگان قرار بده. ابراهیم چه نیازی به تعریف دیگران داشت. مگر حضرت ابراهیم می خواست ریا بکند؟ اصلاً این نام نیک چه تاثیری دارد بعد از انسان؟ قطعاً حضرت ابراهیم از کسانی نبود که تشنه مدح و ثنا هستند. یک حکمتی دارد. خدا هم که نقل کرده این هم یک حکمتی دارد. اینکه شما از یک شخصی تعریف کنید و بگویید شخص خوبی بود این در سرنوشت اخروی او مؤثر است. روایت داریم<sup>۲</sup> اگر شخصی بمیرد چهل مؤمن از ته دل بگویند که این آدم خوبی بود. نه مثل الان که روی مزار می گویند چه جور آدمی بود همه می گویند خیلی خوب بود تا دل مصیبت

---

۱- شعراء آیه ۸۴

۲- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۵، إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ فَحَضَرَ جَنَازَتَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا...



زدگان شاد شود، همه با هم می گویند و ته دلشان او را لعنت کنند. این جواری نه. واقعا از ته دل بگویند خیلی آدم خوبی بود، تا خبر مرگش را می شنوند بگویند خدا رحمتش کند واقعا آدم خوبی بود. اگر چهل نفر (مومن) اینجور بگویند در روایت است خدا می گوید من از آنچه می دانستم و شما نمی دانستید گذشت کردم و شهادت شما را پذیرفتم. شهادت چهل تا مومن را خدا می پذیرد. حالا اسم نیک، بد است یا خوب است؟ اگر یکی در مسجدی کار خوبی کرد و اسمش را نوشت آنجا، همین باعث می شود وقتی مُرد همه می گویند خدا رحمتش کند فلانی مسجد فلان جا را ساخته است. چقدر این مسجد خوب است. این باعث سعادت مندی است. بعضی ها فکر می کنند این کارها ریاکاری است یا کسانی که این کارها کردند، دنبال اسم و رسم بوده اند. اینجوری نباید در حق مردم قضاوت کرد. اینها بعضی از ارزشهایی است که در جامعه متروک شده اند. یا زنده کردن نام پدر و مادر بسیار کار خوبی است. پس تشکر از مخلوق را خود قرآن اجازه داده نمونه آن تشکر از والدین است و همچنین نام نیک را زنده گذاشتن، در سعادت اخروی انسان تاثیر دارد. یکی از ویژگیهای مومن قدر شناسی است. از طبایع زشت انسانی، ناسپاسی است. وقتی می گوئیم طبایع، جمع طبیعت، یعنی انسان را اگر جدا از تربیت دینی، جدای از ارشاد دین، به خودی خود فرض کنیم طبیعتا و طبعا یک موجود ناسپاس است. مثلا آهن را اگر در حالت عادی رها کنیم آهن سخت است. در حالت عادی، آب روان است، سیال است اما همین آب را اگر سرما بدهیم و سرد کنیم یخ می بندد، همین آهن را اگر حرارت بدهیم ذوب می شود در حالت غیر عادی، طبیعتش متغیر می شود اما در حالت

نام نیک را زنده  
نگه داشتن در  
سعادت اخروی  
انسان تاثیر دارد.

عادی طبیعتش سخت است. آدم می تواند متحول شود. در یک شرایطی قرار بگیرد که متحول شود اما در شرایط عادی طبیعتش ناسپاسی است. اما برعکس سگ، سگ طبیعتش سپاسگزاری است اگر کسی یک سگی را یک روز نگهداری کند هزار تا چوب به سر او بزنند که از در خانه برود، از در خانه او نمی رود. این هم از باب عقل و استدلال نیست که سگ بنشیند پیش خود بگوید خوب من از طریق عقلی به این نتیجه رسیدم که باید از صاحب نعمت تشکر کنم. این وظیفه عقلی من است. او طینتش این طوری است. اگر شما به یک آدمی هزارتا احسان بکنید، اما یک وقت حواستان نباشد یک بدی در حقش بکنید، قاعدتاً اگر روی حساب بازاری پیش برود باید بگوید هزار منهای یک. شما هزار تا احسان به من کرده‌اید یکی بدی می شود نهصد و نود و نه تا خوبی دیگر طلبکارید شما. ولی اینجوری حساب نمی کند انسان می گوید هزارتا احسان یک خط قرمز توش، این یکی هم منتظر باش یک جایی انتقام می گیرم.

برخورد فرزندان نسبت به پدر و مادرها را ببینید. حالا الحمدلله شهر ما و کشور ما یک کشوری است که اسلام تأثیرات بسیار زیادی گذاشته، خیلی از فرزندان با معرفت هستند، ولی لابه لای آن موارد بد هم می بینیم. اما در کشورهای خارج هنوز پدرش جان دارد، اعضای بدنش را فروخته به نهادهای کالبدشکافی و نهادهای دیگر و جسدش را هم فروخته است. خوب این طبیعت انسان است. اما مومن در سایه تعلیمات اسلامی سپاسگزار است، روح قدر شناسی دارد. (من یک اثری فرستادم هدیه برای رهبر انقلاب خودم بردم تحویل دفترشان دادم، یک نامه ای هم خدمت ایشان نوشتم. ایشان سه بار

به دفترشان امر کردند که زنگ بزنی و تشکر کنید. یک بار زنگ زدند دوباره زنگ زدند و بار سوم گفتند کاری دارید، حاجتی دارید بعد هم یک هدیه ای معنوی برایم فرستادند). مومن قدرشناس است. یعنی اگر یک کسی یک قدم کوچکی برایش بردارد حتما تشکر می کند. اینطور نیست که از کنارش رد شود. اما بگویید که ما بسیاری از وقتها یک نعمتی را کم داریم خدا را مرتب شکر می کنیم ولی زیاد نمی شود. حمد یک کالبدی دارد و یک روحی. کالبد حمد همین کلمه «الحمد لله» است. روح حمد سرور باطنی است. شما یک وقتی به مکه می روید مشرف می شوید به «بیت الله الحرام» هدیه ای می آورید برای یکی از بستگانتان، احساس می کنید که خیلی خوشحال شده است. همه سختی و رنجی که رفتید به بازار و گشتید و این هدیه را پیدا کردید از بدنتان بیرون می رود و احساس موفقیت به شما دست می دهد که من امروز برای بنده خدایی هدیه ای آوردم که خیلی خوشحال شده است و به دل او چسبید و او هم تشکر می کند. ولی اگر بفهمید که او خوشش نیامد، شما ناراحت می شوید او هم تشکر ظاهری می کند. آیا این سپاسگزاری برای شما دلچسب است؟ شما می پذیرید به عنوان سپاسگزاری؟ اگر بفهمید که او از هدیه شما خوشش نیامده هزار بار هم بگوید تشکر، به دل شما نمی چسبد. ولی اگر بفهمید که او مسرور است حتی اگر یکبار هم تشکر نکند شما خوشحال می شوید. خدا که از دل من و شما خبر دارد به ما نعمت می دهد و ما نق می زنیم. هزار بار هم «الحمد لله» بگوییم اثر یک دانه «الحمد لله» که با سرور قلبی بگوییم ندارد. به همین دلیل مرحوم نراقی برای شکر مراتبی قائل است

۱- شکر زبانی که می‌گوییم «الحمدلله»

۲ - شکر عملی که ما حق نعمت را ادا کنیم

۳ - سرور قلبی. این سه تا از ارکان شکر است

شما اول لساناً بگویید «الحمدلله» بعد عملاً شکر نعمت را به جا آورید مثلاً اگر خدا به شما مالی داد حق مال را ادا کنید و سوم از صمیم قلب خوشحال باشید که خدا این نعمت را به شما داده است. خدا به بنده نعمت می‌دهد، بنده به زور الحمدلله می‌گوید و یک اخمی هم به آسمان می‌کند. شخصی حادثه‌ای برایش پیش آمد سرش را به آسمان کرد و با اخم گفت الحمدلله. دوباره نزدیکیهای ظهر یک حادثه دیگر و باز هم همینطور و عصر هم باز یک حادثه تلخی، اینبار با یک حالت عصبانیت و عبوس‌نگاهی به طرف بالا کرد و گفت الحمدلله یکی به او گفت این چه حمد گفتنی است، تو برایت مصیبت پیش آمده است تو خدا را حمد می‌کنی؟ گفت تو اگر بفهمی این حمد من از فحش هم بدتر است. خوب انصافاً بعضی وقتها حمدهای ما این طور است.

یعنی توی دلمان مسرور نیستیم چون در قلب مسرور نیستیم حمد ما اثر نمی‌کند. اینکه چه سری دارد که ما حمد می‌کنیم اثر ندارد؟ قرآن وعده داده است «...لَأَعِزَّنَّ شَكَرَّتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...»<sup>۱</sup> وعده خداست، تخلف ناپذیر است چرا اثر نمی‌کند. علت آن این است که سرور قلبی همراه حمد ما نیست. روح حمد سرور قلبی است. پس رضایت باطنی از نعمت

مرحوم نراقی برای  
شکر ۳ مرتبه قائل  
شده است:

۱- شکر زبانی

۲- شکر عملی

۳- سرور قلبی

که لقلقه زبان نیست. یکی دیگر از نکات جالب اینکه «اگر می‌خواهید تمام نمازگزاران عالم دعایتان کنند، حمد خدا بگویید» کسی که خدا را حمد می‌کند هر چه نمازخوان هستند دعایش می‌کنند. شما وقتی از رکوع بلند می‌شوید چه می‌گویید؟ «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ»، «سَمِعَ اللَّهُ» یعنی خدا اجابت کند کسی را که او را حمد گوید. خوب شما خدا را حمد کردید هر چه نمازخوان است دارند برای شما دعا می‌کنند که خدا دعایتان مستجاب کند. اگر می‌خواهید دعایتان مستجاب شود مرتب حمد خدا کنید همه نمازگزاران برای شما دعا خواهند کرد امام زمان هم برای شما دعا می‌کند. «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»؛ یعنی خدا بشنود دعای کسی را که او را حمد می‌کند. این دعاست چه دعای خوبی هم است. این یکی از نکاتی است که در روایت آمده است. پس کسی که حمد خدا کند مشمول دعای نمازگزاران است. در قرآن یک نکته ظریفی را علامه طباطبایی به آن اشاره کرده است که در تفاسیر دیگر هم نیامده است. البته جای پرسش و سؤال هم دارد. می‌فرمایند که هر جا خداوند از زبان کاملان حرف گفته و ستایش خدا کرده حمد بدون تسبیح است، ولی هر جا خدا از زبان غیر کاملان گفته است حمد با تسبیح است. مثلاً از زبان پیامبر می‌فرماید: «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ...!»؛ تو ای پیامبر بگو الحمدلله. نمی‌فرماید «سَبِّحْ بِحَمْدِهِ». در مورد داوود و سلیمان که پیامبر خدا هستند می‌فرماید: «...وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ...»<sup>۲</sup> آن دو نفر گفتند «الحمدلله». در مورد اهل بهشت که وقتی وارد بهشت شدند و به کمالات

به نظر علامه  
هر جا خداوند از  
زبان کاملان حرف  
زده و ستایش  
خدا کرده حمد،  
بدون تسبیح  
است، ولی هر جا  
خدا از زبان غیر  
کاملان گفته است  
حمد با تسبیح  
است

۱- اسراء آیه ۱۱۱

۲- نمل آیه ۱۵

عالی انسانی نایل می شوند، می فرماید: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ...»<sup>۱</sup>! آنها می گویند «الحمد لله»، «...وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ...»<sup>۲</sup>. اما از زبان افرادی که به آن درجه کمال نرسیدند وقتی خداوند ستایش خودش را نقل می کند با تسبیح نقل میکند. مثلاً در مورد رعد میفرماید «هُوَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ...»<sup>۳</sup>؛ رعد خدا را تسبیح و حمد می کند. در مورد اشیاء عالم می فرماید: «... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...»<sup>۴</sup>؛ هیچ چیزی در عالم نیست مگر اینکه خدا را تسبیح می کنند. «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»<sup>۵</sup> تسبیح را آورده یا تسبیح را همراه حمد آورده، اول هم تسبیح را آورده. یک علتی را علامه ذکر می کند. می فرمایند اگر معرفت ناقص باشد، حمدی هم که از آن معرفت بلند می شود ناقص است. اگر به یک بچه کلاس پنجم ابتدایی بگویند یک انشایی در مورد ابوعلی سینا بنویس. مگر این بچه چه قدر اطلاعات درباره ابوعلی سینا دارد. یک چیزهایی می نویسد در حد ذهن خودش. اگر بخواهد انشایش یک مقدار از نقص دور شود باید اول انشایش را اینجور بنویسد: من در شرایطی نیستم

۱- فاطر آیه ۳۴

۲- اعراف آیه ۴۳

۳- رعد آیه ۱۳

۴- اسراء آیه ۴۴

۵- جمعه آیه ۱

۶- تغابن آیه ۱

که بخواهم ابوعلی سینا را توصیف کنم، ابوعلی سینا مرد بسیار بزرگی است که بالاتر از سطح ذهن من است من در حد خودم او را توصیف می‌کنم. این را که بگویند انشایش قشنگ می‌شود. دیگر اگر کسی هم حرف کج و معوجی زد، به او خرده نمی‌گیرد می‌گویند او خودش اول گفته. والا اگر بیاید بگوید من امروز می‌خواهم شخصیت بزرگی را به شما معرفی کنم که تاریخ مدیون اوست و بعد کلمات سبکی را بگوید، شأن ابوعلی سینا را پایین آورده است. ما کی می‌توانیم ممدوحی را حمد کنیم؟ آن وقتی که او را خوب بشناسیم. آن وقت حمد ما حمد واقعی است. ولی اگر معرفت ما کامل نبود باید اول تسبیح بیاوریم، تسبیح یعنی تو منزله‌ای، منزله از هر نقصی، منزله از هر عیبی، تو منزله‌ای از این که ما تو را توصیف کنیم. تو برتر از اینهایی، بعد او را حمدش کنیم. علامه می‌فرمایند علت اینکه خداوند در قرآن کریم برای انسانهای کامل لفظ حمد را ذکر کرده ولی برای انسانهایی که کامل نیستند یا حتی فرشتگان حمد را با تسبیح آورده است. برای اشیاء جهان حمد را با تسبیح آورده است. برای صلحاء، انبیاء، پیغمبران، شهدا و بهشتیان و خود رسول گرامی اسلام حمد را بدون تسبیح آورده است، می‌گویند چون حمد اینها حمد واقعی است حمدی است از روی معرفت کامل، بنابراین نیازی به تسبیح ندارند. حالا بفرمایید پس چرا در سوره حمد تسبیح نیست؟ بالاخره همه مردم می‌خوانند و همه مردم هم معرفت کامل ندارند، درست است. اینجا استثناً خداوند این امت را تکریم کرده است که با زبان انبیاء خدا را حمد کنند. در سوره اسراء خطاب به پیامبر گرامی می‌فرمایند: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ»، تو هم خدا را تسبیح و حمد کن. شاید این یک بابی

باز کند در تفسیر، بالاخره ما هستیم و این ظواهر قرآن، هیچ کس هم ادعا ندارد که من عمق آن را فهمیدم هرچه در قرآن است من فهمیدم، علامه هم هرگز ادعای عصمت نداشته اند، ما هم نمی‌خواهیم بگوییم که فرمایش ایشان جای خدشه دارد نه، من عرض کردم که جای سؤال دارد که از طرح سؤال در می‌گذریم. گفتیم که طبیعت انسان کفران است. قرآن می‌فرماید: «قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أُكْفَرَهُ»؛ کشته باد انسان، چقدر نا سپاس است. «مَا أُكْفَرَهُ» صیغه تعجب است. صفت شکر یک صفت بسیار کمیاب است انسانهای کمی هستند که وقتی احسانی در حقشان شد روحیه تشکر را داشته باشند. من یک بزرگواری را دیدم یک جوان خیلی باتقوایی بود. می‌گفت من سعی می‌کنم کسی به من احسان نکند، فرار می‌کنم از احسان مردم گفتم چرا؟ گفت چون اگر کسی به من احسانی بکند یک احساس خیلی عجیبی تا آخر نسبت به او پیدا می‌کنم. برای اینکه این احساس را پیدا نکنم، این احساس حقی که بر گردن من پیدا کرده است در من پیدا نشود و مقید نشوم در مقابلش، محصور و محدود نشوم، سعی می‌کنم تا بشود از احسان دیگران فرار کنم که من را به بند احسان نکشند. بعضی‌ها اینطوریند. خداوند می‌خواهد شیخ الانبیاء را تعریف کند می‌فرماید: «... إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا»؛ نوح بنده بسیار شکرگزار بود. شکور، اینجا حالت مبالغه دارد، یعنی کسی که دائماً در حال شکر است، همیشه شکرگزار است. این بزرگترین ویژگی حضرت نوح بود. در آیه ای دیگر از قرآن می‌فرماید: «... وَ قَلِيلٌ مِّنْ

در ذیل آیه ۱۳  
سوره سبأ روایتی  
آمده است که  
هیچ صفتی  
کمیابتر از شکر  
نیست

۱- عبس آیه ۱۷

۲- اسراء آیه ۳



عِبَادِي الشُّكُورَ»<sup>۱</sup>؛ خیلی کم هستند بندگان شکرگزار من. در روایت، در ذیل این آیه آمده است که هیچ صفتی کمیابتر از شکر نیست. صفت سپاسگزاری. آن سپاسگزاری واقعی راعرض میکنم و آلا می بینیم که جماعت مؤمنین همه شان می گویند خدایا صد هزار مرتبه شکر ولی ته دل به آنچه که دارند راضی نیستند و بیشترش را می خواهند. امیرالمومنین یکی از ویژگیهای بعضی از مومنان قاصر را در نهج البلاغه دارد، خیلی خطبه جالبی است، کلام جالبی است یکی از آن ویژگیها را می فرمایند که «... يَعْجَزُ عَنِ شُكْرِ مَا أُوتِيَ»<sup>۲</sup>؛ از شکر نعمتهایی که خدا به او داده است عاجز است «وَيَبْتَغِي... الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ...»<sup>۳</sup>؛ به دنبال چیزهای بیشتر است. آن مقداری که دارد نمی تواند شکرش را ادا کند دنبال چیزهای زیادتر است. یعنی به این مقداری که دارد اصلا قانع و راضی نیست، این نوع شکر را قرآن نمی گوید. شکور آن کسی است که چشمش به آنچه خدا به او داده است روشن باشد. دنبال ادای حق شکرش باشد. دنبال این باشد که من چه کار کنم که شکر همین مقدار را ادا کنم تا نعمت زیادتری نیامده که بارم سنگین تر شود بروم دنبال شکر همین. فکر این نیست که بیشتر پیدا کنم، آن وقت این می شود شکور. یکی از ویژگیهای شکور این است که نعمت خدا را صرف معصیت خدا نکند. شما یک سوئیچ ماشین می دهید دست آقای و به او می گوئید من خواهش می کنم که در خیابان بد نرو، بعضی ها این ماشین را

---

۱- سبأ آیه ۱۳

۲- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۹، باب ۱۰۵

۳- همان

می شناسند آبروی من می رود تند اگر بروی، سبک بازی در بیاوری، فلان جا و فلان جا نرو، با ماشین این کارها را نکن، او برود همان کارهایی را بکند که شما گفتید انجام ندهد، شما وقتی بفهمید ناراحت می شوید ممکن است ماشین را از او بگیرید. یکی از ویژگیهای شکر واقعی این است که انسان نعمت خدا در جهت معصیت مصرف نکند. در مورد لقمان<sup>۱</sup>، خداوند مخیرش گذاشت بین انتخاب پیامبری و انتخاب حکمت. فرشتگان او را خطاب می کردند در حالی که او خوابیده بود اما بیدار بود خواب نبود. فرشتگان الهی را نمی دید ولی صدایشان را می شنوید بعد به او گفتند ای لقمان می خواهی پیامبر شوی؟ گفت اگر دستور خداست من می پذیرم ولی اگر به اختیار خودم است نه. گفتند به اختیار خودت است. گفتند بین حکمت و نبوت مخیری. گفت من حکمت را انتخاب می کنم نبوت را نمی خواهم گفتند چرا؟ گفت به خاطر اینکه نبوت قضاوت بین مردم است و کسی که بین مردم قضاوت کند در معرض خطر است. من مضمون کلام لقمان را عرض کردم بعد خداوند خواب را براو مسلط کرد و فرشتگان خدا قلب و سینه او را پر از حکمت کردند از قرآن سؤال می کنیم می گوئیم که حکمتهایی که به حضرت لقمان داده شده بود اگر بخواهیم در یک کلمه جمعش بکنیم اسمش را چه می گذارید؟ قرآن چنین می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ<sup>۲</sup>؛ ما به لقمان حکمت دادیم «أَنْ شَكَرَ لِلَّهِ ...»<sup>۳</sup> واژه «أَنْ» تفسیری است

۱- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۰۹، باب ۱۸، قِصَصِ لُقْمَانَ وَ حِكْمَتِهِ

۲- لقمان آیه ۱۲

۳- همان

مابعدش را تفسیر می کند تفسیر ماقبلش است. تمام این حکمت جمع می شود در شکر خدا و یک درسی هم می توانیم از این آیه بگیریم که اگر انسانی شاکر بود، این نشانه حکمت است و این راس حکمت است که انسان شکور باشد و نسبت به خدا شکر بورزد. گویی که هر جا حکمت است، شکر هم هست.

یکی از قصه هایی که در زندگی لقمان نقل می کنند، حالا با کم و زیادهایی که دارد، مولوی هم در مثنوی ذکر کرده این است که لقمان یک مولایی داشت، عبد بود. این مولا خیلی به لقمان علاقه داشت، هر وقت می خواست غذایی بخورد می گفت: بگوئید لقمان بیاید با من غذا بخورد، من بدون لقمان غذا نمی خورم. بقیه عبدها و نوکرها حسودی میکردند و می گفتند: آدم بهتر از این پیدا نکردی؟ این نه قیافه دارد و نه جمالی. مولا می گفت کمالاتی که در این لقمان است در هیچ کدامتان نیست، بلکه در هیچ کس نیست. من به خاطر این به او علاقه دارم. یک روز یک شخصی چند میوه ناری را آورده بود هدیه کرده بود به مولای لقمان. ایشان هم گفت که به لقمان بگوئید بیاید. لقمان آمد و به لقمان گفت تا شما شروع نکنی من نمی خورم. اول شما بخور، شروع کن، هر وقت شما اجازه دادی من شروع می کنم به خوردن. لقمان شروع کرد به خوردن، اولی را خورد و همه اش را خورد. دومی را هم پاره کرد و آن را هم خورد و سومی را هم خورد و بعدش هم دستش را به هم مالید و گفت آقا تشکر. غلامان گفتند عجب موقعیت خوبی شد. شکار آمد دم تیر. گفتند آقا دیدی؟! این هم معرفتش، این هم ادبش. گفت: شما خاموش باشید این یک حکمتی دارد. من الآن از خودش می پرسم. گفت لقمان چرا همه اینها را

خوردی، تعارف نکردی؟ گفت: چون از دست شما بود خوردم. گفت: نه، این مطلب برای من راضی کننده نیست. باید بگویی. گفت: من را معذور بدارید. گفت: نه، من معذورت نمی دارم. گفت: من آن میوه اولی را که خوردم، قصدم بود امتثال<sup>۱</sup> امر کنم و یک کمی از آن را بچشم و بعد تعارف کنم. برخلاف انتظار دیدم تلخ است. ترسیدم بگویم تلخ است شما ناراحت شوید از اینکه هدیه تلخ به من دادید. من گفتم بگذار آبروی خودم برود، بگذار اینها بگویند این بی ادب است شما ناراحت نشوید. آبروی خودم را فدای راحتی شما کردم. پیش خودم گفتم دومی را تعارف می کنم. دومی از اولی تلخ تر بود. من هم همه اش را خوردم. گفتم سومی را تعارف می کنم، سومی از همه اش تلخ تر بود. گفت: خوب، تو اینها را خوردی. چرا اینقدر با حالت حلاوت و طوری می خوردی که ما می گفتیم از شیرینی مثل عسل هست؟ چرا اخم نکردی؟ چرا رو در هم نکشیدی؟ گفت: آقا بی انصافی نیست که من هزار شیرینی از دست شما خوردم، به خاطر یک تلخی اخم کنم؟! این حکمت است. **لُبِّ حَكْمَتٍ** است. « **وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ ...** »<sup>۲</sup> خیلی این جور بندگان کم اند. خیلی نادرند.

انسان اگر به طبیعت خودش رها شود، عذر میخواهم از سگ هم بدتر است. این است که قرآن در مورد انسان های بی ایمان می گوید که «... **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ ...** »<sup>۳</sup>؛ مثل چهارپا

۱- امتثال امر یعنی فرمانبرداری کردن و انجام دادن کاری که از شما درخواست شده

۲- لقمان آیه ۱۲

۳- اعراف آیه ۱۷۹ - فرقان آیه ۴۴

می مانند، «... بَلْ هُمْ أَضَلُّ...»<sup>۱</sup>؛ بلکه هنوز بدتر. چون هر حیوانی یک طبیعت خوب دارد. مثلاً سگ یک موجود ضعیف کشی است. هر کس مثلاً احساس کند زور ندارد صدایش را درشت می کند. هر کس احساس کند قوی است، صدایش را نازک می کند، خودش را می اندازد پشت پایش. ولی یک صفت خوب عوضش دارد. یک شخصی می گفت: یک مسیری رد می شدیم هر روز یک سگ پاچه گیری حمله می کرد به ما و اعصاب ما را خوردمی کرد. راه دیگری هم نداشتیم. یک روز فکری به ذهنمان رسید و یک مقدار خوردنی که مورد علاقه سگ هست همراه خودمان برداشتیم و همین که دوید طرف ما انداختیم جلویش. این هم یک نگاهی کرد و خورد و دیگر تمام شد. چندین سال آن طرف رد می شدیم تا ما را می دید یک دُمی تکان می داد و تشکر می کرد، دیگر به ما حمله نکرد. چرا در اروپا و آمریکا مردم می روند سراغ سگ؟ چرا پولهای گزاف می دهند؟ به خاطر اینکه نگاه می کنند، می بینند این سگ بیشتر از بچه خودش بهش وفادار است. یک خانم آمریکایی سال ۱۳۵۴ (من یادم است)، تمام اموالش را وصیت کرده بود به سگش بدهند و مرده بود و چندین میلیون دلار رسیده بود به سگش. فرزند پسر و دختر هم داشت. نوشته بود بچه هایش را از ارث محروم کرده، همه ارثش را برای سگش گذاشته. تربیت دینی که نیست آدم (عذر می خواهم) از سگ هم بدتر می شود، بی وفاتر است. آقای «تافلر» در کتاب «موج سوم» می گوید چه پولهای گزافی که پرداخت می شود

---

۱- اعراف آیه ۱۷۹ - فرقان آیه ۴۴

برای خریدن یک حیوان که فضای سوت و کور و بی عاطفه یک خانه ای را بشکند. قرآن در مورد کفار میگوید «... بَلْ هُمْ أَضَلُّ...»<sup>۱</sup>. این «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» شان چیست؟ حیوان با طبیعتش، هر حیوانی یک اخلاق خوب دارد، شیبر درنده است، اما یکی اخلاق خوب دارد. اخلاق خوبش هم این است که غذا می خورد، زیادی اش را می دهد به حیوانات زیر دستش. آدم این را هم ندارد. «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»<sup>۲</sup>؛ انسان بسیار حریص است. «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا»<sup>۳</sup>؛ شری که به او برسد خیلی جزع می کند. «وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا»<sup>۴</sup>؛ مالی، خیری به او برسد، به دیگران نمی دهد. پلنگ طبیعتش این است که اگر بهش حمله نکنی، کاری بهت ندارد. حالا من پلنگ های آخرالزمان را نمی دانم! شاید آنها هم از آدمها تأثیر گرفته باشند! ولی آدمیزاد اگر در مسیر طبایع زشتش افتاد، کاری هم به کارش نداشته باشی، او می گوید من با تو کار دارم، می آید دنبال ظلم و ستم. همین طور بگردید در حیوانات، هر حیوانی یک ویژگی خوب دارد در طبیعت هایش. بقیه اش بد است، یکیش خوب است، آدم یکی خوب هم ندارد. اگر او ماند و طبیعت خودش، از حیوان بدتر می شود. مظهر این طبیعت در قرآن کریم واژه «انسان» است. بگردید در قرآن هیچ جا از کلمه «انسان» تعریف نکرده. هیچ جا، هیچ کجا تعریف انسان نکرده.

اگر نعمتی از دست ما رفت و خواستیم نعمت را برگردانیم، راهش حمد خداست

۱- اعراف آیه ۱۷۹

۲- معارج آیه ۱۹

۳- معارج آیه ۲۰

۴- معارج آیه ۲۱

« قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ »<sup>۱</sup> «... وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»<sup>۲</sup> «خَلِقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ»<sup>۳</sup> «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»<sup>۴</sup> «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا»<sup>۵</sup> «وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا»<sup>۶</sup>. فقط یک آیه داریم که بوی تعریف می دهد اما خوب که دقت می کنیم می بینیم آن هم تعریف نیست. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»<sup>۷</sup> «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»<sup>۸</sup> اولاً دارد احسن تقویم را به خلقت نسبت می دهد. خلقت کار خداست. ثانیاً به یکی بگویند ما تو را در بهترین شرایط تحصیل قرار دادیم، اما تو مردود شدی. این تعریف است؟ هیچ جا از کلمه انسان در قرآن تعریف نشده. انسان نماینده این طبیعت های زشت است. حضرت لقمان<sup>(ع)</sup> از بندگان صالحی بود که توانست از این طبیعت فرار کند و بگریزد. اصلی ترین ویژگی انسان که انسان را سقوط می دهد همین صفت ناسپاسی است. صفت کفران. اگر کسی بتواند از این صفت فرار کند، از تمام رذایل گریخته است و مانند مسیحا

۱- عبس آیه ۱۷

۲- احزاب آیه ۷۲

۳- انبیاء آیه ۳۷

۴- معارج آیه ۱۹

۵- معارج آیه ۲۰

۶- معارج آیه ۲۱

۷- تین آیه ۴

۸- تین آیه ۵

پاک و مجرد در فلک سروری قدم خواهد زد. این خیلی مهم است که انسان بتواند از این صفت فرار کند. ما در نمازمان هر روز می‌گوییم «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> یادمان باشد نعمت‌هایی که خدا به ما داده، سپاس می‌گوییم. اگر نعمتی از دست ما رفت و خواستیم نعمت را برگردانیم، راهش حمد خداست. مثلاً اگر مقدار کمی از آن مانده، البته بعضی از نعمت‌ها که از دست رفت، دیگر نمی‌شود برگرداند. «فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ»<sup>۲</sup> امیر المؤمنین (ع)<sup>۳</sup> می‌گوید: هر رمیده‌ای را دیگر نمی‌شود برگرداند. مثلاً نعمت جوانی اگر رفت دیگر عادتاً برگشتنی نیست. اما خیلی از نعمت‌ها قابل برگرداندن هستند. بله، خدا حضرت ایوب را امتحان کرد، بعدش هم نعمت‌هایی که گرفته بود دو برابرش را بهش پس داد. حتی در روایت هست که پسرانش هم زنده شدند. پسرانش که کشته شده بودند در حادثه، زنده شدند. «... وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ...»<sup>۳</sup>؛ اهلش را به او برگرداندیم. اما خوب عادتاً نعمت از دست رفته خیلی‌هایش برگشتنی نیست. اگر خواستیم نعمتی را برگردانیم، اول حمد. روح حمد، رضایت باطنی است، سرور باطنی است. سرور از رضایت سرچشمه می‌گیرد. شما اگر به چیزی راضی نباشید ناراحت می‌شوید، اگر به چیزی راضی باشید خوشحال می‌شوید. آدم موقعی ناراحت می‌شود که ناراضی باشد و موقعی خوشحال می‌شود که از یک چیزی راضی باشد. خوب اگر شما نعمتی از دستتان رفت، چطور راضی باشید؟

---

۱- حمد آیه ۲

۲- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۹، باب ۱۶

۳- انبیاء آیه ۸۴



یعنی این نیست که من اگر نعمتی از دستم رفت فقط به صرف زبان بگویم «الْحَمْدُ لِلَّهِ». خدا هم فوراً بگوید باشد، من هم بهت پس دادم. یک آقایی رفته بود کعبه، طواف کند. دید یک عرب پا برهنه ای دارد به دور خانه خدا می گردد و این جمله را می گوید: «رَبِّ أَمَا تَسْتَحْيِي أَنَا جِيكَ عُرْيَانًا وَ أَنْتَ كَرِيمٌ». عذر خواهی می کنم ترجمه می کنم. گفت: خدایا خجالت نمیکنی؟ من دارم با این وضع بدبختی و فلاکت تو را مناجات می کنم، با تو حرف که می زنم، تو ادعای کرامت هم می کنی؟ به ما نمی رسی؟ این تعجب کرد، خنده اش گرفت این چه حرفی است که می زند؟ چند وقت بعد یک روز او را دید که دارد طواف می کند و خیلی لباس های فاخر و قشنگ و نو و زیبا پوشیده. رفت یقه اش را گرفت و گفت که عرب تو آن روز این حرف را نمی زدی؟ گفت چرا یادم است. گفت خوب، برای چی این جوروری به ذات اقدس الهی جسارت می کردی؟ گفت می خواستم خدا را گول بزنم، ببین چقدر چیزی به من داده!! بعضی ها این جوروری فکر نمی کنند، اما عملکردشان گول زدن خداست. روایت قدسی داریم که خدا به بعضی ها در نماز خطاب می کند: «یا کاذب اتَّخَذَ عَنِّي»<sup>۱</sup> دارد نماز می خواند، خدا به او می گوید: ای دروغگو! می خواهی مرا گول بزنی؟ حمدی که ریشه درونی نداشته باشد، آثار آن حمد کم است. البته این را بدانید، حمد زبانی هم اثر دارد. هیچ حمدی بر زبان نمی آید مگر اینکه اثر دارد. شما فکر می کنید تسبیحات حضرت زهرا<sup>(س)</sup> که امام صادق<sup>(ع)</sup> می خوانند با تسبیحاتی که ما می خوانیم هر دو تایش ثواب هزار رکعت نماز دارد؟ مراتب دارد. هر کسی به اندازه معرفتش. هزار رکعت نماز ظرفیت ثواب این

۱- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۹۵

تسبیح است. هر چه معرفت بیشتر باشد، ثوابش هم بیشتر است. من که «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» می گویم، به اندازه معرفتم، هم به من ثواب می دهند. البته ثواب می دهند. بعضی ها من دیدم این سبحان الله که می گویند نصفش را نمی گویند. این قسمت آخرش را نمی گویند. «سین» و «ب» را به هم وصل می کنند. پشت سر هم، بعدش هم خوشحالند که ما ثواب هزار رکعت نماز مستحبی را دریافت کردیم؛ نه این جور هم نیست. حداقل ما معنی واژه ها را بدانیم. راهش این است که موقعی که حمد می گوئیم راضی باشیم به قضای الهی. آنچه خدا برای ما خواسته راضی باشیم. چون تا راضی نباشیم نمی توانیم خوشحال باشیم. بگوئیم خدایا این وضعی که تو برای ما درست کردی، خیر ما در همین است و موقعی راضی می شویم که به یقین رسیده باشیم. پس راهش کار اعتقادی کردن است. چطور به یقین می رسیم؟ با عبادت خالصانه. «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»؛ خدا را اینقدر عبادت کن تا به یقین برسی. عبادت خالص یقین به قضای الهی می آورد. رضا به قضای الهی، ریشه حمد صالح است. آن وقت اگر حمد کردی، حمد اثر می کند. اگر نعمتی هم از تو گرفته شده خدا به تو پس می دهد. به نظرم هست که این روایت از امام سجاد<sup>(ع)</sup> است، فرمودند: «الرَّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ أَرْفَعُ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ»<sup>۱</sup>. یقین ۱۰ تا پله دارد. تازه به یقین هم که رسیدی، ده درجه دارد. درجه دهم آن این است که شما به آنچه که خدا برایت خواسته، از قضای ناخوش، راضی باشی. در مورد شخصیت بزرگوار آیه

۱- حجر آیه ۹۹

۲- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۳۵

الله میرزا جواد ملکی تبریزی<sup>(۶)</sup>، استاد عرفان امام<sup>(۷)</sup>، که امام خیلی به آثار ایشان علاقه مندند، نقل می کنند روز عید بود. اول صبح اهل محل آمدند خدمت آقا که تبریک بگویند و عید را با دیدن جمال ایشان شروع کنند. منزلشان یک قسمت بالایی داشت یک قسمت پایینی. قدیم ها بهش می گفتند حوضخانه. بیشتر، خانواده شان آنجا بودند. خودشان آمدند در اتاق بالا، مردم آمدند، نشستند و... یک وقت یک سر و صدایی در حیاط خانه به گوش رسید و ایشان گفتند تشریف داشته باشید من ببینم چه خبر است؟ رفتند و برگشتند و ما هم فکر کردیم یک چیز جزئی بوده و تمام شده. مراسم عید که تمام شد همه خواستند بروند. ایشان به چند نفر اشاره کردند شما بمانید. چند نفر ماندند. وقتی مجلس خودمانی شد ایشان با یک حالت سروری رو کردند به این افرادی که مانده بودند. گفتند: الحمدلله! خدا به ما امروز عیدی داد. گفتند آقا چه عیدی داد؟ گفت این صدا را فهمیدید که من رفتم دنبالش؟ گفتند بله. گفت پسر خردسالم افتاد توی حوض و خفه شد. خیلی مشکل است به خدا. به ما بگویند آقا رفتیم بیرون مثلاً یک کسی خط کشیده به وسیله نقلیه مان. تا فردا اوقاتمان تلخ است که حالا خط کشیدند به ماشین ما. تا به این قله رسیدن خیلی سخت است. آن وقت اینها حمدشان حمد است. اینها وقتی می گویند الحمدلله، اهل آسمان را به وجد می آورند. من که اصلاً نمی فهمم الحمدلله ترجمه اش چیست؟ آن وقت به حمد او هزار رکعت ثواب است، هزار رکعت نماز بدهند، به حمد من بی معرفت هم هزار رکعت؟ ثواب می دهند، نه اینکه ثواب ندهند، اما اگر بخواهیم ریشه داشته باشد، باید محتوای عمل را زیاد کنیم. خدا به حجم عمل نگاه

خدا به محتوای  
عمل نگاه می کند  
نه حجم عمل

نمی کند، خدا به محتوای عمل نگاه می کند. این حمد اثر دارد. پس حمد به اضافه رضایت به فعل الهی، وقتی که ما این رضایت را داشتیم و راضی بودیم به آن کاری که خدا کرده، خدا را هم حمد کردیم، آن وقت دیگر خداوند نعمت ها را به ما عنایت می کند. یکی از آیات قرآن می فرماید: «... وَ مَنْ قُدِّرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ...»<sup>۱</sup>؛ هر کس روزیش تنگ شود راه خلاصی از تنگنای روزی این است: آن هم که دارد انفاق کند. در ذیل این آیه قرآن می فرماید: «... وَ مَنْ قُدِّرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ...»<sup>۲</sup>؛ هر کس روزیش تنگ می شود انفاق کند. یک طلبه ای به من گفت که، من می خواستم از یک جای دوری بیایم یزد، عجله هم داشتم. پولی هم که سوار ماشین مناسبی شوم نداشتم. گفتم خدایا ما امروز به این آیه و حدیث عمل می کنم. آمدم و یک مستحقی پیدا کردم و گفتم بیا این پول هم مال تو.. بعدش هم ایستادم آنجا و گفتم خدایا به وعده ای که دادی وفا کن. لحظات کمی گذشت، گفت یک جوان با یک ماشین خیلی مدل بالا. ترمز زد و با احترام و اکرام تعارف کرد و تا مقصد مرا آورد. قرآن می فرماید: راه رسیدن به رزق و خلاصی از تنگنای رزق این نوع شکر عملی است. هر جور خدا را حمد بگویید با یک اندک رضایتی هم باشد ولو به حالت تحمیل به نفس تأثیر دارد. اگر یک نعمتی از دستتان رفت یا کم شد به همان مقداری که دارید خدا را حمد بگویید. خواهید دید که شروع می کند آن نعمت زیاد شدن. یکی از راهکارهاست. چون قرآن وعده داده، خدا می فرماید اگر شکر بکنید من نعمت بیشتری به شما خواهم

۱- طلاق آیه ۷

۲- همان

داد. یکی دیگر از نکاتی که در قرآن در مورد حمد آمده و در مورد شکر و باعث ایجاد روحیه حمد می شود، یاد کردن نعمت های خداست. دعای عرفه را بخوانید، امام حسین (ع) پشت سر هم نعمت ها را یاد می کند. بشمارید ببینید چند تا نعمت را یاد می کند؟ ده ها نعمت را امام نام میبرند، می گویند خدایا تو این کار را کردی، تو برایم چنین کردی. در دعای کمیل هم آمده، «و بَرِّی وَ تَغْذِیَّتِی وَ تَرْبِیَّتِی. کَمِ مِنْ عِثَارٍ وَ وَقِیَّتِهِ کَمِ مِنْ مَكْرُوهٍ دَفَعْتَهُ، کَمِ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِیلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشَرْتَهُ». اینها همه اش یاد کردن نعمت های خداست. می گویی خدایا چقدر نعمت داری، چقدر لغزش ها را مانع شدی، چقدر نامهای نیک را تو برای من بین مردم گستردی در حالیکه من شایسته آن نام نیک نبودم. پشت پرده من را می دانستی. آن را پوشاندی، یک کارهای جزئی کردم، بزرگش کردی و من را نشان دادی. کم کم ذکر این ها یک روحیه حیا و خجالت در انسان ایجاد می کند نسبت به صاحب نعمت. دیدید فرزندی به مادرش داد می زند، بانگ می زند، جفا می کند، بعد مادر گریه می افتد، می گوید مادر تو خرد بودی، کودک بودی، چقدر من شب ها را به خاطر تو بیدار نشستم. چقدر مریض شدی، من در مریضی هایت چه کشیدم، چه زجری کشیدم. کم کم، این فرزند به گریه می افتد، دست مادر را می بوسد، می گوید مرا ببخش. قرآن می فرماید: «... فَأَذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ...!»؛ نعمت های خدا را یاد کنید. اصلاً به ما این امر شده که در دعاها می بینید یاد شده نعمت های خدا. جنبه اش این است که انسان یک حالت

حیایی بهش دست می دهد. آن شکری که از روی حیا باشد، افضل شکر است. کی ایجاد می شود؟ با ذکر نعمت. خدا اسمش را می گذارد رستگاری. گاهی وقت ها شکر از روی طمع زیاد یک نعمت است. می گوید «الحمد لله» که خدا بیشتر به او بدهد، خوب خدا بیشتر هم می دهد. اما افضل از آن شکری است که از روی حیا باشد. شرمنده خدا باشد. بگوید خدا یا از تو تشکر می کنم. این باعث رستگاری است «... فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»<sup>۱</sup>. پس یاد کردن نعمت ها باعث تقویت روحیه تشکر است. تقویت روحیه تشکر باعث رستگاری است. ایمانی که ریشه اش در حیا باشد خیلی ایمان محکمی است. امیر المؤمنین<sup>(ع)</sup> فرمودند: «لا ایمانَ كَالْحَيَاءِ وَ الصَّبْرِ»<sup>۲</sup>؛ هیچ ایمانی مثل حیا و صبر نیست. اگر کسی از روی حیا بندگی خدا بکند، این قیمت ندارد. یکی از بهترین سنخ های ایمان، ایمانی است که از روی حیا باشد. حیا کی در انسان تشدید می شود؟ آن وقتی که خدا را یاد کند چقدر به او نعمت داده! اگر فرصتی شد، ترجمه دعای عرفه را بخوانید. بشمارید ببینید امام حسین<sup>(ع)</sup> چند نعمت را یاد می کنند؟ چند نعمت را آنجا یاد می کنند؟ اینها تأثیر می گذارد. حافظ می فرماید که:<sup>۳</sup>

ادب و شرم، تو را خسرو مه رویان کرد آفرین بر تو که شایسته صد چندی

یاد کردن نعمت  
ها باعث تقویت  
روحیه تشکر  
است و تقویت  
روحیه تشکر  
باعث رستگاری  
است

۱- اعراف آیه ۶۹

۲- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۴۰۹، باب ۳۸

۳- دیوان حافظ، انتشارات رواق اندیشه، ص ۴۷۲ با مطلع

«تو مگر بربل آبی به هوس نشینی ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی»

انسانی که شرم داشته باشد، حیا داشته باشد، این نشانه است که لبّ دین را دارد و اگر در کسی بی حیایی دیدید یا شعبه ای از بی حیایی، بدانید دینش هم پوشالی است. اگر حتی عابد زاهد باشد، دینش پوشالی است. مثل ساختمانی است که بر شن زار ساحل سست دریا ساختند. با یک زلزله یک ریشتری خراب می شود. «لا دینَ لِمَن لا حياءَ له»<sup>۱</sup>؛ چه حیایی بالاتر از اینکه انسان جلوی خدا حیا کند؟ خجالت بکشد؟ و این حیا از آنجایی تقویت می شود که ما یاد نعمت ها بکنیم. پس یاد نعمت ها روحیه شکر را به خاطر ایجاد حیا تقویت می کند. در دنباله آیه اول حمد می خوانیم که «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>. «رب» بعضی ها فکر کردند این کلمه بمعنای «مربی» است و واژه «مربی» از «رب» بدست می آید. «مربی» ریشه اش «رَبَّی» است. اما این ریشه اش «رَبَّ» است. یعنی در ریشه فرق دارند. مرحوم علامه طباطبایی<sup>(ه)</sup> «رب» را تفسیر می کنند به «مالک مصلح». اگر چه مربی هم در آن هست. منتها فرق «مربی» با «رب» این است که «مربی» لزوماً مالک نیست. شما فرزندان را تحویل معلمی می دهید، او مربی اش است ولی مالکش که نیست. یا یک باغبانی مثلاً می آید باغی را پر از گل و گیاه می کند، تربیت می کند. باغبان مربی است مالک که نیست. اگر چه معنای تربیت و مربی بودن هم مُندک در معنای «رب» است. در آن وجود دارد. بعضی ها اصلاح می کنند ولی مالک نیستند. مثل باغبان یا مربی. مربی خوب اصلاح می کند، اما دیگر مالک نیست. بعضی ها مالکند اما ملکشان را اصلاح

۱- کافی ج ۲، ص ۱۰۶، باب الحیاء

۲- حمد آیه ۲

نمی‌کنند، افساد می‌کنند، خرابش می‌کنند. خداوند مالک است، آن هم با آن ویژگی‌هایی که در بحث مالکیت خواهیم گفت مُلکش را هم اصلاح می‌کند، اصلاحش هم با تدبیرش است. تدبیر با احاطه کامل؛ تدبیری که از هیچ جانبی غفلت ندارد، به آن می‌گویند تدبیر مطلق. تدبیر ما تدبیر نسبی است. نمی‌توانیم بگوییم مدیر کل یا مدیر یک اداره ای، الان که اینجا نشسته خبر دارد در آبدارخانه چه خبر است؟ در اتاق معاونت چه خبر است؟ در اتاق کارمندان چه خبر است؟ کی چه کار کرده، کی چه کار می‌کند؟ او یک احاطه کلی، (اگر خیلی مدیر خوبی باشد) دارد. اگر وارد اداره ای شویم ببینیم اوضاع به هم ریخته و هرج و مرج است، می‌گوییم که این مدیر نیست، تدبیر ندارد. تدبیر الهی، تدبیر با احاطه کامل است. هیچ ذره ای در عالم مورد غفلت خدا نیست. «... وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>؛ هیچ عملی از نظر خدا مخفی نمی‌ماند. با یک چنین احاطه ای ذات اقدس الهی دارد، عالم را تدبیر می‌کند. خوب، پس او می‌شود مالک مصلح. مالکیتی که هیچ قید و بندی ندارد. اصلاح کردنی که با تدبیر کامل است. به این می‌گویند «رب». هیچ کس در این قسمت شریک خدا نیست. هر کس در ربوبیت کسی را شریک خدا بداند مشرک است. آن روایاتی که در رابطه با طالب علم آمده نگاه کنید. بسیار روایات ارزشمندی است که از ویژگی‌های طالبان علم این است که فرشتگان خدا بالها را فرش راه طالبان علم می‌کنند<sup>۲</sup>، چه برسد به دانشی که مربوط به قرآن کریم باشد که اشرف

۱- آل عمران آیه ۹۹، بقره آیه ۱۴۹، بقره آیه ۱۴۰، بقره آیه ۸۵، بقره آیه ۷۴

۲- کافی ج ۱، ص ۳۴، باب ثواب العالم و المتعلم قال رسول الله: «... وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ وَ...»



دانش هاست و خدا در ازای هر کلمه ای که در پی آن هستند چه شهرهایی که در بهشت به آنها عطا می کند. (در روایات آمده) هر ورقی که از شخصی که دنبال علم است به جا بماند، بعد از او در این حجابی می شود بین او و آتش جهنم و چه حجابی بین انسان و آتش جهنم بهتر از قرآن کریم که محتوایش و ظاهرش و باطنش انسان را از آتش دور می کند. «دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند». انشاءالله شما بزرگواران هم مصداق این باشید.

## آیات مطرح شده در جلسه هشتم:

- ۱- «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» (نحل آیه ۱۸)
- ۲- «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» (ابراهیم آیه ۲۸)
- ۳- «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم آیه ۷)
- ۴- «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ إِشْكُرْ لِي وَ لِيُؤَدِّعَكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ» (لقمان آیه ۱۴)
- ۵- «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (شعراء آیه ۸۴)
- ۶- «وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلَّةِ وَ كَبْرَهُ تَكْبِيرًا» (اسراء آیه ۱۱۱)
- ۷- «وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» (نمل آیه ۱۵)
- ۸- «وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَعَفُورٌ شَكُورٌ» (فاطر آیه ۳۴)
- ۹- «وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تُلْكُمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (اعراف آیه ۴۳)
- ۱۰- «وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ» (رعد آیه ۱۳)
- ۱۱- «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّنْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (اسراء آیه ۴۴)

- ۱۲- « يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ » (جمعه آیه ۱)
- ۱۳- « يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (تغابن آیه ۱)
- ۱۴- « قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ » (عبس آیه ۱۷)
- ۱۵- « وَلَا تَفْقَهُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا » (اسراء آیه ۳۶)
- ۱۶- « يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ حِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَ قَلِيلٍ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ » (سبا آیه ۱۳)
- ۱۷- « وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ » (لقمان آیه ۱۲)
- ۱۸- « وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ » (اعراف آیه ۱۷۹)
- ۱۹- « أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا » (فرقان آیه ۴۴)
- ۲۰- « إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِيقٌ هَلُوعًا » (معارج آیه ۱۹)
- ۲۱- « إِذَا مَسَّ الشَّرَّ جَزُوعًا » (معارج آیه ۲۰)
- ۲۲- « وَ إِذَا مَسَّ الْخَيْرَ مَنُوعًا » (معارج آیه ۲۱)

- ۲۳- « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا » (احزاب آیه ۷۲)
- ۲۴- « خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ » (انبیاء آیه ۳۷)
- ۲۵- « قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا » (اسراء آیه ۱۰۰)
- ۲۶- « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ » (تین آیه ۴)
- ۲۷- « ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ » (تین آیه ۵)
- ۲۸- « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » (حمد آیه ۲)
- ۲۹- « فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِّلْعَابِدِينَ » (انبیاء آیه ۸۴)
- ۳۰- « وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ » (حجر آیه ۹۹)
- ۳۱- « لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا » (طلاق آیه ۷)
- ۳۲- « أَوْ عَجِيتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » (اعراف آیه ۶۹)
- ۳۳- « وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ » (اعراف آیه ۷۴)
- ۳۴- « قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عَوِجًا وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » (آل عمران آیه ۹۹)

۳۵- « وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » (بقره آیه ۱۴۹)

۳۶- « أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » (بقره آیه ۱۴۰)

۳۷- « ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجَهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » (بقره آیه ۸۵)

۳۸- « يَهْبِطُ مِنْ حَشِيِّهِ اللَّهُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » (بقره آیه ۷۴)

## احادیث مطرح شده در جلسه هشتم:

- ۱- امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَلْبَىٰ وَابْتَلَا» (شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۶۸)
- ۲- امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۹۹، باب جوامع مساوی الأخلاق ...»  
[نهج البلاغه] قال أمير المؤمنين ع لرجل سأله أن يعظه لا تكن ممن يرجو الآخرة  
بغير العمل و يرجئ التوبة بطول الأمل يقول في الدنيا بقول الزاهدين و يعمل فيهما  
بعمل الراغبين إن أعطى منها لم يشبع و إن منع منها لم يقنع يعجز عن شكر ما أوتى  
و يبتغى الزيادة فيما بقى ينهى و لا ينتهى و يأمر بما لا يأتي يحب الصالحين
- ۳- وسائل الشيعه ج ۳، ص ۲۸۵، باب استحباب شهادة أربعين أو خمس  
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ إِذَا  
مَاتَ الْمُؤْمِنُ فَحَضَرَ جَنَازَتَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا  
خَيْرًا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَجَزْتُ شَهَادَاتِكُمْ وَ عَفَرْتُ لَهُ مَا  
عَلِمْتُ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ
- ۴- رجوع شود به پاورقی شماره ۲
- ۵- همان
- ۶- امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ» (بحار الانوار، ج ۷۵، باب ۱۶، ص ۶۹)
- ۷- روایت قدسی: «مستدرک الوسائل ج ۴، ص ۹۵، باب تأکد استحباب الخشوع فی الصلاة»  
فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا اطَّلَعَ عَلَى قَلْبِ الْعَبْدِ وَ هُوَ يَكْبُرُ وَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ عَنْ حَقِيقَتِهِ  
تَكْبِيرِهِ قَالَ يَا كَاذِبُ أَ تَخْدَعُنِي وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَحْرِمَنَّكَ حَلَاوَةَ ذِكْرِي وَ لَأَحْجُبَنَّكَ

عَنْ قُرْبَىٰ وَ الْمُسَارَّةَ بِمُنَاجَاتِي وَ اعْلَمَ أَنَّهُ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَيَّ خِدْمَتِكَ وَ هُوَ غَنِيٌّ عَنِ عِبَادَتِكَ وَ دُعَائِكَ» (مستدرک الوسائل، ج ٤، ص ٩٥)

٨- امام سجاد (ع) فرمودند: «الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ أَرْفَعُ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ» (بحار الانوار، ج ٧٥، ص ١٣٥)

٩- امیر المؤمنین (ع) فرمودند: «لا ايمانَ كالحياةِ وَ الصَّبْرُ» (بحار الانوار، ج ٦٦، ص ٤٠٩، باب ٣٨)

١٠- « لا دينَ لِمَنْ لا حياةَ له » (کافی ج ٢، ص ١٠٦، باب الحياء)

١١- قال رسول الله: «... وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتَها لِطالِبِ العِلْمِ رِضاً بِهِ وَ ...» (کافی ج ١، ص ٣٤، باب ثواب العالم و المتعلم)

١٢- بحار الأنوار ج ١٣، ص ٤٠٩، باب ١٨- قصص لقمان و حكمه .....

ان الله تبارك و تعالی أمر طوائف من الملائكة حين انتصف النهار و هدأت العيون بالقائلة فنادوا لقمان حيث يسمع و لا يراهم فقالوا يا لقمان هل لك أن يجعلك الله خليفة في الأرض تحكم بين الناس فقال لقمان إن أمرني ربي بذلك فالسمع و الطاعة لأنه إن فعل بي ذلك أعانى عليه و علمنى و عصمنى و إن هو خيرنى قبلت العافية فقالت الملائكة يا لقمان لم قال لأن الحكم بين الناس بأشد المنازل من الدين و أكثر فتنا و بلاء ما يخذل و لا يعان و يغشاه الظلم من كل مكان و صاحبه منه بين أمرين إن أصاب فيه الحق فبالحرى أن يسلم و إن أخطأ أخطأ طريق الجنة و من يكن فى الدنيا ذليلاً و ضعيفاً كان أهون عليه فى المعاد من أن يكون فيه حكماً سرياً شريفاً و من اختار الدنيا على الآخرة يخسرهما كليهما تزول هذه و لا تدرك تلك قال فتعجبت الملائكة من حكمته و استحسنت الرحمن منطقته فلما أمسى و أخذ مضجعه من الليل

أنزل الله عليه الحكمة فغشاه بها من قرنه إلى قدمه و هو نائم و غطاه بالحكمة غطاء فاستيقظ و هو أحكم الناس في زمانه و خرج على الناس ...

۱۳ - شرح نهج البلاغة ج ۱۸، ص ۲۰۱

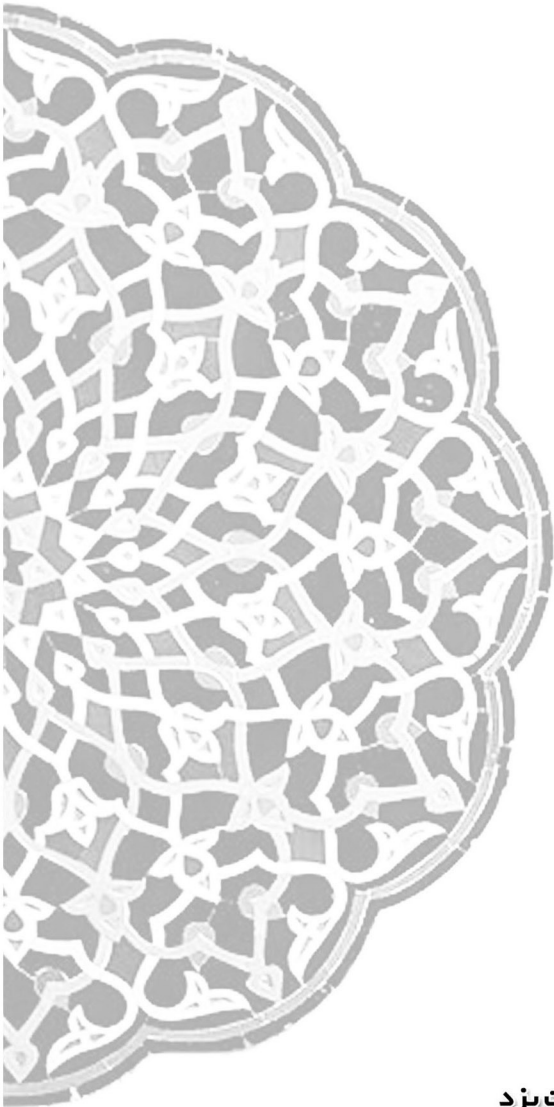
إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيَّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا وَ إِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَأْفِئْهَا بِمَا يُرْبِي عَلَيْهَا وَ الْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي

۱۴ - مستدرک الوسائل ج ۲ ، ۴۲۱ باب استحباب الصبر على البلاء ...

وَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ مَرَّ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي بَيْتٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَ وَقَفَ فَقَالَ كَيْفَ أَنْتُمْ قَالُوا مُؤْمِنُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَمَعَكُمْ بُرْهَانٌ ذَلِكَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ هَاتُوا قَالُوا نَشْكُرُ اللَّهَ فِي الرَّخَاءِ وَ نَصْبِرُ عَلَى الْبَلَاءِ وَ نَرْضَى بِالْقَضَاءِ قَالَ أَنْتُمْ إِذَا أَنْتُمْ







سلسله‌های تفسیری  
دوره آموزشی تخصصی تفسیر موضوعی قرآن کریم

**دوره اول**

مدت: ۱۵ جلسه - ۳۰ ساعت  
استاد حاج محمد رضا شایق

واحد تفسیر  
دفتر فرهنگی هیئت انصار ولایت مراغه - یزد

